



### جمهوری دمکراتیک خلق

برهان

### فصل یکم

رفیق بابا علی در پیش نوسی که برای بحث های مقدمه ای کنفرانس دی ماه تهیه کرده بود ("چگونه ما بیدار خود را در بنای یک حزب انقلابی شونده ای ادا کنیم؟") و در جزوه ای تحت عنوان "نامه به یک رفیق که در نامه بعد از کنفرانس و قبل از اخراج خود از سازمان، به توزیع مخفیانه دست به دست آن در میان فراکسیونست ها پرده خفته بود، اکثریت دفتر سیاسی را به تجدید نظر در مبانی وحدت حزبی متدرج در "سیانیه وحدت" و "حممبندی مباحثات وحدت (۱) و از جمله این مسائلی، در جمهوری دمکراتیک خلق (متهم کرده و بر مبنای این اتهام، نظراتی را به اکثریت دفتر سیاسی نسبت داده است که حاکی از طرفداری از یک جمهوری سوزووائی، ساختن بلوک با طیف راست و توده ای، ولیبرال هاست .

من لازم می آید اسم عنوان یکی از اعضای سازمان که از ابتدای حیات آن در جریان نیکوینوتکا ملنظر سازمان در مورد استرا تژی انقلاب ایران ("مرحله انقلابی) قرار داشته و در تئوریک و ترویج آن سهیم بوده، و در چندین آینه سهم خود مسئول است مقدمات در مورد دعای رفیق بابا علی مبنی بر تجدید نظر اکثریت دفتر سیاسی و سپس در باره موضوعات واقعی مورد اختلاف و گرگانه های آن نظرات خود را مطرح کرده و نتیجه گیری های خود را عرضه کنم . (۲)

### گزارشی از چکیده اختلاف

گزارشی که رفیق بابا علی تحت عنوان "چکیده ای از اختلافات ما" ارائه داده است چنین است (۳) :

... خلاصه کنم! من از همان ایده ای درباره جمهوری دمکراتیک خلق جانشداری می کنم که در "سیانیه وحدت" آمده است بدین معنا که ولایت این حکومت را آلترنا تیو بلا فصل ج.ا. تلقی می کنم یعنی شعاع قدرت رسمی بی واسطه ما با بدمرگ بررژیم ج.ا. و زنده ها جمهوری دمکراتیک خلق باشد؛ ثانیاً جمهوری دمکراتیک خلق بلحاظ ترکیب طبقاتی خود بلوکسی است از کارگران، زحمتکشان و خرده سوزووازی شهریورستا، لایه مرفه خرده - سوزووازی شهریورستا نقش بینا بینی و حتی ضد انقلابی می تواند ایفا کند و باید آن را بخشی کرد. ثالثاً مطالبات اصلی که بر پایه آنها بلوک قدرت مذکور می تواند شکل گیرنده سازنده از: انحلال رتبه پلیس، بیروکراسی و دیگر نهاد های سرکوب، تسلیح توده ها، استخالی کردن مقامات، حدادی دین از دولت، نامین آزادی های بی قید و شرط سیاسی، تساوی حقوق زنان مردان، ملی کردن زمین و سرمایه های بزرگ و صادرات رنکسوس اموال بزرگ سرمایه داران، کنترل کارگری. این مطالبات رنکسوس برنام انقلابی ما را تشکیل می دهند (ونه صرفاً برنامه حداقل). رابعاً جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری نوع شورائیت و پرولتاریا هژمونی را در بلوک قدرت در اختیار دارد.

"حال آنکه اکثریت د.س. در "سیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اند و برای ما ورندگه و لاجمهوری، آلترنا تیو بلا فصل رژیم ج.ا. می باشد. یعنی شعار قدرتی بی واسطه ما با بدمرگ بررژیم ج.ا. و زنده با حکومت موقت و جمهوری باشد؛ ثانیاً جمهوری سنا به ترکیب طبقاتی خود در برگیرنده کارگران، خرده سوزوواها و کل سوزووا دمکراتهاست (اکثریت د.س هنوز مشخص نگسرسده که آیا بخشی از لیبرال ها سیزدر حکومت وی می گنجد یا نه اما "لیبرال دمکراتها" یا حناح "جب" طیف لیبرالیزم، با بقا عدتا اوتنظر آنان در این حکومت حضور داشته باشند)، ثالثاً مطالبات اصلی که بر پایه آنها بلوک قدرت مذکور می تواند شکل گیرنده، همان برنامه حداقل با همان پلاتفرم جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی محسوب می شود؛ رابعاً جمهوری

سوزووائی جمهوری دمکراتیک با حکومت موقت محسوب می شود که قرار است پرولتاریا در آن هژمونی را کسب کند .  
"این چکیده ای از اختلافات ما است..." (نامه به یک رفیق - صفحه ۲۷)  
در بخش دوم این "چکیده" که به توضیح "باور" های اکثریت دفتر سیاسی می پردازد، حتی یک "روده راست" وجود ندارد. شاید این هم یکی از نشانه های چپ بودن رفیق بابا علی است! هیچیک از اعضای راه کارگر و هیچیک از اعضای دفتر سیاسی، چنین "باور" هایی نداشته اند و ندارند. این ها همه افترا و بهتان است که بقصد عوامفریبی صورت می گیرند تا اعضا داران سازمان باور کنند که رهبری سازمان راست شده است. آنچه که رفیق بابا علی بعنوان باورهای اکثریت دفتر سیاسی بیان کرده است، نه مبین باورهای آنان، بلکه مبین ناباوری رفیق بابا علی به حقانیت خود، نیا زوی به دروغ و عوامفریبی؛ و مبین میزان سقوط اخلاقی وی بر بنسبیبی اوست .

گزارش واقعی و صادقانه عوامفریبانه از چکیده اختلافات چنین است: یک نظر ("اکثریت دفتر سیاسی") ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق را کارگران و زحمتکشان (نیمه پرولتاریا و خرده سوزووازی تهیدست و خسانه خراب = اکثریت استخما رشوندگان) می داند، نظر دیگر (رفیق بابا علی) خرده - سوزووازی میاننی را هم جزو ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق می داند و همانطور که در "چکیده اختلافات" از بیان خودش نقل کردم "فرمول" کارگران زحمتکشان و خرده سوزووازی شهریورستا" را ارائه می دهد و می گوید لایه مرفه خرده سوزووازی شهریورستا نقش بینا بینی و حتی ضد انقلابی می تواند ایفا کند؛ و باید آن را بخشی کرد .

### مباحثه ایدئولوژیک علنی و سانسورالیسم دمکراتیک

جلال

### جایگاه تاریخی مساله

برای کسی که مباحث سالهای اخیر در جنبش چپ ماحول دمکراسی بطور عام و مسائل سانسورالیسم دمکراتیک در تشکیلات کمونیستی بطور خاص آشنا باشد، درک این مسئله دشوار نیست که جنبش چپ کشور مادر عرصه مسائل تشکیلاتی در یکی از نقطه عطف های خود بسر می برد در این زمینه حتی میتوان از یک تحول بی سابقه سخن گفت . زیرا تاکنون تاریخچه مباحث مربوط به تشکیلات از مثنی عبارات تکنیکی و یک سلسله تحولات کمی در این یا آن روش کار و ماده اساسنامه ای فراتر نرفته است . فقدان پلمیک های زنده و حاد در میان سازمان های مختلف بر سر مسائل تشکیلاتی، فقر تئوریک در این عرصه و فقدان آموزش تشکیلاتی مدون و سیستماتیک همه مموده های مراحل نخست تکامل این مبحث را بدست میدهند . با ایس حال، تلاش گسترده ای که هم اینک صرف نقد گذشته و جبران عقب ماندگیها می گردد، بر آمده از یک نیاز صرفاً فکری و اشتباهی کاذب برای درک یک مسئله ناشناخته و حل یک معمای وسوسه انگیز نیست . این کندوکاو پر حرارت، خود با زتاب تحولات عمیقتری در مبارزه طبقاتی پرولتاریا تکامل عینی نیاز مندیهای مبارزه سیاسی و ضرورت عینی انتقال از مدل های عقب مانده زندگی حزبی به طرف احزاب توده ای واقعی است . در این میان آنچه بعنوان میراث کهنه شده دور ریخته میشود، اسلوب های فعالیت و سازماندهی فرقه ای است . خود ویژگی زمان ما اینست که در این بازبینی سن گذشته کمونیستها تنها نیستند . همراه با آنان، جریان فکری سوسیال دمکراسی نیز با آهنگی پرشتاب مدلها و اسلوب های خود را تبلیغ و ترویج میکند، و این خود منشاء برانگیخته شدن نوعی سوءظن به حاد شدن بحث آزادی مباحثه و دمکراسی حزبی شده . در واقع کسانی هستند که به این مبحث تنها از زاویه اعتلا اندیشه سوسیال دمکراسی نزدیک میشوند و بدین ترتیب معلول را بجای علت می نشانند . فعال شدن سوسیال دمکراسی در این زمینه همچون خود مبحث معلول تحولات عینی است که اشاره شد معکوس دیدن این رابطه گذاشتن ایدئالیسم جای ماتریالیسم است . در کشور ما سوسیال دمکراسی و لنینیزم روند همپایی را طی میکنند . این دو تحول فکری، به موازات یکدیگر در نقد دکماتیسیم و پوپولیسم بسط می یابند . این واقعیت هم اکنون سرچشمه یک رشته سوء تفاهات و بیکجانبه نگریها شده است . بخصوص در عرصه هایی که سوسیال دمکراسی جلوتر گام برمیدارد، این سوءظن ها با شدت بیشتری رخ

## مباحثه ایدئولوژیک علنی و سانترالیسم دمکراتیک

جلال ۲۵ اردیبهشت ۶۸

بیشاپیش رفیق مهران خود طرح کرده است .

در رابطه با قید و شرط های مشخص مربوط به این ماده اساسنامه ای جلوتر صحبت خواهد شد اما برای اینکه اصولا موضوع بطور کلی هم روشن شود و معلوم گردد که آزادی بی قید و شرط در حزب سیاسی، هر حزبی که باشد، یک اتویی بیش نیست باید گفت که طرح مسئله آزادی مباحثه و انتقاد آشکار بعنوان یک حق خود از بی قید و شرط بیرون می آید . یعنی میان این حق و قید و شرط رابطه ای ماهوی وجود دارد . " اقلیت " این حق را از آنجا بدست می آورد که پیشاپیش تبعیت خود را از رای اکثریت اعلام کرده است . و تمکین به نظر آن را به عنوان یک اصل پذیرفته است . کسی که تمکین از نظر اکثریت را پذیرفته، در واقع برای حق انتقاد خود نیز مبارزه کرده است . در اینجا یک اصل دمکراتیک و یک ایده ساده مطرح است . کافی است سؤال را در وجه سلبی اش مطرح سازیم تا خلصت عمیقاً دمکراتیک و غیر متناقضی آشکار گردد . چرا نباید " اقلیت " یا عضو حزب به سیاست اکثریت آشکارا انتقاد کند ؟ چه عاملی این حق را نقش و بی معنا میکند . مخالفین بطور آشکار این اصل را در برابر سانترالیسم می نهند . بعبارت دیگر آنها در این مسئله قابل به انطباق پیدا کردن سانترالیسم با دمکراسی نیستند . (این دو) در نظر رفقا با هم به تناقض می رسد . به همین علت هم هست که وقتی به این نقطه می رسند، از " دامنه " آن می کاهند و بسه آزادی بحث در درون تشکیلات رضایت می دهند، پرسیدنی است که چرا در حالت علنی امکان اعمال سانترالیسم نیست ولی در حالت درونی هست ؟ و یا اگر رفقا در حالت درونی هم معتقدند که سانترالیسم اعمال نمی شود و این در واقع نوعی گذشت غیر اصولی از موازین لنینی است چرا صراحت نمی دهند ؟ یکی از این دو میتواند صحیح باشد یا در مباحثات ایدئولوژیک بطور کلی امکان اعمال سانترالیسم نیست یا برای هر نوعی از آن (درونی و بیرونی) انطباق سانترالیسم با دمکراسی امکان پذیر است . اگر بحث علنی سانترالیسم را نفی میکند، هیچ دلیلی وجود ندارد که در حالت درونی هم این نقض عملکرد پیدا نکند . زیرا در هر حالت این اراده واحد اعضا است که باید تحت کنترل و دیسیپلین حزبی قرار داشته باشد . سانترالیسم یا همگونی اراده ممکن است در یک بحث درونی هم تضعیف شود و اعضا و افراد مخالف نظر اکثریت از خود ضعف تشکیلاتی بروز دهند . بهر حال بحث درونی یا بیرونی ضرورتاً ربطی به نقض دیسیپلین حزبی ندارد، اگر بر این باور غلط باشیم منطقی باید این عقیده غیر مارکسیستی را بپذیریم که اصولاً اختلاف نظر، سرچشمه نقض انضباط است . بگذارید برای روشن تر شدن مسئله خود مختاری واحدها و پیگیره های سازمانی را که این نیز یکی دیگر از اصول سانترالیسم دمکراتیک است، اختیار کنیم و از رفقای مخالف بحث علنی سؤال کنیم ؟ چرا تضاد مورد نظر رفقا در این عرصه بروز نمی کند . کدام تضمین تشکیلاتی از سانترالیسم در برابر خود مختاری پیگیره های حزبی حفاظت میکند . مگر بنحیض از تنهاده چهار چوب برنامه و مصوبات کنگره ها و پلنومها شرط دیگری برای مشروط کردن خود مختاری واحدها و پیگیره های سازمانی در میان است . در این صورت چرا همین شایبه برای موضوع مورد بحث مابین آزادی مباحثه در چهار چوب اصول وحدت های حزبی نتواند مبنا قرار گیرد . اگر تعهد به مصوبات کنگره ها قادر است خود مختاری واحدها را کنترل کرده و مانع از استقلال از تشکیلات و نقض انضباط حزبی گردد، در مورد مباحث علنی بطریق اولی وضع چنین است . زیرا اگر در مورد دومی ما فقط با " آزادی بیان " سر و کار داریم در مورد اولی پای " آزادی عمل " در میان است . لذا کسی که در مورد خود مختاری واحدها به اجرای واقعی سانترالیسم دمکراتیک باور دارد و تقسیم بندی مصنوعی درونی و بیرونی ( را در این باره جایز نمی داند ) چون خود مختاری بهرحال یک مقوله بیرونی است ( در عرصه مباحثات علنی و انتقاد آشکار یعنی تنها " حق بیان " نمیتواند نظر دیگری داشته باشد . یا کسی که خود مختاری واحدها را هرج و مرج نداند . بطریق اولی بحث آزاد را هم نباید آنارشی بداند .

همانطور که در مورد خود مختاری واحد سازمانی ضوابط صریح و روشن سانترالیسم دمکراتیک وجود دارد، در زمینه بحث علنی و انتقاد آشکار نیز ضوابط شناخته شده ای وجود دارد . ما خود این ضوابط را در پنج سال گذشته در مباحثات وحدت مندرج در نشریه راه راگرا شماره ۴ خوبیی تنظیم کرده ایم . عین مطلب از این قرار است : " سانترالیسم دمکراتیک بمشابه وحدت در عمل و آزادی در انتقاد، در عین حال بمعنای پذیرش حق " اقلیت " بسرای مخالفت اصولی با تصمیماتی است که توسط " اکثریت " در کنگره ها و کنفرانس ها یا پیگیره های سازمانی اتخاذ میگردد . مخالفت اصولی به چه معناست ؟ این بمعنای به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل، تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت و عدم ایجاد فراکسیون از یک طرف و پذیرش حق ابراز مخالفت و انتقاد آشکار در مطبوعات و ارگان های سازمان، تبلیغ و ترویج نظرات " اقلیت " توسط " اکثریت " است . " اقلیت " حق دارد از طریق ارگانهای مطبوعاتی تشکیلات، ترویج نظرات خود را سازمان دهد، این شیوه اصولی سازمان دادن مبارزه نظری اقلیت با اکثریت می باشد . مرکزیت موظف است، با هرگونه دسته بندیهای جداگانه اقلیت برای ایجاد تشکیلاتی در تشکیلات بمشابه سازمان دادن فراکسیون

می نماید . پیداست که برخورد تردید آمیز کمونیستها میتواند پرچم پیشگامی را به تمامی در کف سوسیال دمکراسی قرار دهد . هم اکنون که سوسیال دمکراسی روی پرانگدن خلصت های " بورکراسی " و " دکماتیسیم " متمرکز شده تاهسته سوسیال دمکراتیک خود را نجات دهد، مانیز میتوانیم با استفاده از این شرایط، و غریزه کمونیستی که بیدار میشود هسته لنینیسم را که زیر خروارها خرافات پیوپولیستی و فرقه ای مدفون شده است نجات بخشیم . با توجه به این ملاحظاتی عینی و تاریخی، و آنجا که به مسائل تشکیلاتی مربوط می . گردد، تکامل بعدی احزاب فرقه ای به احزاب واقعی توده ای در جنبش ما در گرو تعیین تکلیف با این مقوله سانترالیسم دمکراتیک است . اگر برای بلشویسم در روسیه تکامل احزاب توده ای با ماده اول اساسنامه یعنی تعریف عضو حزب گره خورده بود، و تعیین تکلیف با دوران محلی و فقدان انضباط و سانترالیسم بنحوی از انجا، خود را در این ماده اساسنامه متجلی میساخت، در جنبش ما که دوران فرقه های جدا از توده و شدیداً متمرکز را پشت سر می نهد و خود را برای بنای احزاب واقعی . توده ای آماده میسازد باید با اصل سانترالیسم دمکراتیک بطور کلی ایده مباحثه علنی و انتقاد آشکار بطور مشخص برخورد کند . زیرا این ایده ناظر بر دو تغییر اساسی در سبک فعالیت احزاب مابین رابطه با توده ها و رابطه درون حزب میگردد . این ضرورتی است که تاریخ تکامل حزبیت در جنبش ما پس از انقلاب ۵۷ در مقابل مانده است . این نیاز هم اکنون از فراز تحولات سالهای گذشته در اغلب احزاب چپ که با انتخاب هنوز روند تجزیه هنوز به گروهبندیهای سیاسی ایدئولوژیک همسان را طی میکنند خود را عیان می سازد . تصویر پیدایش یک حزب واحد طبقه کارگرا درون طبقه بندیهای همگرا بدون غنا بخشیدن و گسترش دادن محتوای مفهوم سانترالیسم دمکراتیک غیر ممکن است . تقریباً تمامی این پروسه عینی موجد پیشرفت بنیان های حزب واحد در جنبش ماست . جهت این انشعابات نه قهرایی که سیر تکامل یافته حزب واحد را بنمایش می گذارد . این تحولات روح و جان مایه واقعی ماده مورد بحث را میسازند . اهمیت سیاسی این ماده اساسنامه ای در همین است که به روند رشد یافته ای که آغاز شده کمک کند و ظرف سازمانی مناسبی برای تکامل بهتر آن فراهم سازد .

طرح این مبحث در سازمان مابین پیروزی و طبع عمومی هر مشاخره حاد نظری، با اغتشاشاتی در صورت مسئله نیز همراه شده است . به عبارت دیگر اختلاف نظرات طبق قاعده عمومی مشاخرات حاد به نحوه طرح مسئله نیز تسری یافته است . نمونه ای از این شیوه طرح مسئله را نوشته رفیقی در مهران بدست میدهد . رفیق مهران در همان مقدمه نوشته خود بر خلاف قولی که برای تعیین دقیق نکات مورد اختلاف میدهد، با خاطری آسوده عقیده ای را بسه اقلیت کمسیون اساسنامه و طرفداران علنی مباحثات ایدئولوژیک در سازمان مانسبت میدهد که حقیقت ندارد و اصلاً مورد بحث ما نبوده است، رفیقی مهران با بازگو کردن مطالب مورد نظر اکثریت و اقلیت کمسیون اساسنامه در باره ماده ۲۴ اساسنامه و اشاره به این ایده اساسی مورد نمایندگی اقلیت که تعیین مباحثات علنی جز حقوق مرکزیت نیست نتیجه گیری میکند که بنا بر این اگر اختلاف فرعی و تفاوت در تاکیدات و جمله بندی را کنار بگذاریم اختلاف اصلی اکثریت و اقلیت بر سبب قید و شرط بودن مباحثه علنی است " (تاکیدات مال متن اصلی است) گرچه این جزوه در رد نظر " با باعلنی نگاشته شده و ممکن است ایشان بعداً خواه مباحثات بی قید و شرط شده باشند (دفاع با خود ایشان است) ولی این بحث محور اصلی اختلافات ما را تشکیل نمی دهد . و اگر بخواهیم مبنا را بر مواد اساسنامه قرار دهیم، که باید بدیهیم، اقلیت نظر خود را در مورد شروط و قیود مباحث علنی با صراحت طرح کرده است . بنابراین برای اینکه از همین گام نخست به بیراهه نرویم و بر سر چیزی استدلال نکنیم که مدعی نداریم، مقدمات باید روشن شوند که واقعا اختلاف بر سر چیست ؟

موضوع اصلی اختلاف در سازمان ما که مبین دو نگرش متفاوت نسبت به یکی از اصول اساسی سانترالیسم دمکراتیک در حزب لنینی است، عبارت از اینست که آیا " اقلیت " حق مباحثه علنی و انتقاد آشکار از نظرات اکثریت را دارا می باشد یا خیر ؟ رفقای طرفدار نظر اکثریت کمسیون پاسخی که به این پرسش می دهند اینست که ( این ) یک حق نیست و مباحثات علنی و انتقاد آشکار از نظرات اکثریت می باید با اجازه کمیت مرکزی انجام شود . اساس استدلال رفقا نیز اینست که مباحثه علنی ( بدون تائید مرکزیت ) با اصل سانترالیسم در حزب لنینی ( در تعارض بوده و هرج و مرج را به جای انضباط می نشاند . جزوه رفیق ی مهران که تمامیه اثبات این باصطلاح تعارض اختصاص یافته چنانکه گفته شد با افزودن یک " بی قید و شرط " به نظر مخالف چنان معادله متناقضی طرح کرده که خواننده نا آشنا مجبور شود یکی از طرف های این معادله را انتخاب کند . یا سانترالیسم و نفسی آزادی مباحثه یا آزادی بی قید و شرط و نفی سانترالیسم . بنابراین رفقای که با این نوع طرح مسئله مخالفتند و در ضمن از مباحثه علنی و انتقاد آشکار دفاع می کنند باید روشن کنند که حدود و شغور این مباحثه علنی چیست ؟ زیرا هر آینه این محدودیت ها و شغور روشن نگردد، اصل قضیه، یعنی مباحثه علنی و انتقاد آشکار بعنوان یکی از اصول سانترالیسم دمکراتیک مورد تردید قرار خواهد گرفت . و ضرورتاً معادله ای بر سر خواهد آورد که

توده‌های طبقه را از بحث‌های نظری " درون " حزب بی‌اطلاع نگه‌داریم، بلکه این نتیجه بدست می‌آید که مباحثات حتی‌الامکان برای بردن آگاهی طبقاتی آنها، برای آشنا کردن آنها بامنطق فعالیت حزب کمونیست، برای آشنا کردن آنها باتمامی مشاجرات میان پیشگامان خود در حزب از مباحث ماطلاع پیدا کنند و سر دربیابوند. مباحثه علنی و انتقاد آشکار يك حلقه از این زنجیره فعالیت آگاه‌گرانه و کمونیستی درون طبقه است. در اینصورت آنها با حزبی، دم دست، ملموس و بدون هیچ نقطه کور و توهم‌برانگیز آشنا میشوند و برای گام برداشتن به سوی آن د چار تردیدهایی ناشی از یک وهم نمیشوند.

## معنای آزادی بی‌قید و شرط مباحثه علنی چیست ؟

رفیق ی. مهران در جزوه خود، علاوه بر متهم کردن اقلیت کمیسون به هواداری از آزادی بی‌قید و شرط، تعریف مخصوصی هم از این مفهوم ارائه کرده است. طبق نظر رفیق معنای آزادی بی‌قید و شرط مباحثه آن آزادی است که بدون نظر مرکزیت یعنی بدون اجازه آن برای علنی شدن مطرح میگردد، خود رفیق در مقدمه نوشته‌اش موضوع را به این شکل توضیح میدهد: در این ماده ( منظور ماده ۲۴ مصوبه اکثریت کمیسون است ) بحث آزاد، موثر درباره مسائل مورد اختلاف نه تنها رند شده، بلکه یکی از اصول مهم دمکراسی درون سازمانی شناخته شده است. اما تصمیم‌گیری درباره اولی علنی یا درونی بودن چنین بحثهایی یثانیا شکل آنها و ثالثا دامنه آنها به کمیته مرکزی و کمیته مناطق محول شده است. در ماده پیشنهادی اقلیت کمیسون حق تصمیم‌گیری کمیته مرکزی و کمیته مناطق فقط درباره شکل و میزان بحثها پذیرفته شده و علنی بودن بحثها امری مسلم و بی‌چون و چرایی تلقی شده است. بعلاوه اقلیت کمیسون بحث علنی اعضا حزب در مجامع عمومی - یعنی مجامع غیر حزبی - را نیز مجاز میدانند در حالیکه اکثریت فقط بحث علنی در مطبوعات را مجاز می‌شمارد. بنابراین اگر اختلافات فرعی و تفاوت در تاکیدات و جمله‌بندی‌ها را کنار بگذاریم، اختلاف اصلی اکثریت با اقلیت بر سر بی‌قید و شرط بودن مباحثه علنی است. دو خطی مال من است. بدیهی است که هر کسی حق دارد تعریف خاص خود را از مفهوم بی‌قید و شرط ارائه دهد. ولی تحریف نظر دیگران و تفسیر دلخواه کردن از نوشته‌های مخالفین شیوه پسندیده‌ای در یک بحث روشنگر نیست. برداشتی که رفیق مهران از ماده مورد نظر اقلیت کمیسون ارائه میدهد بهیچ وجه صحیح نیست. در این ماده آشکارا از قید اتحاد در عمل بعنوان یک شرط نام برده شده (اگر چه این شرط کافی نیست) و ثانیا در هیچ کجا از مفهوم بی‌چون و چرایی ذکری بمیان نیامده است. بنابراین ( این ) آشکارا القا، یک نظر، نظری که متعلق به هیچکس نیست به دیگران برای رسیدن به هدف مورد نظر است. چنانکه در ابتدای بحث حاضر هم اشاره شد، هرگاه مباحثه علنی و انتقاد آشکار بعنوان یک حق دمکراتیک " اقلیت " و هر عضو حزب پذیرفته شد، فوراً این سؤال به میان می‌آید که حد این حق کجاست و مقید به چه قیودی است. البته از دیدگاه یک طرفدار آزادی بی‌قید و شرط مباحثه، که دمکراسی در حزب لنینی را بسیار نالزتر از آزادی‌های بورژوا دمکراتیک میدانند، شاید طرح این سؤال استالینستی و آلوده به روحیه استبداد شرقی باشد، اما برای روشن شدن فکر چنین افرادی باید گفت در این زمینه انکار هر نوع قید و شرط نه تنها مترادف دمکرات منشی و نفی استبداد شرقی نیست بلکه دقیقاً رویه دیگر همین استبداد را بنمایش می‌گذارد. زیرا تنها این آزادی است که اراده جمعی را زیر پا نمی‌نهد و خواست فرد را بر فراز منافع کل قرار میدهد. بعلاوه نفی هر نوع قید و شرط در این امر اساسانافی اصل حزبیت است. یعنی یک طرفدار آزادی بی‌قید و شرط مباحثه علنی، نمیتواند طرفدار حزبیت باشد. نه فقط حزب لنینی بلکه هر نوع حزب دیگری. از جهت دیگر، نفی قید و شرط از سوی یک " اقلیت " حزبی (هرآنچه قصد انشعاب نداشته باشد) در بن خودبازآزادی که مطالبه می‌کند در تضاد است. چرا که نهایت کوشش اقلیت در دفاع از " آزادی بیان " در حزب، کسب اکثریت حزبی است. لذا اگر این اراده را بشکنند، از پیش با خود در تضاد است. این قضیه دقیقاً معادل است که اگر اکثریت حق مباحثه علنی و انتقاد اقلیت را به رسمیت نشناسد باید حق انشعاب را برای او محفوظ بدارد. با توجه به این توضیحات شروط مورد نظر چیست؟ طبق تعریفی که از ماده ۴ مصوبات مباحث وحدت نقل شد این مباحثه و انتقاد در چهار چوب اصول وحدت‌های حزبی است، یعنی در حالت متعارف ما هیچگاه در مورد مبحثی چون ماهیت ضد انقلابی حکومت اسلامی بحثی نخواهیم کرد. ثانیا، این مباحثات نباید وحدت‌ارائه حزبی را نقض کند. یعنی حتی هنگامیکه صحت و سقم سیاستی را که پیشتر به آن عمل میکردیم مورد بحث قرار دهیم، تا زمانی که بحث جدیدی مبنی تازه منجر نگردد، همه ملزم به تبعیت از همان سیاست قدیم هستیم. بعبارت دیگر یک حزب سیاسی حتی هنگامیکه اصلی از اصول خود را به بحث می‌گذارد، در عمل خود را به سطح یک محفل تنزل نمیدهد. ماهواره در مقام موقعیت یک حزب سیاسی به حل مسائل خود و تغییر سیاست‌های پرازیسم. علاوه بر دو شرط فوق الذکر دو شرط دیگر هم مطرح است که معمولاً بخاطر بدیهی بودنشان در مصوبات و از جمله در اساسنامه نیامده، ولی در بحثها اغلب مطرح میشوند. این ( دو ) عبارتند از: اولاً مباحثات و انتقادات نباید به فضای رفیقانه صدمه بزند، که این بشدت برای یک حزب رزمنده که بر اعتمادهای رفیقانه متکی است مخرب است، ثانیا مباحث دارای جنبه امنیتی از دستور بحث علنی خارج است. در مورد این شرط اخیر باید افزود که این بحثها حتی در داخل

و عدول از مبارزه اصولی انضباط و دیسیپلین لازم برای وحدت رزمنده مبارزه کند " این فرمول‌بندی که چهار چوب و شروط و قیود دمکراسی حزبی و رابطه صحیح میان سانترالیسم و دمکراسی را تشریح میکند از چنان وضوحی برخوردار است که به هیچ تفسیر اضافی احتیاج ندارد. باین حال ولی هنوز رفقایی پیدا میشوند که همین اصل را می‌پذیرند و هم از طرف دیگر می‌گویند " اقلیت " برای طرح آشکار نظراتش باید از مرکزیت اجازه بگیرد. این آشکارا یک تناقض گویی است. زیرا طبق این فرمول حق " اقلیت " اساساً در چهار چوب وحدت‌های حزبی پذیرفته شده است و دیگر اجازه ویژه ارگان مرکزیت را لازم ندارد. طرح قید اخیر یعنی دادن حق علنی کردن بحث به دست مرکزیت که در ماده ۲۴ اساسنامه در نظر اکثریت آمده، به این معنایست که ادعا کنیم " اقلیت " حق انتقاد دارد. ولی برای طرح هر انتقاد مشخص باید اجازه مرکزیت را در دست داشته باشد. این استدلال را به همان مثال خودمختاری واحدها انتقال دهید تا تناقض آن بهتر برجسته شود. طبق اینس درک واحدهای سازمان موظف میشوند با وجود داشتن حق تصمیم‌گیری در امور منطقی‌های خودشان و در چهار چوب مصوبات عمومی سازمان، در هر اقدام مشخص از مرکزیت یا ارگان بالا دست خود کسب اجازه نمایند. و این یعنی پذیرش حق در تئوری و نقض مکرر آن در عمل. اگر ما در مورد مباحث علنی تجربه قبلی نداشته‌ایم، ولی در مورد خود مختاری واحدها، تجربه فراوان است. تجربه نقض مکرر و روزمره حقوق آنها و مختل کردن اراده رزمنده و پویایی‌شان. علت روشن است؛ تفسیر حاکم بر این ماده اساسنامه‌ای هم آلوده به همان روحیه و گرایش فوق مرکز است، که مداخله لحظه به لحظه ارگان بالا را به نام اراده واحدها و انضباط حزبی معمول میدارد. و تازه همه این اعمال را در شرایط پذیرش تئوریستیک (صوری) حق خودمختاری انجام میدهد. بهرحال در اینجا بار دیگر این سؤال با روشنی بیشتری در برابر مخالفین بحث علنی (بی اجازه مرکزیت) قرار میگیرد که چرا خودمختاری واحدها با دیسیپلین حزبی مغایر نیست؟

## مسئله درون و بیرون در مباحثات علنی

رفقای مخالف بحث علنی و انتقاد آشکار بعنوان حق " اقلیت "، برای تلطیف ظاهر دیدگاه خود، روی مباحثات درونی تکیه می‌کنند و آنرا بعنوان سند پایبندی خود به دمکراسی پیش می‌نهند. این تفکیک مصنوعی که معمولاً با استدلالاتی درباره ضرورت حفظ اسرار سازمانی و تحریک احساس لذت بخش فرقه پرستی ساخته و پرداخته میشود، در واقعیت امر، حق " اقلیت " را از محتوای سیاسی آن تهی می‌سازد و به آن یک جنبه صرفاً حقوقی می‌بخشد. گویی تمام تلاش " اقلیت " حزبی برای کسب " آزادی انتقاد " بدست آوردن یک حق انتزاعی است و هدفی بیرون از خود ندارد. دمکراسی برای دمکراسی. در واقع این تفکیک دعوا را دور می‌زند، و این حقیقت را که مبارزه میان " اکثریت " و " اقلیت " حزبی، نهایتاً بر سر تبلیغ ایده‌های معینی در طبقه کارگر و توده‌هاست مخدوش میکند. یا این عقیده غیر مارکسیستی را القا میکند که تشکیلات چیزی بیش از یک ابزار برای انقلاب پرولتری و سوسیالیسم است. اشکال بینش دیگر این تقسیم بندی در مورد مباحث سیاسی ایدئولوژیک اینست که این مباحث را از خملت طبقاتی‌شان تهی می‌سازد و مبدا حرکت خود را منافع فرقه قرار میدهد. به این اعتبار معنای عملی این تقسیم بندی عبارت از اینست که توده‌های طبقه حق دارند فقط با نظر اکثریت آشنا شوند. این تقسیم بندی که معمولاً از یک رشته معضلات عملی و ضرورت‌های مربوط به حفظ اراده واحد تشکیلاتی آغاز میکند در ادامه خود به سطح یک تئوری کامل سیاسی ارتقا می‌یابد که طبق آن، طرح مباحثه علنی رابطه و مفهوم حزب با طبقه را در هم می‌ریزد. رفقایی که یک چنین استدلالی میکنند، از جمله رفیق ی. مهران که در پایان جزوه‌اش تلویحاً همین نظر را مطرح کرده، در یک فرقه‌ای را بنمایش می‌گذارند. مسلماً این یک آموزش اساسی مارکسیستی است که حزب را نباید با طبقه در هم آمیخت. ولی مصداق این حکم در بحث مشخص مسا بنفع کدام نظر شهادت می‌دهد. برای یافتن پاسخ صحیح باید روشن کرد که جهت این حکم مارکسیستی چیست؟ کدام انحراف سیاسی مورد نظر این حکم است. حکم فسوق خطاب به جریاناتی است که میخواهند نقش پیشگامی حزب را انکار کنند یا در عمل این نقش را زایل کنند. اما آیا طرح ایده بحث علنی و انتقاد آشکار چنین نقش زایل کننده‌ای دارد. در آن صورت باید سؤال کرد که رابطه این حکم مارکسیستی را با حکم دیگری که میگوید سوسیالیسم از خارج وارد طبقه میشود و جهت فعالیت کمونیستها نه ابسدی کردن تفاوت سطح در طبقه کارگر بلکه ارتقا توده‌های طبقه به سطح پیشروان است چگونه باید تفسیر کرد. آیا حکم اول که میگوید نباید حزب را به سطح طبقه تنزل داد به این معنا باید درک کرد که کمونیستها حزب را جاودانه می‌سازند! یعنی می‌گویند که این فاصله همیشه بنفع حزب باقی‌ماند. یا اینکه طبقه به سطح حزب باید ارتقا داده شود. تردیدی نیست که فاصله و تفاوت سطح میان اقشار طبقه کارگر و بنابراین آگاهی آنها بازتاب شرایط مادی آنها در جامعه سرمایه داری است. ولی کمونیستها که به این حقیقت اذعان دارند در موضع نفی آن قرار دارند. زیرا این فضیلت طبقه نیست، نقض آن است. و همین موضع نقد است که منطق فعالیت سوسیال دمکراتیک را توضیح میدهد. اگر ما این جهت فعالیت کمونیستی را بپذیریم برای بحث مشخص این نتیجه حاصل نمی‌آید که

مرکزیت به اجرای يك وظیفه موظف می شود و متناسب با آن اختیار می گیرد. اما در نظر اکثریت کمیسیون، منجمله ر. ی. مهران فقط اختیارات نامحدود و انحصاری صرف هست. آزادی بی قید و شرط مرکزیت در مباحثات علنی؛ اگر مرکزیت تشخیص داد، بحثی را علنی خواهد کرد، اگر نداد نخواهد کرد بدون هیچ معیار حزبی هیچکس هم نمی تواند مدعی باشد. حد اکثر آن است که در يك نشست حزبی خواهند گفت: مرکزیت شرایط لحظه و ضرورت گسترش بحث را خوب تشخیص نداد و می گذرند. زیرا او موظف نبوده. عکس آن هم هست. اگر مرکزیت از خودگشاده دستی؛ نشان داد، در نشستی مشابه مدال خواهد گرفت. اما در طرح اقلیت کمیسیون، نه مدال میدهند و نه سرری میگذرند. زیرا ما بحث آزاد را جزء حق يك عضو میدانیم تا آنجا که به حزب لطمه وارد نیاید. این اولاً شائبه کمیته مرکزی را موظف میدانیم این حق و این شرط را با هم رعایت و هدایت کند. آیا رعایت این دو بسا هم نمی شود، چرا می شود. ولی هرگاه با یکدیگر در تضاد قرار گرفتند این مرکزیت است که تصمیم خواهد گرفت، این از سانترال ایسم، و اگر این تصمیم اشتباه بود، (در هر جهت مفروض) در نشست حزبی (کنگره - کنفرانس ۱۰۰) مواخذه خواهد شد. اینهم از دمکراسی، پس می - بینید که سانترال ایسم دمکراتیک کاملاً برقرار است و از تناقض و هرج و مرج هم خبری نیست، در واقع این مورد، مانند تمام عرصه های دیگر فعالیت حزبی، سانترال ایسم دمکراتیکس جاری میشود و هیچ ویژگی عجیب و غریبی در کار نیست. در این مورد هم مانند تمامی دیگر امور حزبی، تصمیمات سیاسی که اجرای آنها نیاز به نظر بر حسن اجرا، آنها بسر عهده کمیته مرکزی قرار داده میشود و با اتکا، به اعتمادهای رفیقانه و اساسنامه حزبی از آن مسئولیت خواهی میشود عمل میگردد. مگر قابل فرض و پیش بینی نیست که مرکزیت بنا به تشخیص خود، درست یا غلط - در اجرا، یکی از مصوبات کنگره ها و کنفرانس های حزبی از خود ضعف و لغزش نشان بدهد. در آنصورت چه می کنیم؟ روش حزبی روشن است. در مورد بحث علنی هم همان مقررات و روش ها را معمول خواهیم کرد. بنابراین، بر - خلاف پاسخهای ر. ی. مهران نه احتیاجی به مراجعه به نظر اکثریت است نه کمیسیون ویژه ای لازم است، و نه اینکه اقلیت خود سرانه و بنا به تشخیص خود حق خواهد داشت چنان بحثی را علنی کند. حذف مرکزیت در این رابطه معنایی ندارد جز اینکه بخوایم دمکراسی و سانترال ایسم را با هم تقابل بدهیم. يك چنین برخوردی خواه نا خواه از این اندیشه مایه گرفته است که مرکزیت نماینده اکثریت حزبی در برابر اقلیت است نه نماینده کل حزب. زاویه انحرافی دید رفقا در این مثال به این صورت خود را نشان میدهد که به خاطر تنها يك خطای محتمل در انتخاب يك بحث علنی که با وحدت حزب میتواند در تضاد باشد، يك حق کلی و همیشگی برای مرکزیت اختیار میکنند و به کل حزب وعده بحثهای علنی مشخض و طبق تشخیص خود میدهند. (از کجا معلوم که به قولش وفا کند!) يك تشکیلات روی وعده و وعید نمی چرخد. پس پیشنهاد مقابل اینست که آن حق عمومی را به "عضو" حزب یعنی در واقع کل حزب بدهید. مورد مشخض جلوگیری از بحث را مابه مرکزیت خواهیم داد. (طبق شروطی که برایش تعیین شده است) به عبارت دیگر بیاثید هر م را بر قاعده اش بگذاریم. نه آزادی بی قید و شرط بحث علنی، نه آزادی بی قید و شرط مرکزیت!

در پایان اشاره به این نکته ضروریست که عدم دخالت من در جنگه نقل قولها که نه دهم جزوه ر. ی. مهران را تشکیل میدهد، بخاطر بی نتیجه بودن این نوع استدلالها و به انحراف نرفتن از يك بحث مشخض حزبی است که اساساً باید بر تجربه عملی طبقه کارگر و پیشروان آن در يك کشور مشخض اتکا نماید. افزون بر اینکه اندیشه ای که روایت و وقایع تاریخی را مقابل چشم خواننده می گذارد تعیین کننده است. تاریخ، همیشه، هرگونه حجتی را که مورد نیاز سیاست باشد در اختیار آن می گذارد. در همین رابطه مجموعه تاریخ حزب بلشویک پیرامون بحث های حزبی که در جزوه رفیق ی. مهران باز نویسی شده است از يك اندیشه فوق سانترالیستی دایه گرفته که شدیداً با احساسی بینمناک آلوده است. این هراس که خود را از تعمیم افراطی يك مقطع بحرانی مفروض در حیات يك حزب به سراسر زندگی حزب نشان میدهد، اساساً برآمده از این اندیشه غلط است که گویا بحران تشکیلاتی و بهم خوردن "نظم و انضباط" ناشی از بحث علنی است. به این علت بحث درونی بعنوان راه حل پیشگیری بحران از طرف آنها پیشنهاد می شود. اما آیا تاریخ کم نشان داده است کسه تنها با علنی کردن يك بحث میتوان از متلاشی شدن حزب جلوگیری کرد. مگر تجربه سازمان ما اینرا تأیید نمی کند؟

زیر نویسها:

- (۱) منظور از اقلیت "اقلیت حزبی نیست، بلکه اقلیتی است که در هر بحث مشخض و با هر نشست پیکره های حزبی ممکن است بوجود آید.
- (۲) متأسفانه بخاطر اینکه رفیق ی. مهران با طرفداران خیالی آزادی بی قید و شرط مشاخره میکند، کل استدلالها و فاکتهایی که مورد استفاده قرار داده است از زاویه ای برخوردار است که مشکل میتوان مستقیماً با آن برخورد کرد. برخوردار است که مشکل میتوان با آن مستقیماً برخورد کرد.

حزب هم ضرورتاً نباید به بحث سراسری گذاشته شوند. موارد بسیاری پیش خواهند آمد که این نوع مسائل صرفاً در کمیته مرکزی یا حداکثر در ارگان مربوطه باید طرح گردد. تصور کنید که در يك حزب بزرگ تنوعی از درز کردن مسائل امنیتی در يك بحث سراسری جلوگیری کرد. موردی مثال لور فون روزن قیام در ماجرای خیانت کامنف و زینوویف، به وفور در يك حزب میتواند رخ دهد. اگر دیدیم که لنین حتی با طرح علنی بحث قیام در سطح حزب به مخالفت برخاست، دقیقاً بخاطر جنبه های حیاتی امنیتی آن بوده است. این دست مسائل را باید کلاز مقوله مباحثات علنی تفکیک کرد، زیرا معمولاً جز استفاده های ناهجا برای مخدوش کردن بحث آزادی انتقاد و مباحثه علنی بکار دیگری نمی آید خاصه آنکه روی این اصل که مسائل دارای جنبه امنیتی نباید بحث علنی کرد هیچ اختلافی میان انقلابیون وجود ندارد.

اما چه کسی بر شروط یاد شده نظارت خواهد کرد؟ آیا اجرای آنها بر عهده افسر د گذاشته میشود؟ و تعهدات اخلاقی افراد تنها ضمانت ماست. یا باید ارگانی بر حسن اجرای آنها نظارت داشته باشد. واضح است که این جنبه از فعالیت حزب مانند تمامی وجوه دیگر حیات حزبی تحت نظارت و هدایت کمیته مرکزی قرار دارد. این نکته بدیهی در نوشته ر. ی. مهران بگونه ای طرح شده که گویا طریقه دیگری جزء این میتواند وجود داشته باشد. رفیق مهران، می نویسد: "فرض کنید یکی از اعضا حزب، انتقاد و یا بحثی را طرح می کند که اکثریت آنرا مختل کنند. این اقدام حزبی معین، یعنی در تناقض با اتحاد در عمل" ارزیابی می کند و بنابراین حاضر نمیشود آنرا به بحث بگذارد و با علنی شدن آن در بیرون حزب نیز درست بهمین دلیل مخالفت می کند. مسئله چگونه حل و فصل خواهد شد؟ "پس رفیق خود در پاسخ سه راه حل فرض میکند، که هیچکدام به مقوله سانترال ایسم یعنی اختیار مرکزیت و نقش و جایگاه او ربط پیدا نمی کند. یعنی در هر سه حالت کمیته مرکزی مسلوب - الا اختیار و نامود میشود، و رفیق به این دلیل این روال را پیش میگیرد که موضوع را باصطلاح به بن بست بکشاند و نتیجه بگیرد که شروط یاد شده نمیتواند مسئله را حل کند. لذا باید اصل علنی شدن در اختیار مرکزیت قرار بگیرد یا ضرورتاً هرج و مرج خواهد شد. شوقی که رفیق در دنبال همان مطلب مطرح کرده است از این قرار است: برای این مسئله پیش از سه راه، حل نمیتوان تصور کرد؛ یا باید داور اکثریت تعیین کننده باشد و تشخیص اینکه این انتقاد مشخض مختل کننده فلان اقدام مشخض هست یا نه، به اکثریت واگذار شود، که در این حالت دیگر از آزادی و با علنی بی قید و شرط نمیتوان سخن گفت (ما که چنین سخنی نگفته ایم و ظاهراً ما هم طرح سؤال را از موضع طرفداران بی قید و شرط مطرح نکرده ایم) زیرا در چنین حالتی آزادی انتقاد و مباحثه مشروط به موافقت اکثریت است. یا باید داور يك مرجع بی طرف مستقل از اقلیت و اکثریت تعیین کننده باشد، که پیدا کردن چنین مرجع بی طرف و مقتدری، در يك حزب سیاسی نه ممکن است و نه مفید. و نیاز به گفتن ندارد که خیال بافی درباره يك "قوه قضائیه مستقل حزبی" جز يك بت سازی حقوقی که نشان دهنده بی توجهی به طبیعت مسائل سیاسی است، معنای دیگری ندارد. و بالاخره پس باید صرف نظر از هر نظری که اکثریت دارد، اقلیت بتواند بر مبنای تشخیص خود انتقاد را در هر حدی که می خواهد بطور علنی طرح کند، که در آن صورت تعریف حدود اتحاد در عمل به حق انحصاری اقلیت تبدیل خواهد شد. به این شیوه می گویند، آنقدر حریف را بسه سنگلاخ بکش تا از آمدن خود بشیمان شود. رفیق مهران موضوع را عمدتاً چنان بن بست می کشاند که راهی نماند جز، اینکه از اصل علنی بودن بحث آزاد دست بشوئیم یا به هرج و مرج تن بدهیم (ولی عقب نشینی جایز نیست. اتفاقاً با این مثال بحث ما به جرای واقعی خود نزدیک شده است. پایه تمام نقل قولها و تاریخ داستان مباحثات بلشویک و استنتاجات تئوریک در جزوه رفیق ی. مهران بالاخره روی زمین آمده با بسبب باستانیم و ببینیم واقعا منطق زندگی - عمل - ما را به هرج و مرج می رساند یا بسبب درستی از سانترال ایسم دمکراتیک. بنا بر این مثال رفیق را با پاسخی که میدهم دنبال می کنیم. آری فرض کنیم که نه تنها يك مقاله معینی از میان مقالات متعدد در مورد يك تم انتخاب شده برای بحث علنی ممکن است از چارچوب وحدت های حزبی خارج باشد و بسبب عمل اتحاد و اراده حزبی را نقض کند بلکه اصلاً خود "تم" فی نفسه از چنین خصوصیتی برخوردار باشد؟ مسئله چه خواهد شد؟ پاسخ من روشن است: مرکزیت حق دارد مانع جاری شدن آن بحث گردد. یعنی اگر طرح يك موضوع برای بحث اصلاً خارج از حدود وحدت های حزبی ماست، مرکزیت نباید بگذارد این بحث علنی شود. اگر طرح يك انتقاد وحدت اراده حزب را در هم می ریزد باید جلو آن گرفته شود. هیچ فرقی میان این موضوع و با این مثال که فرض مقاله یا مقالاتی دارای جنبه غیر اخلاقی برای فضای رفیقانه بحث ها هستند و بنابراین نباید پخش شوند وجود ندارد. مسئله بسیار روشن است. در طرح مورد نظر من از قید و شرط یاد شده، یعنی بحث علنی و انتقاد آشکار در چهارچوب اصول وحدت های حزبی و تاجایی که اتحاد در عمل را نقض نکند تا این مثال هم شمولیت دارد. و لذا حق مرکزیت در کنترل و نظارت ملحوظ است. اما بیاست که هر خلاف درک اکثریت کمیسیون، مرکزیت مستقل از هر نوع محدودیتی انحصار بحثها را در اختیار ندارد، بلکه حدود اختیارات او هم دقیقاً با همان دو شرط تعیین شده است. یعنی چه؟ یعنی اینکه مرکزیت موظف است برای تشکیلات روشن کندینا به کدام دلایل آن بحث مفروض وحدت را می شکسته است. یا از چارچوب خارج بوده است. اگر خوب دقت شود در این مفهوم از قید و شرط

## جمهوری دمکراتیک خلق

برهان اسفند ۶۷ - فروردین ۶۸

این چکیده‌ای از اختلافات ما است.

اینکه گویا رهبری سازمان بر این باور است که پرولتاریا باید ابتدا جمهوری بورژوازی یا حکومت موقت را جایگزین بلافاصله جمهوری اسلامی کند و تنها پس از آن، جمهوری دمکراتیک خلق را در دستور خود قرار دهد. و نیز اینکه رهبری سازمان به تفکیک برنامه حداقل و حداکثر متوسل می‌شود و جانبداری از برنامه انتقالی را مردودی شمارد، تماما تعبیر و تفسیر خود رفیق بابا علی از همین اختلاف واقعی است. اکثریت دفترسیاسی از عدم حضور خرده بورژوازی میانی در ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق، مطلقاً و هرگز به این "سور" نرسیده است که: پس، باید فعلاً جمهوری بورژوازی را جایگزین جمهوری اسلامی کرد و از برنامه انتقالی و جمهوری دمکراتیک خلق چشم پوشید. این رفیق بابا علی است که از فرض عدم حضور خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق به چنین نتیجه‌ای می‌رسد. به عبارت دیگر، اگر رفیق بابا علی معتقد بوده که خرده بورژوازی نمی‌تواند در ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق باشد، قطعاً به این باور می‌رسد که باید جمهوری بورژوازی را فعلاً لایحه‌نویسی و بلافاصله جمهوری اسلامی قرار داد و برنامه انتقالی جمهوری دمکراتیک را به آینه حواله داد. به نظر نمی‌آید که رفیق بابا علی به اکثریت دفترسیاسی زده است از منطق درونی خود و برخاسته است. او خود عمیقاً بر این باور است که خرده بورژوازی باید جزو ترکیب طبقاتی حکومت جایگزین جمهوری اسلامی باشد و در این حکم جای هیچ‌چیز و چسبون و چسبندگی و از این حکم بی‌قید و شرط، طبعاً به این نتیجه می‌رسد که اگر برنامه است که خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق نشاند، پس زاهی جز این نیست که دولتی را جایگزین بلافاصله جمهوری اسلامی کنیم که خرده بورژوازی جزو ترکیب طبقاتی آن باشد، یعنی جمهوری بورژوازی. برای رفیق بابا علی اصل اساسی حق نسق خرده بورژوازی در حکومت جایگزین جمهوری اسلامی، یعنی حق حاکمیت خرده بورژوازی است؛ حتی که در اصل آن جای چون و چرا و تردید یا تجدید نظر نیست و هر کس که جای خرده بورژوازی را در جمهوری دمکراتیک خلق بنماید، گویا چاره‌ای و راه دیگری ندارد جز اینکه جمهوری بورژوازی بخواد تا مبادا این حکم خدشه‌ناپذیر و این حق محرز و مسلم، خدای ناکرده نقض شود.

من هنگام شکافتن محورهای مختلف اختلاف، نشان خواهم داد که رفیق بابا علی تا چه حد خود را به سخنگوی حق حاکمیت خرده بورژوازی مبدل کرده و برای توجیه این "حق" دست به چه تحریفات زده و تشویری مارکسیستی مبارزه طبقاتی را چگونه به ابطال می‌کند. ولی بیش از آن که به شکافتن محورهای اختلاف بپردازم، لازم است مطلب دیگری را که رفیق بابا علی به شکل نادرستی مطرح کرده است تصحیح کنم.

رفیق بابا علی در جزوه "نامه به یک رفیق" (صفحه ۱۹) نوشته است:

"متنا کونی نظریه‌ی علاء بر آنچه در یک رشته ترویج‌های کثیف و شفاهی اظهار داشته‌ام بیان نکرده‌ام و حال آنکه اکثریت در این بصراحت در جلسه شورای نویسندگان اعلام داشت که قصد دارد به نظر خود بصراحت دهد. بدین سبب نیز قرار بود که در این موعود فوق العاده مرکزیت قطعاً به‌ای در ارتباط با این تجدیدنظر (مطروحاً از جانب اکثریت در این و جدید نسبت به نظر رسمی تشکیلات که در بیانیه وحدت قید شده است) از تصویب مرکزیت بگذرد."

رفیق بابا علی موضوع را عمدی و حساب شده به شکلی طرح می‌کند که به خواننده القا شود که گویا تجدیدنظر از طرف اکثریت دفترسیاسی برای خود همان اکثریت دفترسیاسی و کسانی هم که خواهان تصویب قطعاً به در کمینته مرکزی شده اند امری پذیرفته و مسلح بوده است و گویا قرار بر این بوده "در ارتباط با این تجدیدنظر" دفترسیاسی قطعاً به‌ای در مرکزیت بگذرد. این هم با کمال تأسف، دروغ دیگری است که رفیق بابا علی آن را شاهدی بر حجت ادعای خود می‌آورد. این حجت را رد می‌کنیم از آنجایی که در جلسه شورای نویسندگان گفت که قصد دارد به نظر خود بصراحت دهد، ولی این دروغ محض است که گویا قرار بر این بوده در مورد "تجدیدنظر دفترسیاسی" قطعاً به‌ای در مرکزیت بگذرد. آنچه حقیقت است، این است که قرار بود کمیته مرکزی طی قطعاً به‌ای اعلام کند که از دو نظر مختلفی که در رابطه با ترکیب طبقاتی و وظائف جمهوری دمکراتیک خلق ابراز می‌شوند، کدامیک نظر رسمی سازمان بوده اند؛ و در این قطعاً به‌ای از آنجا ضرورت پیدا می‌کرد که طرفداران هر یک از دو نظر، مدعی بودند که از نظر رسمی و همیشگی سازمان دفاع می‌کنند و به بیانیه وحدت پایبندند.

### منشأ اختلاف نظرها چیست؟

گفتن اینکه فلائی در نظرات رسمی سازمان تجدید نظر کرده است و همین

منشا پیدایش دودیدگاه در مورد انقلاب ایران و دولت آلترنا تیبو ما شده است، منشا واقعی را در تاریکی می‌برد. منشا پیدایش دودیدگاه مختلف، اولاد اختلاف نظرهای مربوط به این عرصه میان راه کارگر و راه فداشی است که قبل از جریان ادغام وجود داشته است؛ و ثانیا در سازش نظری ناخاسته و غیر آگاهانه‌ای است که در جریان ادغام و در طول سالهای پس از آن موجود بوده است. سبب اصلی این سازش نظری غیر عمدی و ناخاسته چیزی جز وحدت نظر و کلیات عدم دقت و صراحت در جزئیات و نتایج نبوده است و این پیشامد، منحصر به فرد نیست. در همه سبب جریانات فکری و سیاسی بدون استثنا. چنین بوده و هست و خواهد بود که در ابتدای راه، خطوط کلی و شعارهای عام طرح می‌شوند و نتایج در طول راه و در جریان زندگی است که روشن شدن جزئیات ضرورت و امکان می‌یابند. دایره وحدت نظر حول فرمول‌ها و شعارهای کلی همواره فراخ است. بر سر تفاسیر و تعبیر مشخص‌ترین کلیات و بر سر ترسیم و تدقیق جزئیات است که شورسقیده هفت رنگ تجزیه می‌شود و مرزهای اختلاف آشکار می‌شوند. خطوط کلی، که توافقات اساساً بر همین کلی بودن آنها مبتنی بوده عبارت بوده اند از: ۱- جمهوری دمکراتیک خلق، آلترنا تیبو بلافاصله مابرای رژیم جمهوری اسلامی است؛ ۲- جمهوری دمکراتیک خلق انتقالی و وقفه به سوی سوسیالیسم را سازمان می‌دهد؛ ۳- جمهوری دمکراتیک خلق، دولت نوع (تیپ) پرولتری است. اما در مورد باری از اصولاتی که در چارچوب این وحدت نظر کلی قابل طرح اند و در طول زمان و بر حسب نیازهای زمان به میان آمده‌اند، یا پاسخی از پیش نداشته‌ایم؛ یا پاسخ‌های مبهم و سر بسته یا دوپهلوی، پاسخ‌های غیردقیق و قابل تفسیر داده‌ایم. و حتی پاسخ‌های متناقض. برای نمونه می‌توان این رشته از سؤالات را پیش روی خود گذاشت:

آیا معنی انتقالی وقفه به سوی سوسیالیسم بی وقفه پس از سرنگونی جمهوری اسلامی است، یا سبب سرنگونی جمهوری اسلامی و آغاز انتقال، وقته‌ای هست ولی وقتی انتقال شروع شد یا بهی و وقفه به پیش رود؟ شرط سیاسی این انتقال چیست؟ آیا بدون درهم شکستن مقامت سرمایه داران و ملاکین و حساب میسران امیربالیست آنها می‌توان بی وقفه به سوی سوسیالیسم رفت؟ اگر انتقال، مستلزم درهم شکستن این مقاومت باشد، دیکتاتوری کدام طبقات می‌تواند آن را انجام دهد؟ دیکتاتوری پرولتاریا، یا اراده مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی؟ آیا خرده بورژوازی فقط در چارچوب مطالبات دمکراتیک و نتایج سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌تواند همراه پرولتاریا و بسا آن دارای اراده مشترک باشد، یا در ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق، یعنی دولت جایگزین این رژیم هم حضور پرولتاریا و وحدت اراده خواهد داشت؟ اگر خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق نخواهد بود، این جمهوری بر پایه بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا تشکیل می‌شود، چرا انقلاب ایران را یک انقلاب سوسیالیستی نمی‌نامیم؟ اگر خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خواهد بود، پس آیا در وظیفه انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی با پرولتاریا اراده واحد خواهد داشت یا اینکه جمهوری دمکراتیک خلق این وظایف را بر عهده نخواهد داشت؟ آیا دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان، دولت نوع پرولتری است؟ آیا ممکن است دولتی به نوع پرولتری باشد ولی دیکتاتوری پرولتاریا نباشد؟ آیا چیزی به نام دمکراسی بوده‌ای یا خلقی در حد فاصل دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) وجود ندارد؟ آیا در جمهوری دمکراتیک خلق، در فزایح برنامه انتقالی (اقداماتی که به دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیالیستی‌اند) خرده بورژوازی نیز با پرولتاریا وحدت اراده و اتحاد حکومتی دارد، و تنها پس از پایان موفقیت آمیز اجرای برنامه انتقالی و پیشروی پرولتاریا به سوی سوسیالیستی کردن کامل اقتصاد است که اراده واحد در هم می‌شکند و خرده بورژوازی تجزیه شده و راهی از پرولتاریا جدا می‌شود؟ آیا مجری برنامه‌ای که به دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیالیستی است (برنامه انتقالی) دولتی خواهد بود که به دیگر دیکتاتوری بورژوازی و نه هنوز دیکتاتوری پرولتری است؟ آیا جمهوری دمکراتیک خلق ماشین دولتی سوسیالیستی است؟ آیا خرده بورژوازی می‌تواند در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی با پرولتاریا دارای وحدت اراده باشد یا نه؟ و اساساً درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی به چه معناست؟ آیا جمهوری دمکراتیک خلق نشانه تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و فعلیت انقلاب سوسیالیستی است؛ یا ارگان تدارک انقلاب سوسیالیستی است؛ یعنی سبب ارگانی که طی یک دوره تاریخی پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، باید پیش شرط‌های انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببیند؟ اگر دومی است، آیا خرده بورژوازی هم با پرولتاریا در تدارک انقلاب سوسیالیستی دارای اراده



واحد است؟

مجموعه سئوالاتی از این دست از روز اول و همزمان با فرمول های کلی مطرح نبوده اند و برخی هم که در طول راه به نحوی مطرح شده اند در همه موارد پاسخ بی ابهام و دقیقی نگرفته اند، برخی از اوقات تناقضاتی وجود داشته و گاهی جای تفسیر باقی مانده است.

در خصوص انقلاب ایران، نظر رسمی و قطعی سازمان ما - که هیچکس از اعضای سازمان تاکنون در دروازه انکار آن چیزی نگفته و همه قبولش داشته اند - این بوده است که انقلاب ما یک انقلاب مرکب است؛ انقلابی با وظائف مرکب بورژوازمکراتیک و ضد سرمایه داری؛ انقلابی که با مبارزه برای مطالبات بورژوازمکراتیک آغاز می شود و بی وقفه تا سوسیالیسم ادامه می یابد.

این هم نظر رسمی و قطعی سازمان ما بوده است که پیروزی قطعی (یعنی بازگشت ناپذیری) انقلاب دمکراتیک در ایران مستلزم تداوم انقلاب تا آستانه سوسیالیسم است.

اما همین مواضع روشن و قطعی را می توان در جهات مختلف تفسیر کرد: انقلاب مرکب ایران اساساً یک انقلاب دمکراتیک است (چون جامعه خرده بورژوازی است؛ طبقه کارگر ضعیف است؛ ستم بورژوازی کمپرادور وجود دارد؛ ستم امپریالیسم وجود دارد؛ سرمایه داری ما وابسته است و...) اما البته برای آنکه این انقلاب دمکراتیک به پیروزی قطعی برسد، باید از چارچوب سرمایه داری فراتر رود و گام هائی بسوی سوسیالیسم بردارد. این می تواند یک تفسیر از انقلاب مرکب ما باشد؛ تفسیر دیگری می تواند این باشد که: انقلاب ما اساساً یک انقلاب اجتماعی ضد سرمایه داری است، انقلاب تهیدستان بسوی عدالت اجتماعی است (نظام مصلط، سرمایه داری است؛ بحران سرمایه داری در کشور، ساختاری است؛ دولتی که با ایدئولوژی گون شود دولت بورژوازی است؛ قطع وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، یک تکلیف سوسیالیستی است؛ کارگران، نیمه کارگران و تهیدستان - یعنی استثمارشوندگان - اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند؛ و...) اما البته این انقلاب اجتماعی ضد سرمایه داری، با مسائل موقوع بورژوازمکراتیک هم مواجه است و موظف است که آنها را هم بر سر راه خود حل کند.

ممکن است رفقا شی با شنیدن این دو تفسیر، در نتیجه گیری ها برایشان یکسان نباشد و آنها را دو بیان مختلف برای یک واقعیت بدانند؛ اما از کجا معلوم که یکسان بپنداری این دو تفسیر، نظر رسمی و قطعی سازمان ما است؟ ممکن است برای عده ای، هر یک از این فرمول بندی ها دارای بیانی از وزن و جایگاه طبقات میانی معنای متفاوتی داشته باشد. ممکن است از فرمول بندی نخست، چنین استنباط شود که سلوک دمکراتیک پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید بمنظور تثبیت و تضمین دستاوردهای بورژوازمکراتیک سه همراه پرولتاریا از چارچوب سرمایه داری فراتر رود تا آستانه سوسیالیسم پرولتاریا را مباحث کند و تنها وقتی که دستاوردهای تثبیت شدند پرولتاریا خواست برنا مه حد اکثرش را به اجرا بگذارد، وحدت اراده سلوک دمکراتیک انقلابی منتفی می شود و این سلوک تجزیه می گردد - از فرمول بندی دوم هم ممکن است چنین استنباط شود که این تجزیه و تفکیک بمحض سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و در دوراهی "پیشروی بسوی سوسیالیسم، یا بازسازی سرمایه داری و ما شین دولتی" شروع می شود و سلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و تهیدستان، با تسخیر قدرت حاکم سیاسی بلافاصله مطالبات بورژوازمکراتیک را برآورده ساخته و همزمان با آن، با اجرای فوری برنا مه اشتغالی، نخستین گام ها را در راه تداوم انقلاب و گذاری و فقه از سرمایه داری به سوسیالیسم برمی دارند.

با اینکه موضع رسمی سازمان ما در مورد مرکب بودن انقلاب ایران روشن بوده، ولی راه تفسیرهای مختلف از آن بسته نبوده است.

باز هم در ارتباط با تبدیل انقلاب بورژوازمکراتیک به سوسیالیستی و ضرورت فراتر رفتن از سرمایه داری؛ آیا معنای فراتر رفتن انقلاب بورژوازمکراتیک از چارچوب سرمایه داری در ارتباط با نیروهای دمکرات و غیر پرولتاریاست؟ آیا معنای آن این است که کارگران و زحمتکشان در مطالبات دمکراتیک توقف نمی کنند و بلافاصله برنا مه انتقال به سوسیالیسم را به اجرا می گذارند؛ یا معنایش این هم هست که دمکرات های خرده بورژوازمطالبات بورژوازی خود "موقتاً" فراتر می روند و تا قبل از فزونی زحمتکشان توری پرولتاریا، اما تحت هژمونی آن، در ساختن دولت نوع پرولتاری و اجرای برنا مه انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم با پرولتاریا اراده واحدی اعمال می کنند تا مطالبات بورژوازمکراتیکشان تضمین شود؟

سئوالاتی از این دست اهمیت بسیار زیادی دارند که نیاز زمان و ادارمان می کند پاسخ های قطعی و روشن به آنها ندهیم.

یکی دیگر از مشکل آفرینان ما، کاربرد نامحی اصطلاحات و تعسیرات بوده است. گفته ایم "زحمتکشان"، "آزاد زحمتکشان" بی آنکه در جاش به آن قطعیت ندهیم غالباً بمعنای نیمه پرولتاریا و توده های تهیدست و خانه خراب استفاده کرده ایم. این قطعیت ندادن، امروزه آنجا منجر شده است که رفیق با با علی

بتوانند آن را بر حسب مصلحت به این یا آن ترکیب تفسیر کنند. توده های حاشیه تولید را - که بخش سنگین وزن نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل می دهند و هویت و جایگاه طبقاتی شان در خلعت دادن به انقلاب و مطالبات و راستای آن اهمیت بسزایی دارد - توده های دکلاسه، ماده مذا و بی شکل، ماده زلاتینی و نظایر آن نامیده ایم؛ و این تعبیر قدر هم که بجا و صحیح بوده باشند، وسیله مناسبی هم بوده اند برای تفسیرها و ارزیابی های کشدار از این نیروها؛ به نحوی که نظر رسمی سازمان ما در تعیین هویت این نیروها و جایگاه طبقاتی شان، از یک قطعیت بری از سوتفاهم و بی نیازی از تفسیر برخوردار نشده است.

برای نمونه ما در تشریح و تبیین این نیروها گفته ایم که نیروهای حاشیه تولید، به لحاظ اقتصادی نیمه پرولتاریاستند، اما به لحاظ سیاسی (ایدئولوژی و ایدئولوژی وابستگی) خرده بورژوا هستند. این تعبیر دوپهلوم امکان داده است که اگر کسی توده های حاشیه تولید را نیمه پرولتاریا میداند "تاما" درست بدانیم، و اگر کسی دیگری خرده بورژوازی نامید، باز هم "تاما" درست بدانیم. و به همین ترتیب باز هم "تاما" درست بدانیم اگر کسی گفت یا نوشت که خرده بورژوازی در ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق خواهد بود. چون ما تصور می کنیم منظور او از خرده بورژوازی، خرده بورژوازی تهیدست و خانه خراب است، و او هم این پذیرش را به حساب پذیرش خرده بورژوازی میانی در جمهوری دمکراتیک خلق به حساب آورد، هر کسی از ظن خود استنباط می کند و تا محاد درست می داند، تا زمانی که تعمیق مبارزه ایدئولوژیک و سطح جدیدی از نیا ز مندیها به نقطه ای سوقمان می دهد که مجبوری شویم در تجزیه و تحلیل مسائل استراتژی و تاکتیک، میکروسکوپ را جایگزین ذره بین کنیم و مثلاً وقتی کسی می گوید نیروهای محرکه انقلاب ما کارگران، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شهرو روستا هستند، دیگر به صحت کلی و تا محی آن اکتفا نکنیم و بلافاصله بپرسیم: نیروی محرکه کدام فاز انقلاب؟ فاز رنگونی رژیم جمهوری اسلامی، یا فاز انتقال به سوسیالیسم؟ اگر کسی گفت که خرده بورژوازی در سلوک قدرت انتقال به سوسیالیسم هم حضور دارد، نگوییم قطعاً منظورش خرده بورژوازی خانه خراب و تهیدست است و بلافاصله بپرسیم کدام لایه خرده بورژوازی؟ تهیدست، یا میانی؟ والی آخر.

و چنین است که اختلافاتی که از استادا وجود داشته اند، به تدریج بروز کرده اند و قابل رویت شده اند. اختلافات در این زمینه، برای اولین بار در اوائل سال ۶۶ در یکی از جلسات شورای نویسندگان، پس از انتشار مقاله "طبقه کارگر، فدائی خلق" در راه کارگر تئوریک شماره ۲ بروز کرد. در این مقاله در پلمیک با سازمان جریکهای فدائی خلق (اقلیت) گفته شده بود که در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، کار خرده بورژوازی (میانی) نیست. دوسه تن از رفقای حاضر در آن جلسه، به نقل لنین در دولت و انقلاب از قول مارکس اشاره می کردند که گفته است شرط مقدم هر انقلاب خلقی واقعی، درهم شکسته شدن ماشین بوروکراتیک و نظامی است. منتها این رفقا آن را به این شکل تفسیر می کردند که خرده بورژوازی در امر درهم شکستن تا به آخر به پیشش نمی رود و دیکتاتوری پرولتاریا کار را به فرجام می رساند. رفقای دیگر حاضر در آن جلسه در دفاع از اینکه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی کار دیکتاتوری پرولتاریا - ریاست صحبت می کردند. تداوم این بحث مدت ها بی نتیجه کشیده شد. تا اوائل سال ۶۶ که طرح برنا مه از تصویب کمیسیون تهیه طرح گذشت، وجود اختلافی جدی در این زمینه محسوس نبود و به همین سبب در کمیسیون برنا مه که روی فرعی ترین نکات و چگونگی تبیین آنها هم دقت و وسواس به خرج می داد، در رابطه با ترکیب طبقاتی و وظائف دولت جایگزین اختلاف نظری پیش نیامد و نظرات متفاوتی شکل نگرفت. سبب آن، همسازی نظرات در سایه کلی گوئیها، ابهام ها، تسامح ها و تعبیر به ظن خود بود. تازه مدتی پس از انتشار پیش نویس برنا مه بود که اختلاف شفاف تر شد. در یکی از جلسات شورای نویسندگان، مجدداً بحث بر سر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی از سر گرفته شد. رفیقی از دفتر سیاسی این را وظیفه سلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا دانست و رفیق با با علی نظردیگری می داد. در آن جلسه، رفیق با با علی گفت که نظرش را بمورت فرموله سیان می کند، و این عین حملاتی است که رفیق با با علی گفت و من یادداشت کرده ام:

"سخنی از خرده بورژوازی در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. پرولتاریا و تهیدستان را همراهی می کند، یعنی از برنا مه انتقالی حمایت می کند ولی فقط بمنظور تثبیت درخواست های دمکراتیک و بورژوازی خود و نه بهیچوجه بمنظور تثبیت دولت نوع کمون و انتقال به سوسیالیسم. وقتی موقع تثبیت دولت نوع کمون برسد، همین خرده بورژوازی دست از حمایت خواهد کشید و به دفاع از مالکیت خواهد پرداخت. خلاصه: خرده بورژوازی در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی شرکت می کند؛ با تثبیت دولت نوع پرولتاری مبارزه می کند. خود در هم شکستن دولت بورژوازی برای خرده بورژوازی هدف نیست، وسیله ای است که باید بکنار انداخته شود. خرده بورژوازی با برنا مه حداقل از برنا مه انتقالی حمایت می کند چرا که تحقق آن را منوط به این می داند."

در زیرچاپ بود - بصورت مبارزه ایدئولوژیک علنی دنبال شود، ولی تا آن زمان، برای روشن شدن آنکه نظرسنجی سازمان کدامیک از دو نظر منسکس در اسناد سازمان بوده است، قرار شکمیته مرکزی نظر خود را بدهد و بر اساس آن قطعیانه ای صادر کند.

رفیق بابا علی ریشه و منشأ مسائل را بیان نکرده، یا خواسته‌ها دیده نگذارد. اما در هر صورت، این مسئله‌ها محکوم کردن اشخاص حل نمی‌شود، حل مسئله، تعیین تکلیف بین دو نظریه است.

گفتم که در اسناد و مطبوعات سازمان نظرات مختلف و متناقض و در زمینه - هائی ابهام یابی نظری وجود دارد. اما آیا نتیجه این همه آن است که نمی‌تواند ریاقت‌گدا، میک از این نظرات متناقض یا متنوع، نظرسنجی سازمان، و گدا میک انحراف از نظرسنجی سازمان باشد؟ ممکن است کسی بگوید "بیانیه وحدت" و "جمع‌بندی مباحثات وحدت" معیار است. اما اگر این تناقضات و ابهامات در همین دو سند هم وجود داشته باشد؟ البته میان بیانیه وحدت و جمع‌بندی مباحثات وحدت تناقض هست (که من در جای خود به آن اشاره خواهم کرد). علاوه بر این، دو سند مذکور در مورد بسیاری از مسائلی که لیستی از آنها را در همین بخش ارائه کردم ساکت و اندوخته‌ی توان برای این مسائل پاسخی در آنها یافت. طرح برنام‌ه نیز که هنوز به تصویب نرسیده و رسمیت و قطعیت ندارد، پس آیا میزان وحکی برای سنجش و تشخیص وجود ندارد، و آیا آشکار شدن عدم دقت هاد نظرات و وجود نظرات متنوع، به معنای آنست که سازمان ما در این مورد واقعاً فاقد نظرسنجی است؟

من به دو سؤال اخیر پاسخ منفی می‌دهم.

در ابتدای همین بخش، من گفتم که علیرغم همه تناقضات و اغتشاشات، در دو محور اساسی، یعنی انقلاب ایران و آلترنا تیبو حکومتی ما، چه قبل و چه بعد از بیانیه وحدت اصول اساسی و مسلمی وجود داشته است که مورد توافق هگانی بوده، تاکنون از سوی هیچ عضو یا هوادار سازمان ما مورد تردید و سؤال قرار نگرفته و قطعیت این نظرات و وحدت عمومی روی آنها، رسمیت این اصول را به عنوان نظرو احادورسی سازمان ما مسلح می‌کنند. من همین چارچوب‌ها و خطوط کلی را اصولی تلقی می‌کنم که اصولی بودن یا انحرافی بودن هر نظری در زمینه‌های استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران و دولت آلترنا تیبو، باید از جهت تناسب یا تناقض با آنها مورد قضاوت قرار بگیرد. هر نظری - حتی اگر تاکنون مطرح نشده و برای نخستین بار به میان می‌آید، ولی در انطباق با منطق و ملزومات همین اصول کلی باشد، به اعتقاد من باید بمنزله نظرسنجی ما تلقی شود. و هر نظری - حتی اگر از ابتدای حیات سازمان تا امروز مطرح بوده و ترویج شده و در بهترین اینها معتبر ما هم ثبت شده، ولی همان اصول کلی را نقض می‌کنند یا از اعتبارشان می‌اندازد، نمی‌توانند نظرسنجی سازمان ما تلقی شود. من این اصول اساسی و کلی را که به یاد می‌آید و محک تشخیص نظرات رسمی سازمان در مسائل مورد بحث قرار گیرند، تکرار و تکمیل می‌کنم:

۱- انقلاب ایران، یک انقلاب مرکب است، با وظائف مرکب بورژوا دمکراتیک و فدرسرمایه‌داری؛ انقلابی که با جنبش عمومی دمکراتیک برای مطالبات بورژوا دموکراتیک آغاز می‌شود و وقفه سوسیالیسم ادامه می‌یابد.

۲- بیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک ایران فقط با رهبری طبقه کارگران و ساکام نهادن به سوسیالیسم ممکن است.

۳- جمهوری دمکراتیک خلق آلترنا تیبو لاقامل ما برای رژیم جمهوری اسلامی است.

۴- جمهوری دمکراتیک خلق انتقال بی‌وقفه به سوسیالیسم را سازمان می‌دهد.

۵- مطالبات حداقل و مطالبات انتقالی مجموعاً برنامه فوری جمهوری دمکراتیک خلق را تشکیل می‌دهند.

۶- جمهوری دمکراتیک خلق، دولت نوع (تیبو) پرولتری است.

۷- گذار بی وقفه به سوسیالیسم بدون اتحاد با اردوگاه سوسیالیستی و همسنگی جهانی با کارگران و خلقهای جهان ممکن نخواهد بود.

من در این نوشته، سعی کردم تا این هفت اصل و در جهت دفاع از آنها، به استناد زدیدگاهی که رفیق بابا علی از آن دفاع می‌کنند می‌بردام و می‌خواهم کوهکاه‌های اصلی در این محبت را روشن کرده و پاسخ‌های صریح به مسائل مربوطه را که لازمه تدقیق و شفافیت خط رسمی سازمان است، ارائه کنم.

## فصل دوم

### چه کسی در بیانیه وحدت تجدید نظر کرده است؟

رفیق بابا علی می‌گوید:

"من از همان ایده‌ای دربار جمهوری دمکراتیک خلق جا ننداری می‌کنم که در "بیانیه وحدت" آمده است. بدین معنا که اولاً...؛ ثانیاً جمهوری دمکراتیک خلق به لحاظ ترکیب طبقاتی خود بیلوکی است از کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی شهروروستا. لایه مرفه خرده بورژوازی شهروروستا

(تا یکیدات را از لحن رفیق بابا علی گرفته‌ام)

بار دیگر در بحثی در شعبه تبلیغ و ترویج و آموزش - م رفیق بابا علی نظر خود را در مورد ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق فرموله کرد، که من عین حملات او و پاسخ رفیق عضو دفتر سیاسی را یادداشت کرده‌ام.

رفیق بابا علی: "جمهوری دمکراتیک = کارگران + نیمه پرولتاریا + دمکرات‌های انقلابی خرده بورژوا (مطالبات فوری ما)؛

"جمهوری پارلمانی بورژوازی = کارگران + کل توده دهقانان + بخشی از بورژوازی جمهوریخواه".

رفیق عضو دفتر سیاسی: "من با این نظر موافق نیستم چون رژیم ما سرما یه‌داری است. ما به اکثر شباهت داریم که اساس کارگران و زحمتکشان بود و زحمتکشان به معنی دهقانان شهیدست. دولت اشتغالی اساس کارگران و شهیدستان است."

وبالآخره آخرین بار در نشست دی ماه ۶۷ شورای نویسندگان راه کارگر بوده که بحثی در این زمینه صورت گرفت که من هم به یادداشتی را که از نکات اصلی مباحثه بین رفیق عضو دفتر سیاسی و رفیق بابا علی دارم، نقل می‌کنم:

رفیق دس: "درهم شکستن، نه فقط تخریب، بلکه ساختن نظامی است که حاکمیت مستقیم اکثریت بر اقلیت را عملی و تضمین کند. درهم شکستن، در نتیجه، پایان دادن به حاکمیت بورژوازی و سرمایه‌داری است. پس در هم شکستن کار خاصی پرولتاریاست و خرده بورژوازی در آن مداخلت ندارد." رفیق بابا علی: "درهم شکستن نه فقط به معنی درهم شکستن استبداد بورژوازی، بلکه در عین حال درهم شکستن ارتش، بوروکراسی و حذف پارلمان و همه ارگانها و ابزارهای حاکمیت طبقاتی بورژوازی است." رفیق دس: "تخریب را از جایگزینی نباید مطلقاً تفکیک کرد. درهم شکستن کامل ممکن نمی‌شود مگر نظریه دولت جدید بوجود آمده باشد."

رفیق بابا علی: "شوراها فقط محل اعمال اقتدار پرولتاریاست، بلکه محل اعمال اقتدار زحمتکشان و خرده بورژوازی هم هست. در کشور های عقب مانده سرمایه‌داری که خرده بورژوازی برای تثبیت دمکراسی به نراتر رفتن از اهداف بورژوا دمکراتیک نیاز دارد، پرولتاریا می‌تواند با خرده بورژوازی مشترکاً در تخریب و ساختن مابین دولتی بورژوازی عمل کند. اما برای بازگشت نا پذیری و تثبیت آن، باید از خرده بورژوازی جدا شود. انقلاب دمکراتیک خلق، مسایست با قیام کارگری و نیمه کارگری با ضافه دهقانان و خرده بورژوازی. جمهوری دمکراتیک خلق دولتی است نوع کمون به این دو اعتبار که اولاً حاکمیت اکثریت مردم بر اقلیتی است، و ثانیاً از وظایف بورژوا دمکراتیک فرا تراست، یعنی هژمونی پرولتاریا در آن هست." رفیق دس: "دولت نوع کمون مرکب از کارگران و دهقانان معنی ندارد؛ خرده بورژوازی که جای خود دارد؛ محورا شتلاف خرده بورژوازی فقط برنام‌ه حداقل است. هر چند که مطالبات انتقالی ممکن است بخاطر توفان انقلاب مطرح باشند، ولی محورا شتلاف نیستند. سمحض آنکه برنام‌ه انتقالی نخواهد مطرح شود، شکا فدرالین اشتلاف می‌آیند. هیچ فرقی بین جمهوری سوسیالیستی و جمهوری دمکراتیک خلق نیست و دو اسم بربیک چیزاند."

برخلاف آنچه رفیق بابا علی ادعا کرده است که گویا اکثریت دفتر سیاسی به تازگی نظراتی عنوان کرده است که برای رفیق بابا علی تازگی دارد و در حکم تجدید نظر است، همان‌طور که گفتم، نظر جدیدی در کار نیست و طرح آن هم تازگی ندارد و تا جایی که من به یاد دارم - با در حریان بوده‌ام - و نقل کردم؛ سابقه آن دست کم به اوائل سال ۶۴ برمی‌گردد. اما رفیق بابا علی برای آنکه اتهام تجدید نظر به اکثریت دفتر سیاسی را قابل باور کند، سابقه این اختلاف نظرها و مباحثات را مسکوت می‌گذارد و در اینجا و آنجا عنوان می‌کنند که گویا برای نخستین بار در همین اوایل نظری غیر از نظری خود بر خورده است. تلافی رفیق بابا علی برای متهم کردن افراد و بی اعتبار کردن رهبری سازمان است، و گرنه او نمی‌تواند نداننده و ریشه اختلاف و سابقه آن در گذشته‌ها قرار دهد و در بر طبق به تجدید نظر ناگهانی این با آن رفیق ندارد.

در همین آخرین مباحثه بود که رفیق بابا علی از رفیق عضو دفتر سیاسی پرسید که آنچه می‌گوید یا نظری شخصی اوست یا نظری سازمان این است. وی پاسخ داد که این نظریه سازمان بوده و هست؛ و در جواب به رفیق بابا علی که منکر وجود چنین نظری بعنوان نظریه سازمان بوده و خواستار صراحت دادن به آن شد، گفت: "اگر صراحت نداشته، صراحت می‌دهیم"

از طرف دیگر، یکی دیگر از رفقا نیز چند مورد از نمونه‌های نظرات متناقض را در خصوص ترکیب طبقاتی و وظایف جمهوری دمکراتیک خلق، از چند نشریه و یک نوار آموزشی جمع آوری کرده بود که نشان می‌داد که هر دو نظر مورد بحث، در اسناد سازمانی ما وجود داشته و در مجموع و بعنوان نظرسنجی سازمان آشفتگی وجود دارد. نظریه جیک از رفقا چیزی نبود که خلق الساعه بود. همان بحث‌های شفاهی بطور ناگهانی عنوان شده باشد، بلکه رد پای آنها در هر دو شکل صریح و ضمنی در طول چندین سال در اسناد رسمی سازمان ثبت شده بود. قرار بر این بود که اختلافات، در بحث‌های برنام‌ه ای - که نخستین بولتن آن

روستا نقش بینا بینی حتی ضد انقلابی می تواند ایفا کند و با بد آن را خشتی کرد. ثالثاً ... " (نا مبه یک رفیق - ص ۲۷)

آیا آنچه که رفیق بابا با علی درباره ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق به بیانیه وحدت نسبت می دهد، ایده های است که در بیانیه وحدت آمده است؟ خیر؛ چنین ایده های در بیانیه وحدت نیامده است. آنچه در بیانیه وحدت در رابطه با بلوک طبقاتی دولت جایگزین رژیم جمهوری اسلامی آمده است یک جمله بیشتر نیست و آن چنین است:

" قدرت دولتی که برپا می آید تا حد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهروستان ایجاد می گردد، دولت اکثریت استئما رشتونگان بر اقلیت استئما رکننده است. " (راه کار شماره ۴ صفحه ۱۲ استئما کیدات از من است)

این عبارت و تعریف صریح را مقایسه کنید با "معنا"ی که رفیق بابا با علی از بیانیه وحدت کرده است. آنجا گفته شده است: کارگران و زحمتکشان شهروستان در "معنا"ی رفیق بابا با علی شده است: کارگران و زحمتکشان و خرده بورژوازی شهر و روستا!

رفیق بابا با علی برای آنکه ثابت کند "از همان ایده ای" درباره ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق جا بنیاداری می کند که "در بیانیه وحدت آمده است"؛ مقدمتاً دست به دو کار را جلب زده است. یکی سانسور همین تنها جمله ای که مستقیماً و صراحتاً درباره ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق در بیانیه وحدت آمده است به هنگام نقل قول از این سند؛ و اکتفا به نقل چند سطر قبلاً این جمله که نه ترکیب طبقاتی دولت، بلکه ترکیب بلوک اشتلاقی را که انقلابی بران برپا می آید می توان دید وجود آید. شرح داده است. این است تنها چیزی که رفیق بابا با علی در نوشته خود "چگونه باید سهم خود را... هنگام استناد به بیانیه وحدت، آن را نقل کرده است:

"در انقلاب ایران پرولتاریا نمی تواند تنها به اشتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند، بلکه این انقلاب برپا می شود به بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شهروستان می توان دید وجود آید."

همانطور که دیده می شود، در این جمله صحبت از بلوک است که انقلابی بران براساس آن بوجود می آید و در آن هیچ اشاره ای به بلوک قدرت دولتی نیست. در ادامه این بند از بیانیه وحدت است که تنها جمله مربوط به بلوک طبقاتی قدرت دولتی در بیانیه وحدت آمده است، اما رفیق بابا با علی مطلبی ندیده است این تنها جمله ای را که مربوط به بلوک قدرت دولتی است و نقل کند و استناد سانسور را اصلاح دیده است.

دومین کار جالب رفیق بابا با علی آن است که برای اثبات آنکه از همان ایده ای جا بنیاداری می کند که در "بیانیه وحدت آمده است"، بیانیه وحدت را سانسور کرده و به نقل قول از "جمع بندی مباحثات وحدت" متوسل شده است! او ۳ نقل قول از جمع بندی مباحثات را جایگزین قسمت سانسور شده از سند اصلی وحدت یعنی بیانیه وحدت کرده است که هیچ یک با زهم ربطی یا لا اقل ربط مستقیمی به موضوع ندارند.

نویس به مطالب جمع بندی مباحثات وحدت هم خواهد رسید؛ فعلا روی همان قسمتی از بیانیه وحدت که رفیق بابا با علی به سانسور آن پرداخته است مکت کنیم.

رفیق بابا با علی پس از ۳ نقل قولی که بعداً به آنها خواهیم رسید نوشته است: "همین نگرش در طرح برنام ما زمان مشاهده می شود. معنای یک گرایش قوی در رهبری ما زمان به تجدید نظر درباره کلیه مواضع مذکور میا در تکرار شده است! از دیدگاه این گرایش (که باید دربرای زود در ادبیا سازمان صراحت یابد)، جمهوری دمکراتیک خلق همان دیکتاتور پرولتاریا یا جمهوری شوروی سوسیالیستی است و بلوک طبقاتی متشکله آن عبارتند از پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهروستان! (چگونه باید سهم خود را... ص ۵)

رفیق بابا با علی چگونه می تواند بدون دست زدن به سانسور همان بخش اصلی بیانیه وحدت، ادعا کند که یک گرایش قوی در سازمان در سانسور کلیه مواضع بیانیه وحدت و همینطور در نگرش مربوطه در طرح برنامه سازمان صراحت به تجدید نظر کرده است؟ زیرا فرمول پرولتاریا و نیمه پرولتاریا شهروستان، در آنجا بصورت پرولتاریا و زحمتکشان شهروستان آمده است. و چون رفیق بابا با علی زحمتکشان را معادل نیمه پرولتاریا می داند، اگر دست به این سانسور نمی زد، معلوم می شد که آنچه بعنوان تجدید نظر در بیانیه وحدت مطرح می کند، در خود بیانیه وحدت آمده است و آنچه که او می گوید "باید دربرای زود در ادبیا سازمان صراحت یابد" در اصلی ترین سند وحدت دیر زمانی است که صراحت یافته است!

شاید لازم باشد ثابت کنیم که رفیق بابا با علی زحمتکشان را به معنای نیمه کارگران (نیمه پرولتاریا) می داند تا جای تردیدی باقی نماند که قسمت اصلی بیانیه وحدت را دقیقاً به همین دلیل سانسور کرده است. و در صفحه ۱۹ نسخه دستنویس جزوه "تا مبه یک رفیق"، سؤال کرده است:

"آیا نظر رسمی تشکیلات مبنی بر دفاع از جمهوری دمکراتیک خلق به مثابه

بلوک قدرتی مرکب از کارگران، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شهروستان، یک نظریه بولشویستی است؟"

جای دیگر، در صفحه ۲۷ همان جزوه پرسیده است:

"آیا حکومت های انتقالی... منجمله جمهوری دمکراتیک خلق کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی (خلق) یک امکان تاریخی واقعیت، یا یک...؟"

این دو سؤال را با هم مقایسه کنید: در یکی گفته شده: "جمهوری دمکراتیک خلق به مثابه بلوک مرکب از کارگران، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شهروستان"؛ و در دیگری گفته شده است: "جمهوری دمکراتیک کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی". در این دو فرمول، زحمتکشان معادل نیمه کارگران است. با رجوع به اسناد دیگری هم می توانیم نمونه هایی ارائه دهیم که بیکی بودن معنای زحمتکشان و شهیدستان نزد رفیق بابا با علی دلالت دارند. اگر رفیق بابا با علی بگوید در هنگام تنظیم بیانیه وحدت معنی زحمتکشان را شمی دانسته است، این دلیل بر تجدید نظر کما شمی که معنای آن را می فهمیدند نیست! اما اگر بگوید همان زمان هم زحمتکشان را معادل نیمه پرولتاریا می دانسته، پس این اوست که در بیانیه وحدت تجدید نظر می کند.

رفیق بابا با علی شاید هنگامی که دست به سانسور بیانیه وحدت می زد، تصویری کردگی متوجه نخواهد شد، یا بنگرش نخواهد رسید که گفته های او را با اسنادی که بدانها تکیه می کند مقایسه نماید. ولی همانطور که دیدیم، برخلاف پندار او، خیلی زود و حتی بلافاصله، این سانسور بر معنی، در توضیح دبیرخانه پیرامون اخراج رفیق بابا با علی (راه کار شماره ۵۹) افشا شد و در آنجا گفته شد که اگر با فرمول کارگران و زحمتکشان (نیمه پرولتاریا) مخالف بود، چرا در طول این چهار سال سکوت کرده بود و خواهان اصلاح بیانیه وحدت نشده بود؟!!

در برابر این افشا شدن و این سؤال، رفیق بابا با علی چنان در مانده شده است که برای حفظ موقع خود، متوسل به توجیه شناقض آمیزی شده است. او مدعی شده است که در بیانیه وحدت، منظور از کلمه زحمتکشان، خرده بورژوازی شهروستان هم بوده است! این مطلب را او در توراتی که پس از اخراج خود ویس از انتشار راه کارگر ۵۹ برگردیده بیان کرده است. او در این توراتی، خود را ناگزیر از تفسیر قسمت سانسور شده بیانیه وحدت دیده و در توضیح آن می گوید:

"در اینجا دقیقاً روشن می شود که بلوک دمکراتیک انقلابی صرفاً پرولتاریا و نیمه پرولتاریا نبوده بلکه پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شهروستان و به این اعتبار اکثریت حاکم می شود و کلمه زحمتکشان هم در اینجا روشن می شود که دقیقاً ناظر بر صرفاً نیمه پرولتاریا نبوده بلکه همچنین خرده بورژوازی شهروستان را در بر می گیرد."!

ای بسا رفیق بابا با علی خیال می کند با این تفسیر، یقه خود را از مخمصه خلاص کرده است! اما بگذارد در جاول همان ها شمی که مخاطب جزوات مخفی فراکسیون و شتونگان در حضور خلق های او بوده اند از او سؤال کنند که چطور وقتی دفتر سیاسی کلمه زحمتکشان را با کار می برد معنایش نیمه پرولتاریا می شود، ولی وقتی از توستوال می شود که چرا چرا را با این فرمول را در بیانیه وحدت قبول داشته ای، ناگهان معنی "کلمه زحمتکشان در اینجا روشن می شود که دقیقاً ناظر بر صرفاً نیمه پرولتاریا نبوده بلکه همچنین خرده بورژوازی شهروستان را در بر می گیرد"؟! یک با م و دو هوا؟! بگذارد همان ها فرمول بندی های کتبی وی را از نوشته های فراکسیون بیست و نهم با این توضیح شفا می اخیرش مقابله کنند و آنجا که می نویسند: "جمهوری دمکراتیک خلق کارگران به لحاظ ترکیب طبقاتی خود بلوک است از کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی شهروستان" (ص ۲۷ تا مبه یک... بجای عبارت زحمتکشان، معنای "آنکه در توراتی اخیراً از این عبارت کرده است قرار دهند و او ادراش کنند به این سؤال جواب دهد که: بلوک مرکب از کارگران، نیمه پرولتاریا، خرده بورژوازی شهروستان و یکبار دیگر خرده بورژوازی شهروستان چگونه بلوک است؟!!

و انگلی، وقتی در قسمت سانسور شده بیانیه وحدت صراحتاً گفته شده است دولت کارگران و زحمتکشان، دولت اکثریت استئما رشتونگان بر اقلیت استئما رکننده است، "زحمتکشان" چگونه می تواند خرده بورژوازی شهروستان را هم در بر گرفته باشد؟! ازکی تا حالا خرده بورژوازی میانی جزوا استئما رشتونگان شده است؟!!

این از بیانیه وحدت! اما رفیق بابا با علی نوشته است که نگرش او در طرح برنامه هم دیده می شود، ولی یک گرایش قوی در رهبری سازمان، در آن هم تجدید نظر کرده و جمهوری دمکراتیک خلق را دیکتاتور پرولتاریا، بلوک طبقاتی متشکله آن را پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهروستانی می داند؛ و این دیدگاه هم باید دربرای زود در ادبیا سازمان صراحت یابد.

آنچه در طرح برنامه دیده می شود، نه نگرش رفیق بابا با علی یعنی شرکت خرده بورژوازی میانی در جمهوری دمکراتیک خلق، بلکه همان نگرش است که او آن را تجدید نظر می نامد. در قسمت سانسور شده بیانیه وحدت صراحتاً ملاحظ داشت که قدرت دولتی کارگران و زحمتکشان، "دولت اکثریت استئما رشتونگان بر



اقلیت است شما رکنندگان است. در سندها بخش شوریک طرح بر نامه هم با مراحتی کافی گفته شده است که: "دیکتاتوری پرولتاریا، فرما نروا شی اکثریت است شما ر شونده بر اقلیت بهره کش است." (صفحات ۳۰۲ طرح بر نامه)

همینطور در هدف های فوری ما، بند ۳۲ طرح بر نامه (ص ۲۵) جمهوری دمکراتیک خلق با مراحت کامل، حاکمیت کارگران و زحمتکشان نامیده شده است: "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای براندازی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت گذاری وقفه به سوسیالیسم مبارزه می کند. جمهوری دمکراتیک خلق، محصول قیام مسلحانه کارگران و توده های ستم کشیده و یک دمکراسی توده های است که در آن شوراهای کارگران و زحمتکشان، یعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه کارگران و زحمتکشان، متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جاسایگزین نهاد های نمایندگی پارلمانی خواهد شد."

رفیق با با علی مخیر است انتخاب کند؛ با قبول کند که خود است که در بیاضیه وحدت و طرح بر نامه تجدیدنظری کند، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق را حاکمیت کارگران و زحمتکشان، حاکمیت اکثریت است شما ر شونده کارگران بر اقلیت است شما رکنندگان، و این را به معنی دیکتاتوری پرولتاریا نمی داند؛ پس باید پذیرد که خرده بورژوازی را هم در ترکیب طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریا جا می دهد؛ یعنی با هم در بیاضیه وحدت و طرح بر نامه تجدیدنظری کند؛ راه گریزی نیست.

### فصل سوم

## نیروهای محرکه انقلاب مرکب

یکی از مهمترین محورهای اختلاف، درکی است که از نیروهای محرکه در انقلاب مرکب وجود دارد. مسئله این است که آیا حکومتی که کارگران پیروزی قیام توده ای است، باید همان بلوک طبقاتی تشکیل شود که انقلاب برپا به آن آغاز می شود، و تنها پس از یک دوران اعمال اراده واحدا این طبقات در دولت است که تجزیه طبقاتی در قدرت حاکمه سیاسی صورت می گیرد؛ آیا آنکه وحدت اراده بر سر سوادگونی رژیم حاکم است و پس از آن بهنگام تشکیل دولت جایگزین، دچار تجزیه می شود و قدرت حاکمه سیاسی با بلوک طبقاتی متفاوتی شکل می گیرد؟ آیا ترکیب طبقاتی بلوک حاکم، همان ترکیب طبقاتی بلوکی باشد یا باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون خواهد کرد؛ آیا این دو، ترکیب متفاوتی باشد داشته باشند. این محور مهمی از اختلاف است.

رفیق با با علی از این نظر که: بلوک سرنگونی باید به بلوک حاکم تبدیل شود و تنها پس از یک دوران اعمال اراده واحدا در حاکمیت است که جدایی میان پرولتاریا و خرده بورژوازی شروع خواهد شد، دفاع می کند. در مقابل چنین نظری، این نظر وجود دارد که انقلاب، با یک بلوک طبقاتی همگانی و دمکراتیک شروع می شود و با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، یعنی درست بر سر دوراهی: انتقال بی وقفه به سوسیالیسم یا با زسازی سلطه سرمایه داری و ماشین دولتی بورژوازی، این بلوک باید دچار تجزیه شود و کارگران پیروزی انقلاب، باید از بلوکی تشکیل شود که انتقال بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم را زمان دهد. این کار از بلوک عمومی دمکراتیک سر نمی آید و فقط سربا به اتحاد کارگران و نیمه پرولتاریا، تهیدستان و شهروروستا شدنی است.

برپا به نظر آید که کمیته مرکزی ما، در توضیحاتی که بر پلاتفرم های جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی و جبهه واحدا زگری داد، تصریح و تاکید کرد که جبهه سرنگونی (جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی) مورد نظر ما هیچوجه در عین حال بمنزله آلترناتیو قدرت و جایگزین رژیم جمهوری اسلامی نیست و دولت آلترناتیو ما (جمهوری دمکراتیک خلق) یک دولت نوع پرولتری است و برپا به اتحاد نیروهای فدرسما به داری طرفدار انتقال به سوسیالیسم می تواند شکل بگیرد. (۴)

رفیق با با علی که در تائید و تصویب این قطعنامه ها و این تفکیک میان بلوک سرنگونی و بلوک حاکم شرکت داشته است، تازه دوسال بعدی برده است که با این تفکیک، حق حاکمیت خرده بورژوازی میان میانی در انقلاب دمکراتیک به رسمیت شناخته نمی شود و خرده بورژوازی بطور طبیعی از سنگر سرد علیه جمهوری اسلامی به مستند حاکمیت منتقل نمی شود. پس تجدیدنظر در طرح جبهه ها را هم به پیش کشیده و انطباق جبهه سرنگونی با قدرت جایگزین را خواستار شده است؛ منتها برای آنکه کسی متوجه این تجدیدنظر نشود، با زهم به دو کار را لب دست زده است؛ یکی جازدن این تجدیدنظر اساسی در خط مشی سازمان، بعنوان یک اصلاح فنی؛ و دیگری متهم ساختن اکثریت دفترسیاسی، به "تفکیک استالینی بر نامه حد اقل از بر نامه حد اکثر و مردود شمردن جانبداری از بر نامه انتقالی" و دژتانه به یک رفیق می نویسد:

"در اینجا با یادآوریاتی نیز به طرح جبهه ها بنمایم. به نظر من اگر چه طرح جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی صحیح بود، اما دارای ایراداتی نیست

بود که با یاد اصلاح گردد. اولاً آنکه ما با یاد طرح جبهه را اساساً با سر مینمای مطالبات انتقالی مطرح می کردیم و حقیقتاً قدرت و سرنگونی را برپا به جمهوری دمکراتیک خلق برجسته می نمودیم. حال آنکه ما با عدم طرح مسئله جبهه برای سرنگونی رژیم ج.ا.و، برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بطور جداگانه و طرح آن به صورت بخشی از جبهه کارگری، تبلیغ به نفع این جبهه را تحت الشعاع تبلیغ به نفع جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی قرار دادیم. دوم آنکه ما در طرح جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی با یاد و لا مجلس موسسان را عنوان نمی کردیم، چرا که این مجلس پس از سرنگونی و پیوستن آن به حکومت موقت می تواند عملی شود، و حال آنکه جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی بمنزله یک جبهه مبارزاتی بدر دوره پیشا انقلابی می خورد؛ بنابراین مطالبات آن را می توان به یکرشته از مطالبات اصلی تقلیل داد؛ تا این جبهه به جبهه ای مبارزاتی برای یکرشته مطالبات دمکراتیک در جهت سرنگونی در دوره پیشا انقلابی تبدیل شود. و حال آنکه جبهه سرنگونی و قدرت مساکه بلوک اصلی ما را تشکیل می دهد با یاد از طریق ائتلاف مدافعین جمهوری جمهوری دمکراتیک خلق بوجود می آمد. من تصور می کنم این تصحیح ضروری و طرح فعلی جبهه ها با اشکالاتی که اشاره کردم، می تواند به نفع بهره برداری راست، اغتشاش ایجاد کند و عملیات جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیک قابل شود. از این رومن اگر چه به تا کنیک طرح جبهه ها با وارد ام، اما یکرشته اصلاحات را به ترشیشی که فوقا ذکر کردم، ضروری می دانم." (صفحات ۳۷-۳۸ تا کیدات دوخطی از من است)

اگر این "اصلاحات" را فرموله کنیم، چنین می شود:

۱- جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی جبهه سرنگونی نباشد، "جبهه مبارزاتی" باشد. جبهه ای که بدر دوره پیشا انقلابی می خورد و شعارهای آن را به مطالبات اصلی دوران پیشا انقلابی "باید تقلیل داد".

۲- جبهه سرنگونی و قدرت ما که بلوک اصلی ما را تشکیل می دهد "یکی شود و بر سر پایه بلوک مدافعین جمهوری دمکراتیک خلق به وجود آید؛

۳- تا میان جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیکی ایجاد نشود. جمهوری دمکراتیک خلق، همان حکومت موقت است.

۴- مجلس موسسان، پیوسته پس از حکومت موقت می تواند عملی شود، یعنی پس از جمهوری دمکراتیک خلق!!

رفیق با با علی همه این "اصلاحات" را لازم دیده است تا جلوا غتشاشاتی که مورد بهره برداری راست ها باشد گرفته شود! و همچنین گویا تفکیک میان جبهه سرنگونی و قدرت جایگزین را بدان سبب حذف می کند و این دورا بر هم منطبق می سازد، که این تفکیک، "تبلیغ به نفع این جبهه را تحت الشعاع تبلیغ به نفع جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی" قرار داده است و یکی کردن جبهه سرنگونی و قدرت جایگزین، فقط محض "برسته نمودن" تبلیغ برای آلترناتیو قدرت است! اینها "اصلاحات" کوچکی برای رفع "ایراداتی" در طرح جبهه ها نیست

که رفیق با با علی در او اخر جزوه ۳۹ صفحه ای خود بطور ضمنی و بعنوان یک موضوع کاملاً ملاحظه ای به آنها "اشاراتی" کرده است. اینها یک تجدیدنظر

بسیار مهم و تعیین کننده در استراتژی سازمان و در خط مشی تاکتیکی سازمان است. با این باصطلاح اصلاحات و رفع ایرادات، جبهه دمکراتیک - فدا

میریالیستی، وظیفه سرنگونی رژیم را از بر نامه خود حذف می کند و مطالباتش را "تقلیل" می دهد. جبهه سرنگونی، به آلترناتیو حکومتی ارتقا می یابد، یعنی

ائتلاف طبقاتی که در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شکل می گیرد، به بلوک طبقاتی حاکم تبدیل می شود و به این ترتیب ائتلاف تاکتیکی بساخته شده

بورژوازی، به اتحاد استراتژیک ارتقا می یابد. دولت جمهوری دمکراتیک خلق از حکومت شورائی که ما باید بلافاصله پس از استقرار، در جهت تثبیت و تحکیم خود

و پیشروی سوی سوسیالیسم حرکت کند، به یک حکومت موقت تنزل می یابد و مجلس موسسان "پیوسته پس از این" حکومت موقت می تواند عملی شود! گویا

اینجا تجدیدنظر نیست، فقط "اصلاحات" کوچکی است برای رفع اغتشاش، و برای رفع ایرادات فنی در "تبلیغ" (۵) هیچ چیز بهتر از این رفع اغتشاش

نمی توانست اغتشاش سرسام آور در ذهن رفیق با با علی را نسبت به رابطه میان استراتژی و تاکتیک در انقلاب مرکب ایران و نسبت به حکومت شورائی که وظیفه

آن پیشروی بی وقفه سوی سوسیالیسم است به نمایش بگذارد. این اغتشاشی همتا و حقیقتاً سرسام آور را در قیوم مختلف از جهات مختلف روشن خواهم ساخت.

بنظر رفیق با با علی، این اغتشاش است که نیروهای محرکه انقلاب مرکب (دمکراتیک، فدا میریالیستی و فدرسما به داری - آنچنان که تاکنون

تعریف کرده ایم) در فدا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و پس از آن، در فدا سرسام با با علی، انقلاب ما "یک انقلاب" حقیقی خلقی است، که از آغاز تا فرجامش

نیروهای محرکه ثابتی دارد و این نیروهای محرکه زمانی تغییر می کنند که انقلاب حقیقی خلقی وظائف و تکالیف خود را به انجام رسانده باشد؛ اما این

یک انقلاب حقیقی خلقی، دو وظیفه برعهده خود دارد، یکی واژگون کردن دستگاه استبداد بورژوازی، و دیگری جایگزین کردن این دستگاه، با دولت

نوع کمون، وپیشروی بی وقفه بسوی سوسیالیسم. از این که انقلاب مایک انقلاب است و نه انقلابی دمرحله‌ای؛ از این که این انقلاب مداوم باخیزش علیه استبداد حاکم و برای مطالبات بورژوا دیمکراتیک آغاز می شود و با یک خط پیوسته و بدون گسست تا سوسیالیسم ادا می یابد، نباید نتیجه گرفت که نیروهای محرکه این انقلاب هم از تکوین جنبش براندازی رژیم جسمه‌سوری اسلامی تار سیدن به سوسیالیسم، در طول این خط پیوسته، در انجام هر دو وظیفه انقلاب دارای اراده مشترک خواهند بود. انقلاب مداوم را بمعنی اشتلاف مداوم نیروهای محرکه آن فهمیدن، نفهمیدن معنی انقلاب مداوم است. دو وظیفه‌ای که پیوسته ایلا انقلاب است، این انقلاب واحد و منام را بصورت دو جنگ بهم پیوسته و درهم تنیده در می آورد. دو جنگی که ما هیتا هدا فو ترکیب نیروهای قدا در سه نبرد سرنوشت ما ز در آنها، بکلی متغایر اند.

در متدما رکسیستی، نیروهای محرکه هر انقلاب، به نیروهای اطلاق می شود که فاقد آن انقلاب را به پیروزی برسانند. یعنی نیروهای کسه انقلابی و بقدر کافی پیگیرانند و انقلاب را تا تحقق کلیه وظایف و مطالبات آن به پیش می برند. هدا انقلابی بودن و مرز پیگیری برای هر طبقه و قشر اجتماعی، به منافع اقتصادی و سیاسی خود و مشخص می شود.

در انقلاب ما که وظایف مرکب دارد، خرده بورژوازی میانی در مبارزه برای مطالبات بورژوا دیمکراتیک، و بسوی به علیه استبداد فتنی ظسرفیست انقلابی دارد و تا مرز سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی می تواند پیگیرانه مبارزه کند؛ اما آن به بعد، وقتی کار را بگزینی دستگاه دولت بورژواشی با دولت نوع کمون آغاز می شود، یعنی هنگامی که حکومت شورایی به عنوان تهدیدی بسر با زسازی دیمکراتیک ماشین دولتی بورژواشی ظاهر می شود، هتنگا می کسه حکومت شورایی با وظیفه انتقال بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم، یلایفا صلوات فردای سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی پیشروی بسوی سوسیالیسم را آغاز می کند، خرده بورژوازی، تداوم انقلاب را "افراط کاری"، "هرج ومرج"، "خیانت به انقلاب" و غیره تلقی می کند، انقلابی بودنش به پایان می رسد؛ از نفس می افتد، بینا بین می شود و تا یلات لیبرالیست تقویت می شود و ظرفیت انقلابی اش، به ظرفیت مقابله با نیروهای کسه می خواهد انقلاب را از ایستگاهی که برای طبقات دیمکرات آخربین منزل و جای اطراق است به جلوسوق دهند، مبدل می شود. به این خاطر است که از مقطع انجام موفقیت آمیز سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی، یعنی از مقطعی که تداوم انقلاب منوط به فراتر رفتن از چارچوب سرمایه داری و پیشروی بی وقفه بسوی سوسیالیسم است، انقلاب با نیروهای محرکه متغایر می تواند تداوم یابد. این دیگر عینا همان نیروهای محرکه‌ای نخواهد بود که در انقلاب با هدف واژگونی دستگاه دوزورگوشی شکل گرفته بود، اگر انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، وظیفه بلافاصله جمهوری دیمکراتیک خلق به محض سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی است، پس این دیگر هدف جدیدی است، به ما هیت جدید، در اینجا است که انقلاب بورژوا دیمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرامی رود و این چرخش، نمی تواند سدا تبغیسیر صف آراشی های طبقاتی و سیاسی توام نباشد. (۶)

ما این مطلب را هم در جزوه متدولوژی مرحله انقلاب (سال ۱۳۶۵)، هم در سخنرانی در سمینار ریاریس در مورد خلاصت انقلاب ایران (نوامبر ۱۹۸۳)، در مقاله "طبقه کارگر، فدائی، خلق" (نشریه ثنوریک راه کارگر - شماره ۲۴ خرداد ۶۶) در مقدمه توضیحی هیت تحریریه راه کارگر سرقطننا مه های مصوب بلسنوم دی ماه ۶۵ کمیته مرکزی در باره طرح جبهه ها (راه کارگر ۳۵ سپن ماه ۱۳۶۵) و در تعدادی از مقالات دیگر بیان کرده ایم که من در زیر چند نمونه از آنها را نقل می کنم.

"تهیدستان شهری، اقشار میانی خرده بورژوازی (یعنی حقوق بگیران) نا بیت ما نندکار رندان جزومیانی، کسه خرد، معلمان و نظایر آنها (سهمرا دهقانان؛ اینها هستند متحدان پرولتاریا در گام مقدم انقلاب ما. این نیروها به همراه پرولتاریا برای دیمکراسی و دیمکراتیزه کردن جامعه خواهند جنگید و هم اکنون نیز در مقابل تفیقات رژیم مقاومت می کنند." (علیه فرمیسم - در نقد نظرات اکثریت - قسمت دوم - راه کارگر ۳۸ - ص ۲۵)

"در این صف آراشی جدید که در اثر پیشروی انقلاب حقیقی - خلقی پدید می آید، قشر بندی درونی خرده بورژوازی با قدرت تمام خود را آشکار می کند. بخش مرفه، هومچنین بخش عظیم دهقانان میان حال و نیز خرده بورژوازی شهری به تردید و تزلزل می افتند و می کوشند تا قدرتش را از دست پرولتاریا، دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا شهری که از پرولتاریا پشتیبانی می کنند بگیرند. در این هنگام، در این فاز جدید مبارزه که مستقیما از مرحله پیشین مبارزه برای حقوق دیمکراتیک و دیمکراسی هر چه که ملترناشی می شود پرولتاریا برای حفاظت از دستاوردهای دیمکراتیک و برای انتقال به سوسیالیسم مبارزه می کند. این همان روندی است که در تمام انقلابات حقیقی - خلقی معاصر رخ داده است و بطور بلاواسطه تعیین کننده چگونگی اشتلاف و اتحاد پرولتاریا با سایر اقشار خرده بورژوازی در مراحل مختلف انقلاب است." (مقاله اخیرا لذکر - قسمت سوم راه کارگر ۳۹ - ص ۱۸)

"از فدا، پیروزی انقلاب دیمکراتیک و هتنگا می که پرولتاریا برای

بر انداختن سرمایه برمی خیزد (و این مهمترین وظیفه اجتماعی دولت جمهوری دیمکراتیک خلق است) روند قطعی شدن در میان توده خرده بورژوازی تشدید می شود به نحوی که خرده بورژوازی مرفه شهر و روستا به پشتیبانی از بورژوازی برخواهند خاست و بخش اعظم خرده بورژوازی میان حال با کج بری و نسوسان خود تمایل به سازش با این شیرو نشان خواهد داد و اینام مبارزه علیه کمونیست ها می که آزادی مالکیت و بازگشتی را تهدید می کنند، گرایش به این پیدا خواهد کرد که به انواع کارکنی های ضد انقلابی دست بزنند و در راه گذار به سوسیالیسم سنگ اندازی کنند. تنها پرولتاریا و نیم پرولتاریا شهری روستا قادر به انقای سلطه اقتصادی امپریالیسم می باشند. زیرا آنان رهائی خود را از طریق لغو مالکیت خصوصی و انقای آزادی سازگانی بدست خواهند آورد. در این میان پرولتاریا سعی می کند تا خرده بورژوازی تحتانی را به خود ملحق کرده و خرده بورژوازی میانی را خنثی کند، تا بتواند گذار از مرحله دیمکراتیک به سوسیالیستی را به انجام برساند. این شقه شدن خرده بورژوازی امری ناگزیر و مستقیما ناشی از وضعیت متغایر و اقشار خرده بورژوازی در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه سرمایه داری است. نمی توان صد هماغه درباره اتحاد با خرده بورژوازی سیاه کرد اما در باره قشر بندی آن و موضع هر یک از قشرهای آن در دوره اقدامات انتقالی سخنی نگفت. این اشتلافی قید و شرط با خرده بورژوازی، بشعوری است که طیف توده‌ای از آن آب می خورد." (نگاهی به مباحثات سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان آزادی کار (فدائی) - راه کارگر ۴۴ صفحات ۱۳ و ۲۷)

"... از نظر ما انقلاب ایران به دو یا چند مرحله جدا از هم تقسیم نمی شود بلکه جریان واحدی است که با سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی آغاز می گردد و نا گذار به سوسیالیسم و ایجا د دولت کارگران و زحمتکشان به پیروزی قطعی دست می یابد. ... ما معتقدیم انقلاب ایران بدون نبرد برای دیمکراسی نمی تواند آغاز گردد و بدون گذار به سوسیالیسم نمی تواند به پیروزی دست یابد. اولی پیش شرط دومی است و دومی تضمین پیروزی اولی است. بنا بر این این دو از هم دیگر تفکیک نا پذیرند و آغاز انجام یک روند انقلابی واحدی را تشکیل می دهند. ... در مبارزه با رژیم ولایت فقیه و برای دیمکراسی، طبقه کارگر ایران تنها نیست. علاوه بر طبقه کارگر، لایه های تهیدست و خانه خراب شهر و روستا، هومچنین اکثریت قاطع لایه های خرده بورژوازی در این مبارزه ذی نفعند. بنا بر این طبقه کارگر با یستی تمام این نیروها در مبارزه برای سرنوشتی رژیم ولایت فقیه و برای دستیابی به دیمکراسی نا محدود، با خود متحد می آید. همرا هی اینها با طبقه کارگر در مبارزه دیمکراتیک ضرورتا معنای همرا هی آنها با او در روند گذار به سوسیالیسم نیست. خرده بورژوازی مرفه میانه حال در حالیکه در جریان مبارزه دیمکراتیک می تواند فعلا نه در کنار طبقه کارگر بجنگد، معمولاد در جریان مبارزه برای گذار به سوسیالیسم با او همراهی نمی کنند. در جریان این مبارزه، اقشار مرفه خرده بورژوازی معمولابا خاستب بورژوازی می گرایند و فا انقلاب را تقویت می کنند و اقشار میانه حال معمولاد تردید و دلی از خود نشان می دهند. بنا بر این پرولتاریا نمی تواند ندو نبیاد اتحاد عمل دیمکراتیک با این اقشار را به اتحاد عمل حول خواست های اشتقالی موکول کند. این امر نه تنها به مبارزه دیمکراتیک صدمه می زند و پرولتاریا را به انزوا می کشاند، بلکه موجب توهم برآکنی بوبولیستی و ارتعای درباره ظرفیت طبقات و روابط آنها می گردد و این پندار را دامن می زند که گویا خرده بورژوازی مرفه و میانه حال نیز برای سوسیالیسم می جنگند." (پاسخ به نامه ها - راه کارگر ۴۸ - ص ۲۸)

"راه کارگر نیروهای محرک انقلاب ایران را محدود به طبقه کارگر و تهیدستان شهر و روستا نمی داند، بلکه اقشار دیگر خرده بورژوازی را نیز جزو نیروهای محرک انقلاب ایران از رزایی می کند. تا کید ما سرنقش طبقه کارگر و تهیدستان شهر و روستا تا کندی است بر اهمست و وزن این نیروها در انقلاب ایران. البته تردیدی نیست که در گذار به سوسیالیسم، خرده بورژوازی شهری روستا تردید و تزلزل نشان خواهد داد و فقط طبقه کارگر و تهیدستان شهر و روستا بنحوقاطع برای گذار خواهند جنگید." (پاسخ به نامه ها - راه کارگر ۴۶ - ص ۲۵)

اینها نمونه های سرخورد میح و مارکسیستی با نیروهای محرکه انقلاب ایران، در ادبیات سازمان ما هستند. و فرمول سندی سیانیه وحدت نیز گاملا بسا همین متد سازگراست. در اینجا گفته می شود انقلاب ایران سرپایه بلسوک پرولتاریا و خرده بورژوازی "وجودی آید"، و "قدرت دولتی" برپایه بلسوک کارگران و زحمتکشان شهر و روستا ایجاد می شود، یعنی دولت اکثریت استعمار شوندگان.

امارقیق با با علی با این متدسیکانه و مغالفاست. او ترجیح می دهد هنگام نقل قول از بیانیه وحدت، فقط آن بخشی را نقل کند که در آن از بلوک دیمکراتیک یاد شده، ولی بلوک کارگران و زحمتکشان را نامور می کند؛ وقتسی هم سانسورگری اش افشا می شود، عذربدتر از گناه آورده می گوید "گلمه زحمتکش هم در اینجا روشن میشه که دقیقا صرفا نظریه پرولتاریا نبوده، بلکه هومچنین خرده بورژوازی شهر و روستا را در برمی گیره."!! او با این توجیه نیز خواسته

## اتهام "تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر" چه چیزی را فاش میکند؟

رفیق بابا علی اکثریت دفتر سیاسی را متهم ساخته است که در جریان تجدید نظر در بیانیه وحدت، به "تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر" دست زده است. اما چرا؟ رفیق بابا علی چنین "استدلال" می‌کند:

"از دیدگاه این گرایش... جمهوری دمکراتیک خلق همان دیکتاتوری پرولتاریا یا جمهوری شوروی سوسیالیستی است و سلوک طبقاتی متشکله آن عبارتند از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یا شهروستان... گرایش مذکور بر این باور است که پرولتاریا در اوایل دهه ۱۹۷۰ (استبداد بورژوازی) با خرده بورژوازی شهروستان نیز در چارچوب یک برنامه حداقلی (برنامه جنبه دمکراتیک - فدا میریالیستی) دارای اراده واحد است و بلحاظ اصولی در گام اول برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت موقت انقلابی (جمهوری بورژوازی) مبارزه می‌کنند و تنها پس از آن استقرار جمهوری دمکراتیک خلق (جمهوری شوروی سوسیالیستی، برنامه حداکثر) را در دستور کار خود قرار خواهد داد. بدینسان این گرایش به تفکیک استالینی "برنامه حداقلی" از "برنامه حداکثر" متوسل می‌شود و جانبداری از "برنامه انتقالی" را بمانند به پوپولیسم مردودی شماره... (چگونه باید سهم خود را... ص ۵۰۰)

قبلا اشاره کردم که اعضای دفتر سیاسی و هیچیک از اعضای راه کارگر، از اینکه جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است و خسرونده بورژوازی میانی جزو ترکیب طبقاتی آن نیست، مطلقا به این "باور" نرسیده اند که چون چنین است، پس فعلا باید جمهوری دمکراتیک خلق را کنار گذاشت و به همراه خرده بورژوازی "دولت موقت" و جمهوری تشکیل داد. انتساب این "باور" به اکثریت دفتر سیاسی، یک بهتان است. بولی توسل به این بهتان، فقط بخاطر بدنام کردن رهبری سازمان نیست، بلکه علاوه بر آن، از باورهای خود رفیق بابا علی سرچشمه می‌گیرد. او عمیقا بر این باور است که با هر کس که درجهست سرنگونی جمهوری اسلامی همکاری کردیم، مکلفیم که در قدرت جایگزین این رژیم هر شریک کنیم. او با رگ و بی خود بر این باور است که هر نیروی که در مرحله معینی از انقلاب جزو نیروهای محرکه بود و اراده واحدی بین او و پرولتاریا ممکن شد، حکومت کردن او هم مسلم و یقینی است و اراده مشترک در مرحله معینی از انقلاب، با بدبینان حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت مشترک بیابد. بسا عزیز است از این "اصل" است که او به این باور می‌رسد که اگر جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا باشد چاره‌ای جز این نخواهد بود که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار بگذارد و به عملا به خرده بورژوازی "حکومت موقت" تشکیل دهدیم. او خودش درست همین کار را کرده است. او دیکتاتوری پرولتاریا را از جمهوری دمکراتیک خلق کنار گذاشته، جمهوری دمکراتیک خلق را همانطور که خسروش می‌نامد، به یک "حکومت موقت" تنزل داده است و همدارهم می‌دهد که مبادا کسی ایحاد "اغتشاش" کند و "عملابین جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیک قائل شود!" رفیق بابا علی درست از این "اصل" خود حرکت کرده است که "بیباید" با خرده بورژوازی حکومت تشکیل داد؛ و برای وفاداری به این "اصل"، همان "حکومت موقتی" را جایگزین جمهوری اسلامی می‌سازد که بهتان‌ش را به اکثریت دفتر سیاسی می‌زند! منتها بایک فرق: در بهتان‌ها که او زده است، دولت موقت دفتر سیاسی و خرده بورژوازی بر اساس برنامه حداقلی پرولتاریا تشکیل می‌شود. او این سناریوی خود ساخته را "تفکیک استالینی برنامه حداقلی و برنامه حداکثر" می‌نامد. چرا که در این سناریو، دفتر سیاسی اول یک حکومت موقت بر پایه برنامه حداقلی می‌سازد و بر برنامه حداکثری استالینی متوسل می‌شود و جانبداری از "برنامه انتقالی" را بمانند به پوپولیسم مردودی می‌سازد! رفیق بابا علی در الزام و تکلیف به تشکیل دولت مشترک با خسرونده بورژوازی میانی، (و به همین سبب) در حواله دادن دیکتاتوری پرولتاریا به آینده، و در تنزل دادن دولت استراتژیک ما به یک "دولت موقت"، با سناریوی که تحت عنوان "باورهای" اکثریت دفتر سیاسی نوشته است، بکا ملامت و مشترک است و هیچ عیب و ایرادی در این سه مورد نمی‌بیند بلکه خودش مدافع آنهاست.

انتقادش به دفتر سیاسی این است که چرا در سناریوی که او برای دفتر سیاسی نوشته است حکومت موقت پرولتاریا و خرده بورژوازی بر پایه برنامه حداقلی تشکیل می‌شود! این کار تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر است، خود رفیق بابا علی با تمام آنچه که به باورهای اکثریت دفتر سیاسی نسبت داده، شخما موافق است ولی خودش بر این باور است که باید این "تفکیک استالینی" را از طریق جایگزینی برنامه حداقلی پرولتاریا با برنامه مسه انتقالی بعنوان پایه دولت موقت "مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی از بین برد. و رفیق بابا علی این کار را با "اصلاح" در طرح جنبه‌ها، یعنی با جایگزین کردن برنامه حداقلی از برنامه انتقالی به سوسیالیسم بعنوان پلاتفرم بسلوك

است بگوید مرغ فقط یک یا دارد و انقلاب ما هم فقط یک نیروهای محرکه ثابت است رفیق بابا علی با کمال رشادت و جسارت مدام از نوشته‌های خود سندی آورده که برخلاف اکثریت دفتر سیاسی، خرده بورژوازی را هم جزو ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق می‌دانسته است و نظرش تا زگی ندارد.

اگرچه در نظرات رفیق بابا علی تناقضات وجود داشته است، ولی معلوم شده است که او از اول هم مفهوم انقلاب مرکب، بودیالکتیک استراتژی و تاکتیک چنین انقلابی را نفهمیده بوده و از اول هم بعنوان سخنگوی حق حاکمیت خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق قلمفرسائی میکرده است. این نظر انحرافی او - که گاهی صراحت و گاهی تناقض داشته، در کنار نظر دیگری که نمونه‌ها بی‌شمار آن را هم اکنون نقل کرده‌اند، بنا بر آن حداقل به سال ۶۰ می‌رسد، هم‌زیستی کرده‌اند. مسئله بر سر این نیست که یکی از این نظرات "جدید" است یا با راهی از اصول اساسی نگرش عمومی سازمان ما نسبت به انقلاب ایران تناقض دارد یا بد طرد شود. این نظر، نظر رفیق بابا علی است که نیروهای محرکه انقلاب مرکب را ثابت می‌گیرد. خرده بورژوازی را به ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق وارد می‌کند و از این طریق، با انجام موفقیت آمیز وظایف مرکب انقلاب؛ با تشکیل جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان دولت نوع پرولتری؛ و بسا آغاز بلافاصله و سی وقفه انتقال به سوسیالیسم توسط این حکومت در تضاد آشکار قرار می‌گیرد. این نظر نمی‌تواند نظر رسمی سازمان ما باشد. و تاکنون نیسز نبوده است؛ فقط در سایه آلودگی‌های نظری و بی دقتی‌ها و مسامحات، توانسته است در کنار نظر رسمی سازمان موجودیت داشته باشد. نمونه برجسته‌ای از نظرات متناقض که در کنار هم ردیف شده‌اند تناقض بسیار زنده‌ای است که میان "جمع بندی مباحثات وحدت" و "بیانیه وحدت" وجود دارد.

در جمع بندی مباحثات وحدت "مجلسی مطرح شده است که هر چند رفیق بابا علی برای اثبات پایبندی خود به توافقات وحدت و تجدید نظر اکثریت دفتر سیاسی در این توافقات، به آن استناد نکرده است (حال آنکه در مقامی به تمام اسنادی که او برای اثبات حقانیت خود به آنها چنگ زده، با این مطلب بیش از همه و صریح تر از همه "به نفع او" شهادت می‌دهد). من این مطلب را به عنوان یکی از سر حسته‌ترین موارد تناقض با بیانیه وحدت یادآوری می‌کنم، که همزمان با بیانیه وحدت و در کنار آن نوشته و چاپ شده است. این مطلب که در بخش "برخورد به طبقات و احزاب غیر پرولتری" (مناظر) در صفحه ۱۰۰ جمع بندی مباحثات وحدت، ضمیمه راه کارگر شماره ۴ درج شده است (چنین است):

"۵ - پیش برد اهمیت اتحادی‌ها (وحدت از این) با توده خرده بورژوازی بعنوان نفی سیاست جنبه واحد توده‌ای و پانفی حکومتی متشکل از کارگران و اقشار خرده بورژوازی نیست. برعکس این سیاست اتحاد شورائی با توده خرده بورژوازی میباید بعنوان پایه اتحاد حکومتی تلقی شود. به بیان دیگر بنیادین اتحاد عمل را تنها بمانند به "سکوی پرتابی" برای پرولتاریا، که از طریق آن خود را به حکومت می‌رساند، در نظر گرفت. اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب ممکن می‌شود میباید بیسان حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت متشکل از این طبقات انقلابی، با رهبری طبقه کارگر، بیابد." (تاکیدات از من است)

این جملات که در سال ۶۳ از قلم رفیق بابا علی تراوش کرده‌اند، عالی ترین بیان همان چیزی هستند که او امروز با هزار پیچ و خم به بیان آن می‌پردازد. این جملات را باید منشور حق حاکمیت خرده بورژوازی نام داد. آیا قراردادی که بر طبق آن پرولتاریا تعهد می‌سازد که اتحاد عمل با طبقات غیر پرولتری را به مثابه "سکوی پرتابی" برای رساندن خود به حکومت در نظر نگیرد!! بلکه "برعکس!!" آن را پایه اتحاد حکومتی "تلقی کند، پرولتاریا تعهد می‌سازد که با هر طبقه و قشر "انقلابی" که در مرحله‌ای معین از انقلاب اراده واحدی ممکن باشد، دولت تشکیل دهد و آن اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب را تا اراده واحدی دولت هم ادا می‌دهد!!

این سخنان نمی‌توانند به یک کمونیست تعلق داشته باشد. این مهمات خرده بورژوازی هم با مارکسیسم - لیننیسم تفاد دارند، وهم با بیانیه وحدت، که در آن "اعتقاد به مسازره برای سازماندهی همونی پرولتاریا، دولت نوع پرولتری و انتقال به سوسیالیسم" اصل اول وحدت حزبی ما عنوان شده و تصریح شده است که: "انقلاب ایران انقلابی است قدر ما به داری که مناسبات سرمایه داری بمانند به مناسبات سلطت تولیدی رادرم می‌شکند و گذارسی وقفه به سوسیالیسم را آغاز می‌کند" و "دولتی که بر پایه اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهروستان ایجاد میگردد، دولت، اکثریت استعمار شونده‌گان بر اقلیت استعمارکننده است."

این گونه نظرات انحرافی که با اصول ارزیابی ما از انقلاب ایران و شرایط پیشروی و پیروزی آن تناقضی یا تضاد دارند، باید بدقت در کلیه اسناد و مطبوعات سازمان ما ردیابی و مشخص شده، و با صراحت و قاطعیت بعنوان نظرات انحرافی معین و معرفی گردند. یکبار برای همیشه باید به هم‌زیستی نظرات متناقضی پایان داد.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و با یکی کردن جبهه سرنگونی رژیم و دولت —  
 خا یگزین آن صورت می‌دهد. و با این "اصلاح" چندتفکیک نا میمون را بسرطرف  
 میسازد یکی تفکیک "استالینی" میان برنا مه‌حداقل و برنا مه‌حداکثر. دیگری  
 تفکیک میان بلوک سرنگونی جمهوری اسلامی و بلوک جا یگزین آن به لحاظ  
 هدف ها ، ما هیت و ترکیب طبقاتی نیروهای آنها. سوم تفکیک "اغتشاش آفرین"  
 میان "دولت موقت" (که طبق تعریف ، موقت است) و جمهوری دمکراتیک خلق (که  
 حکومت شوراهاست و اولایا یدتحرک و تثبیت شود). تفکیک میان دولت —  
 بورژوازی و دولت نوع پرولتری. تفکیک میان ظرفیت های خرده — بورژوازی  
 و پرولتاریا در جا معسرما یه‌داری. و بسیاری تفکیک های ریز و درشت تبسسی  
 دیگر. با این "اصلاح" به ظاهری اهمیت که گویا فقط به منظور "سرجه‌کردن"  
 "تبلیغ" به نفع جبهه جا یگزین صورت گرفته و آنچه حاشیه‌ای بوده که جز "اشاراتی  
 با به فرا در گوشه پرت و نامریوی از یک جزوه حجیم درخور آن نبوده است —  
 همین "اصلاح" کوچک و زیر زیرکی (و با زیرکی) ، همه تفکیک ها از میان برخاسته و  
 اتحاد و اشتراک و اراده واحد حکومت مشترک جای آنها را گرفته است. لحیم این  
 جوشکاری خیرخواهانه هم "برنا مه انتقالی" بوده است!

یکی با یدازاین رفیق عزیز پرسید: بگیریم که ادعای تورا است و  
 دفتر سیاسی دست به تجدیدنظر زده و از اینکه جمهوری دمکراتیک خلق ، دیکتاتور  
 پرولتاریاست ، به این باور رسیده است که فعلا نا ید جمهوری دمکراتیک خلق را به  
 آئینده وا گذاشت و با خرده بورژوازی بر مینای برنا مه‌حداقل دولت موقت تشکیل  
 داد. فرض کنیم دفتر سیاسی این تجدیدنظر کرده و چنین می گوید. تو چرا برای  
 مقابله با این تجدیدنظر طرح جبهه ها را مورد تجدیدنظر قرار می دهی برنا مه  
 انتقالی را جا یگزین برنا مه‌حداقل در بلوک سرنگونی رژیم می‌سازد و این بلوک  
 را با بلوک قدرت یکی می کنی ؟ مگر تو نمی‌گوئی "من تا کنون تجدیدنظری علاوه  
 بر آنچه در یکرشته از ترویج های کتبی و شفاهی اظهار داشته ام بیان نکرده ام ؟"  
 ("نا مه یک... ص ۱۹) آیا "تجدیدنظر اکثریت دفتر سیاسی" همان تفکیک بلوک  
 بورژوا دمکراتیک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از بلوک قدرت انتقال —  
 سوسیالیسم ، یعنی تفکیک جبهه دمکراتیک — ضدا مبریا لیستی از دولت انتقال  
 به سوسیالیسم است که تو خودت در تصویب آن شرکت داشته و دوما ل آن را مورد  
 تائید و تبلیغ قرار داده‌ای، یا این "اصلاح" خودر طرح جبهه ها ؟

اما رفیق با سالی همه را احق و بی‌مغز فرض کرده است و فکری کند هر  
 چه را بگوید همه با و رخا هند کرده و ادعا می‌بماند ، بی‌چون و چرا حقیقتش  
 خوانندینداست. و نه فقط از بهتان زدن به دیگران شرم نکرده است ، بلکه حتی  
 از اینکه به چشم یک دروغگو به او نگاه کنند احساس اضطراب نکرده است. — چون  
 واقعا همه مخالفین خود را احق تصور می‌کند ، و گرنه در درتوسل به بهتان و مانسیر  
 و تحریف ، اندکی جانب احتیاط نگه میداشت تا لااقل آبروی خود را به این سرعت  
 از دست ندهد.

همه مخالفین او — اگر غرض مرضی در کارشان نباشد — این را دیگریسه  
 خوبی می‌دانند که ما زمان ما ، با قرا اردان برنا مه‌حداقل بعنوان پلاتفرم جبهه  
 دمکراتیک — ضدا مبریا لیستی (جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی) ، مرتکب تفکیک  
 برنا مه‌حداقل از برنا مه‌حداکثر نشده و جا نید اریا ز برنا مه انتقالی مسر دود.  
 نامرده است. همه می‌دانند که قرا اردان برنا مه‌حداقل بعنوان چا رچوب اشتلاف  
 در جبهه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدین خاطر بوده است که اولادچا را بن چپ نما شی  
 ا بلها نه نشویم که جبهه سرنگونی رژیم را فقط به نیروها و طرفدار سوسیالیسم محدود  
 سازیم ، (ضمن آنکه مرزا ی خود را با اویوزسیون غیر دمکرات و ضدا انقلابی این رژیم  
 نظیر سلطنت طلبان و مچا هدین و لیبیرال ها شخص کرده با شیومبا همه مخالفین  
 رژیم در یک حوال نرویم) ؛ و از سوی دیگر مرتکب شویم بر اکنی رویزیستی و  
 پیولیتستی نشویم و مرز نیروها ی بورژوا دمکرات و نیروهای طرفدار سوسیالیسم ،  
 و مرز مطالبات بورژوا دمکراتیک و مطالبات انتقالی به سوسیالیسم را در هم نریزیم  
 محدود کردن پلاتفرم بلوک سرنگونی جمهوری اسلامی به برنا مه‌حداقل ، دقیقا  
 به این معنا بود که ما این بلوک را آلترنا تیو خودمان تلقی نمی‌کنیم ؛ ما جمهوری  
 بورژوا شیایی دولت موقت با برنا مه‌حداقل را بلوک قدرت جا یگزین رژیم تلقی  
 نمی‌کنیم. همه می‌دانند که ما طرح خود را در باره این بلوک ، "تا کتیک جبهه واحد  
 دمکراتیک — ضدا مبریا لیستی" نامیدیم ، یعنی برای آن فقط یک مقام "تا کتیک"  
 قائل شدیم ، یعنی اقدامی که در خدمت برداشتن مواضع بین راهی ز سر راه بقدرت  
 رسیدن پرولتاریاست .

همه می‌دانند که ما بموا زات طرح جبهه دمکراتیک — ضدا مبریا لیستمی ،  
 بلوک دیگری را بعنوان آلترنا تیو پلاتفرم خود برای جا یگزینی جمهوری اسلامی  
 تبلیغ کرده ایم و می‌کنیم که همانا جمهوری دمکراتیک خلق است. و همه می‌دانند که  
 پلاتفرم این بلوک جا یگزین ، نه فقط برنا مه‌حداقل ، بلکه همچنین برنا مه  
 انتقالی است. همه می‌دانند که ما در عین تعیین برنا مه‌حداقل بعنوان چا رچوب  
 همکار ی اشتلاف در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی ، مجموعه برنا مه انتقالی  
 و برنا مه‌حداقل پرولتاریا را بمشابه یک کل تجزیه ناپذیر ، برنا مه فوری خود  
 معرفی کرده ایم و محدود کردن جبهه دمکراتیک — ضدا مبریا لیستی به برنا مه

حداقل ، سببی برای تفکیک "استالینی" یا غیر "استالینی" برنا مه‌حداقل از برنا مه  
 انتقالی در برنا مه فوری حکومتی ما نبوده است. همه می‌دانند که ما با قرا اردان  
 برنا مه‌حداقل بعنوان پلاتفرم جبهه دمکراتیک — ضدا مبریا لیستی ، می‌گوئیم  
 این حداقل شرط ما برای اشتلاف در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است ؛  
 اما این به آن معنا نیست که اگر کسی ما ده اشتلاف با پلاتفرمی ما لا ترا از این حداقل  
 بود ، با آن مخالفت کنیم. با لیکن ، ما هما نظر که با رها صراحتا گفته ایم برنا مه  
 انتقالی خود را از هم اکتون ونه فقط برای طقه‌کا رگرو تهیدستان ، بلکه حتی  
 برای همان ها شی هم که برنا مه‌حداقل را پائین ترین شرط اشتلاف با آنها قسار  
 داده ایم ، تبلیغ می‌کنیم و می‌کوشیم بخش هر چه وسیعتر ا ز آن را متوجه سازیم  
 که متافع و قعیما ندر فراسوی برنا مه های سرما یه‌داری است. اما تبلیغ برنا مه  
 انتقال به سوسیالیسم یک چیز است ، و محدود کردن اشتلاف و همکار ی عملی در مبارزه  
 برای برنا مه‌حداقل جمهوری اسلامی به برنا مه انتقالی ، چیز دیگری. ما اولی الحظه ای  
 وانگذاشته ایم ، ضمن آنکه مرتکب سفا هت تعدیل برنا مه انتقالی به حداقل شرط  
 خود برای اشتلاف با نیروها ی غیر پرولتری در سرنگونی جمهوری اسلامی نشده ایم .

پس نه هیچگونه تفکیکی میان برنا مه‌حداقل و برنا مه‌حداکثر صورت  
 گرفته است ؛ نه جا نید اریا ز برنا مه انتقالی مردود شده است ؛ و نه جمهوری  
 بورژوا شیایی برنا مه‌حداقل پرولتاریا بعنوان آلترنا تیو پلاتفرم جمهوری اسلامی  
 معرفی شده است. همه این اتهامات و بهتان ها برای آن است که رفیق با سالی  
 تفکیک اصولی و ضروری میان بلوک بورژوا دمکراتیک سرنگونی جمهوری اسلامی  
 و بلوک قدرتمند اریا رچوب اشتلافی یک منطله تحت عنوان مخالفت با  
 تفکیک برنا مه‌حداقل و حداکثر (چیزی که وجود نداشته) و مخالفت با حذف برنا مه  
 انتقالی (چیزی که وجود داشته) و مخالفت با جا یگزینی جمهوری دمکراتیک خلق  
 با یک جمهوری بورژوا شی (که با زهم وجود نداشته) از میان برداشته ، تا با زستی حق  
 بجا نب و "چپ" ، حاکمیت خرده بورژوا زیرا در فردا ی سرنگونی جمهوری اسلامی تضمین  
 و انحراف به راست رهبری ثابت نما ید!

اما این ، تنها هنرا و نیست ؛ او برای دفاع از حق حاکمیت خرده بورژوازی  
 و توحیه اراده مشترک آن با پرولتاریا در دولت جا یگزین جمهوری اسلامی ، دلالت  
 دیگری هم در آستین دارد که یکی از دیگری شنیدنی تر است .

### " دمکرات انقلابی " موقتی ، رجعت پذیر و متزلزل !

با هنوز بحث نیروها ی محرکه در انقلاب ایران را دنبال می‌کنیم ، گفتیم که  
 رفیق با سالی اینک قبول دارد این انقلاب وظا ثف مرکب دارد و حکومت  
 برخاسته از سرنگونی جمهوری اسلامی اگرخوا هان تثبیت دمکراتی و انقلاب  
 ما شد با یدنی وقته بسوی سوسیالیسم حرکت کند. مخالف این است که بلافا طله پس از  
 سرنگونی جمهوری اسلامی در دورا هی با زکشت و با زسیر ما یه‌داریا ز رهسای  
 حاکمیت آن ، با پیشروی می‌وقفه بسوی سوسیالیسم ، راه خرده بورژوازی میسازد  
 پرولتاریا از هم جدا خواهد شد. یکی از دلالتی که او برای عدم تغییر در ترکیب نیروها ی  
 محرکه انقلاب ، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی ، برای اشتلاف بلوک قدرت با بلوک  
 سرنگونی رژیم ، و برای املحیت و حقانیت حاکمیت خرده بورژوازی را ده و احسد  
 خرده بورژوازی می‌شیو پرولتاریا در دولت انتقال از سرما یه‌داریه سوسیالیسم  
 (جمهوری دمکراتیک خلق) ارا شه می‌دهد ، این است که لنین گفته است در قرن سیستم  
 و در جا معسرما یه‌داری نمی‌توان دمکرات انقلابی بود و از ما برداشتن بسه سوی  
 سوسیالیسم هراسید .

بگذارید نقل قول رفیق با سالی از لنین ، و نتیجه گیری محیرالعقول وی  
 را مورد توجه قرار دهیم. و در صفحات ۲۴ و ۲۵ "نا مه یک... " از لنین نقل می‌کند :  
 "جنگ چنان مصا ثب بی‌سقا یرا برای کشورهای محارب سبب شده است و در عین  
 حال تکامل سرما یه‌داریا چنان درجه خارق العاده ای تسریع نموده ،  
 سرما یه‌داریا خصما ریرا به سرما یه‌داریا خصما ریدولتی تبدیل نموده است که  
 نه پرولتاریا ونه خرده بورژوا زیدمکرات انقلابی نمی‌توانند در محدوده  
 چا رچوبها ی سرما یه‌داریا قیما ند. زندگی ما اکتون این محدوده ها را پشت  
 سر گذاشته است و تنظیم تولید و توزیع در مقیاس ملی ، کار اجباری ، سندیکا شی  
 کردن اجباری (متحد کردن در اتحادیه ها) وغیره را در دستور کار رنهاد ه است .  
 تحت این شرایط ، مسئله ملی کردن زمین به ناگزیر با یدبه شکلی جدید در  
 برنا مه‌رضی معرفی شود ، بدین معنا که ملی کردن زمین نه تنها "آخرین کلام"  
 انقلاب بورژوا شیست ، بلکه همچنین گامی به سوی سوسیالیسم است. با مصا ثب  
 ناشی از جنگ نمی‌توان مبارزه کرد ، مگر آنکه چنین اقدامی نجام شود ."  
 (سعدا لخریر ۱۹۱۷-۲۸ ص ۲۸۰) برنا مه‌رضی سوسیالیسم دمکراتی " در اولین  
 انقلاب روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ مندرج در کلیات آثار ، جلد ۳- ص ۴۳۰ ."  
 رفیق با سالی کلام لنین را در جا میسارحما سی ، یعنی درست در جا شی که  
 لنین از این مقدمات ، ناگزیری پرولتاریا از تکیه بر شوراهای مناسندگمان





زمین بزرگ مالکان و تشدید آن املاک به مزارع نمونه تحت نظارت نمایندگان کارگران کشاورزی را مطرح نماید. (تا کیدات از من است.)

از آنچه لنین می‌گفت تا نتیجه بگیرد که ما مبرداشتن بسوی سوسیالیسم جز با کارگران و تشدیدشان شدن نیست، رفیق با با علی می‌خواهد نهر اسیدن خرده بورژوازی می‌باید زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم وارد و احدا پرولتاریا در اجرا می‌باید منتقل به سوسیالیسم را نتیجه بگیرد و آن را به لنین نسبت دهد. اما نه تنها همین نقل قولها از لنین، بلکه دهها و صدها قول و سندی دیگر از لنین وجود دارد که به سوتعبیر رفیق با با علی از لنین گواهی می‌دهند. گذشته از نقل قولها، تجربه خود انقلاب اکتبر و تشکیل دولت انتقال به سوسیالیسم در روسیه هم نشان داد که بلوک چنین دولتی فقط می‌تواند مرکب از پرولتاریا و بیسهم پرولتاریا (تجدیدستان) باشد، و تا به هیچ تفهیم و هیچ نقل قولی بقدر این تجربه واقعی مشهور، بی‌انگیز حقیقت نباشد، که در انقلاب اکتبر وقتی که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند و برینا ما انتقالی خود، و از جمله برینا ما ملی کردن زمین را که نیک اقدام سوسیالیستی، بلکه مقول لنین "آخرین کلام انقلاب بورژوازی" فقط "گام بسوی سوسیالیسم" بود، در دستور قرار دادند، نه فقط با مخالفت دهقانان مرفه و میانی بلکه با مخالفت همان اکثریت دهقانان تشدیدست نیز مواج شدند و ناگزیر شدند برای دفع تقابل این اکثریت با خود و سرای حفظ آن در کنار پرولتاریا رسا از سرنا ما راضی خود یعنی ملی کردن زمین موقتا کوتاه می‌باید و برینا ما س... ارها را بپذیرند، تا بلکه دهقانان در تجربه دریا ساندکه نفعشان در ملی کردن زمین بوده است.

و تا زه این وضع دهقانان بوده است، حال آنکه رفیق با با علی می‌خواهد ما را مطمئن کند (آشپه با نقل قول از لنین!) که "خرده بورژوازی نمی‌تواند در جا رجوسها می‌رماند، با هر چه می‌ماند" و "حاضرات" از جا رجوب نظم بورژوازی فراتر رود و زکا مبرداشتن به سوسیالیسم "نمی‌رساند" (۷)

رفیق با با علی با نتیجه گیری معکوس که از گفتار لنین کرده است ثابت می‌کند که یا چیزی از گفتار لنین درک نکرده است، یا آگاهانه سعی می‌کند با تحریف نظر لنین، دیگران را گمراه کند. در هر دو حال، موضع او با موضع سازمان ما هیچگونه وجه اشتراکی ندارد. خط مشی ما رکیستی - لنینیستی است. ما در سرخوردن با خرده بورژوازی راحت کافداشته است. ما دهسال تمام با توده ای‌ها و اکثریتی‌ها و همچنین با بوبولیت‌های چپ، که هر یک با استدلالی چون "تفسیر ما هیت (ظرفیت ویژه!) خرده بورژوازی در "دوران" وجود استکی و اشتبام امیریا لیم، وجود فضا رها می‌ورژوازی کمپرا دور، متحد طبیعی پرولتاریا بسودن و غیره سعی کرده اند خرده بورژوازی را بسنجانند و چرا و اذنانا دمکرات و انقلابی به خورد طبقه کارگر بدهند، مبارزه کرده ایم و تا بدست ما شد که بگوئیم اصلی ترین و پر حجم ترین ترس مبارزه ایدئولوژیک ده ساله ما با آنها روی همین موضوع متمرکز بوده است. "جان کلام" ما این بوده و هست که خرده بورژوازی سه خودی خود، ذاتا، با باخا طر و حودا استبداد دوستم امیریا لیم و فقر و غیره، و مستقیلا از مواضع سیاسی در قبال پرولتاریا، مترقی و انقلابی نیست، و اشتیلا پرولتاریا با خرده بورژوازی مرایست و اولتا کتیکیتی و تا نیا مشروط به مواضع سیاسی آن. ما خرده بورژوازی را به هیچ دلیلی و به هیچ اعتباری مگر به شرط همسویی مواضع سیاسی آن با پرولتاریا، انقلابی محسوب نمی‌کنیم. این "جان کلام" سازمان ما است.

رفیق با با علی در ادعای "دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی، و اینکه "حاضرات" از چپا رجوب سرما به دا ریخرا ترود و زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم "نمی‌رساند"، خود را ملزم می‌بیند مدام متذکرده که خرده بورژوازی این فرا تر رفتن را "موقتا" انجام می‌دهد تا دستا وردها می‌ورژوازی دمکراتیکش را تطبیق بخشد، و اگر نه خرده بورژوازی خواهان انتقال به سوسیالیسم نیست. رفیق با با علی "جنبه موقتی انقلابیگری خرده بورژوازی، امکان رجعت آن و خصلت متزلزل آن" را یاد آوری می‌کند (ص ۲۵) "تا ما به یک... (تا پیشا پیش، آنها بی توجهی نسبت به این خصلت خرده بورژوازی از خود سلب کنند. اما آیا دمکرات انقلابی داشتن خسرده بورژوازی، با اعتراف به موقتی بودن این انقلابیگری خواهانانی را؟ آیا امکان رجعت و متزلزل بودن، با نهر اسیدن از زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم تناسبا دارد؟! رفیق با با علی مدام مطمئنان خاطر می‌دهد که در مورد خرده بورژوازی دچسار توهم نیست، اما مبادا وی می‌کند که خرده بورژوازی در امر دمکراتیکت مساشین بوروکراتیک - نظا می‌ورژوازی و در سا ختمان دولت نوع کمون، موقتا شرکت می‌کنند و اینکه خرده بورژوازی خواهان بازسازی دمکراتیک ما شین دولتی بورژوازی است و هنگامی که در دمکراتیکت قطعی بین ما شین و تحکیم و تثبیت دولت نوع کمون در کار باشد، در برابر آن خواهد ایستا دو جا خرخواهد بود "ما شین دولتی بورژوازی، یعنی پلیس، ارتش، بوروکراسی و پارلمان را علیه پرولتاریا و احزاب آن نکار گیرد" (ص ۲۲) "تا ما به یک...")، با این حال ما سرزنش می‌کنیم بخاطر آنکه قبول نداریم که همین خرده بورژوازی، "دمکرات انقلابی" است و زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم "نمی‌رساند"!

این به عهده رفیق با با علی است که توضیح دهد "دمکرات انقلابی" موقتی، رجعت پذیر و متزلزل دیگر چه صیغه ای است، چگونه دمکراتی است و چگونه انقلابی

است؟! حال که رفیق با با علی برای اثبات "دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی میانی ایران، به نقل قول از لنین متوسل می‌شود، بنگارید ما هم برای آنکه ببینیم دمکرات انقلابی چه تمریفی دارد، به همان لنین مراجعه کنیم. او در مقاله "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن" معیار فوق العاده دقیق و اندیشیده ای برای تشخیص دمکرات و انقلابی را می‌دهد و می‌نویسد:

"اگر اصطلاح "دمکرات انقلابی" را به معنی به عسارت قالبی و نظا هر آمیزویک عنوان مشروط در نظر نگیریم و در مفهوم آن سبندیشیم، آنگاه می‌بینیم دمکرات یعنی کسی که عملامنا فاع اکثریت مردم را در نظر دارد، نه منافع اقلیت را، و انقلابی یعنی کسی که هر چیز زیا نبخش و سپری شده ای را به قطعی ترین وسیله آن ترسین شیوه‌ها در هم شکند." (منتخبات یکجلدی ریسی - صفحه ۴۹۳ تا کیدات از من است.)

این معیار یکی که لنین برای تشخیص دمکرات و انقلابی را می‌دهد، با آن خرده بورژوازی موقتا انقلابی، رجعت پذیر و متزلزلی که رفیق با با علی تهمت دمکرات انقلابی دانستن آن را به لنین نسبت می‌دهد، سرسوزنی تطابق ندارد. رفیق با با علی با دمکرات انقلابی دانستن یک قشرا اجتماع که خود به انقلابیگری موقتی، رجعت پذیر و خصلت متزلزل آن معترف است، و با دمکرات انقلابی نامیدن یک قشرا اجتماع، که خود به تلاش آن برای زسازی "دمکراتیک" ما شین بوروکراتیک و نظا می‌ورژوازی و کارگر رفتن آن علیه پرولتاریا؛ و به با رلمانا رسیم بورژوازی موقتا بله آن با تحکیم و تثبیت دولت نوع کمون معترف است، درک و توقع لیبرالی اش از دمکرات انقلابی را به نمایش می‌گذارد. این با اصطلاح "دمکرات انقلابی" با توصیفی که رفیق با با علی از قطعیت دفاع آن از با زسازی ما شین دولتی بورژوازی موقتا بله اش با حاکمیت اکثریت استعما رشوندگان بر اقلیت استعما رکنندگان می‌کند، البته نثر هم نیست " (۸) و در حقیقت با

دمکرات لیبرال، مثل سبسی است که از وسط نصف شده باشد!

اگر مسئله رفیق با با علی دفاع از حاکمیت خرده بورژوازی و امتیاز گیری از پرولتاریا به نفع حکومت خرده بورژوازی نیست، باید به این سؤال نیز پاسخ دهیم که کارگران و حزمگشان از شریک کردن نیروی در حکومت شورایی که طالب پارلمان بورژوازی و زسازی ما شین دولتی بورژوازی است، "دمکراتیک" است، و با تحکیم و تثبیت دولت اکثریت استعما رشوندگان بر اقلیت استعما رکنران مقابله خواهد کرد، چه فایده ای خواهد بود؟! رفیق با با علی با پاسخ دهیم که "اراده واحد" میان پرولتاریا و این خرده بورژوازی که انقلابیگریش "موقتی"، فرا رفتن از چپا رجوب می‌ورژوازی و مبرداشتن بسوی سوسیالیسم، "رجعت پذیر، و خصلتش متزلزل" است "برسمنای برینا ما انتقال به سوسیالیسم" چگونه میسر خواهد بود و پرولتاریا چه خبری بوجه نتیجه ای از "اراده واحد" خواهد دید؟! رفیق با با علی با پاسخ دهیم که این با اصطلاح "موقتی، این متحد طبیعی" متزلزل، و این رهرو رجعت پذیر بسوی سوسیالیسم، چه نقشی در اصلی ترین وظیفه جمهوری دمکراتیک خلق، یعنی در انتقال بسوی سوسیالیسم خواهد داشت که رفیق با با علی از ترس آنکه مبادا بدون این خرده بورژوازی "اراده واحد" فس، وقفه ای در این انتقال و اجرای برینا ما انتقالی پیش آید، اینهمه ضرورت و الزام شرکت این قشر در ترکیب طبقه ای جمهوری دمکراتیک خلق با قشرا ریوا برام می‌ورزد؟!!

تحریف لیبرالی مفهوم

"درهم شکستن ما شین بوروکراتیک - نظامی دولت"

رفیق با با علی در شرح یکی از اختلافات اساسی با اکثریت دفتر سیاسی به اختلاف نظر در مورد نقش خرده بورژوازی (میانی) در درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی می‌پردازد. او در صفحه ۲۰ "تا ما به یک... "مورت مسئله را با این سؤال طرح می‌کند:

"آیا در کشور ما خرده بورژوازی آ ما در درهم شکستن ما شین سوروکراتیک نظامی دولت به همراه پرولتاریا هست یا نه؟"

وی سپس ادامه می‌دهد:

"پاسخ من به این پرسش مثبت است و پاسخ آنها (اکثریت دس) به این پرسش منفی است."

رفیق با با علی برای نشان دادن حقا نیت نظر "مثبت" خود، مقدمتا به یک جعل مفهومی و منطقه مفهومی دست زده و این جعل مفهومی بی پایه را به استدلال برای اثبات حقا نیت خود قرار داده است. این جعل مفهومی، عبارت است از اختراع یک معنای مندرآوردی لیبرالی و گمراه کننده، برای درهم شکستن ما شین بوروکراتیک و نظا می "دولت"، اصطلاحی که ما رکی در کتاب "هدم بروم" برای نخستین بار آن را مطرح ساخته است. ما رکی این اصطلاح را برای ما شین دولتی بورژوازی بطور کلی بکار برده است (و من اینرا در مطورآینده نشان خواهد داد) اما رفیق با با علی، در هم شکستن "ما شین نظامی - بوروکراتیک" دولتی بورژوازی و "ما شین دولتی بورژوازی" را دو چیز متفا وت میداند، و "ما شین دولتی بورژوازی" را به مفهوم دولتی بورژوازی در

"خرده بورژوازی اگر چه نمی‌تواند نادانانه بودی ما شین دولتی بورژوازی را بطور کلی انجام دهد، اما می‌تواند در چرخه راجوب فعلی تا کمالات دولت بورژوازی را در ایران (سنا یا رتیزم مذهبی) با پرولتاریا درنا بودی دستگا ه بوروکراتیک - نظامی دولت، ارائه و احداث شده باشد و هر ا شتلافی (با برنا مه اشتلافی) با ید متضمن این شرط باشد. در غیر این صورت آن برنا مه رفرمیسم و لیبرالیسم خواهد انجامید. (تاکید از من)

"اکثریت د... س با اثاره با این نقطه ضعف اصلی پوپولیسم، که تفاوت شکل دمکراتیک دولت بورژوازی و شکل استبدادی آن را تشخیص نمی‌دهد، و تصور می‌کنند که خرده بورژوازی می‌تواند دستگا ه دولت بورژوازی را بطور کلی درهم بشکند، به این نتیجه رفرمیستی متعادل می‌شود که گویا خرده بورژوازی در دردم شکستن دستگا ه بوروکراتیک - نظامی دولت نیز با پرولتاریا ارائه واحدی ندارد... (هما نجا - ص ۲۲)

ویا در صفحه ۵ "چگونه با ید سهم خود را... می‌نویسد: "زیرا گرایش مذکور بر این باور است که پرولتاریا دروا ژگونی جمهوری اسلامی (استبداد بورژوازی) با خرده بورژوازی شهریور و ستا نیز در چرخه راجوب یک برنا مه حداقل... دارا ی ارائه واحد است..."

به این ترتیب، رفیق با با علی معنای "ما شین بوروکراتیک - نظامی دولت" را به سطح شکل استبدادی دولت... و معنای دردم شکستن آن را سه سطح و از گون کردن سنا یا رتیزم مذهبی رتیزم خمینی شنل می‌دهد. در چنین معنایی قابل توضیح نیست که چرا فقط خرده بورژوازی با پرولتاریا در ارائه واحد است؟! اگر معنای که رفیق با با علی برای این مقوله جعل کرده است صحیح باشد، باید گفت که تمام می‌سویا ل دمکراسی، تمام می‌بورژوازی لیبرال، و بطور کلی بورژوازی "تکامل یافته" یا "یک طرفه" را لمانتا رتیزم و مخالف "سنا یا رتیزم مذهبی" مخالف "استبداد بورژوازی" و خواهان "واژگونی جمهوری اسلامی" است، در واقع طالب و طرفدار "دردم شکستن ما شین نظامی - بوروکراتیک دولت" است! در این صورت چرا رفیق با با علی تشکیل بلوک سرگونی این رژیم و بلوک جایگزین آن را بر مبنای برنا مه اشتلافی، به خرده بورژوازی محدود می‌کند، مگر بورژوازی جمهوریخواه و لیبرال در مبارزه "انقلابی" برای یک چنین "دردم شکستن" و "سنا بود" کردن، چه چیزی از خرده بورژوازی "موقتا دمکرات انقلابی" کم دارد؟! اگر معنایی که رفیق با با علی جعل کرده است صحیح باشد معنای ما رتیزم هم با ید رفرمیسم و لیبرالیسم باشد، و البته طیف بسیار گسترده ای از رفرمیست ها - از جمله توده ایها و اکثریتیها - طیف بسیار گسترده ای از لیبرال ها و سویا ل دمکرات ها، و نیز طیف گسترده ای از دخیل بستگان به استحال رژیم برای ثبت نام در بلسوک سرگونی - جایگزینی رژیم استبدادی سنا یا رتیزم مذهبی جمهوری اسلامی، صف خواهند کشید و از آن سو "دردم شکستن ما شین نظامی - بوروکراتیک دولست" استقال خواهند کرد!

آیا ما رتیزم شکستن ما شین بوروکراتیک و نظامی را به چه معنا بکار برده است؟ به معنای کلاما شین دولتی بورژوازی، یا معنای شکل استبدادی آن؟ و بسینیم لنین چه درگی از این مقولات داشته و آن با چنین تما یزها میتوان به لنین نسبت داد؟

از ما رتیزم شروع کنیم، و در توصیف نتایج انقلاب (۱۸۵۱-۱۸۴۸)، به شرایط فرانسه بعد از کودتا ینا بلشون سوم سقوط پا رلمان و تمرکز قوه مجریه بشکل استبدادی در دست بنا پارت اثاره کرده و می‌نویسد:

"این قوه مجریه با سا زمان عظیم بوروکراتیک و نظامی خود، با ما شین دولتی فوق العاده سفرنج و مصنوعی خود، با این اردویی نیم میلیونی مستخدمین دولتی و درکنار آن ارتشی ایضاً با لغ بیرنیم میلیون نفر، - این موجوده دشتناک طفیلی که تمام اندامها معفرانه را همچون دام فرار گرفته و کلیه مسامات آن را مسدود ساخته است، در دوران سلطنت مستبدانه سینگا سقوط فتوادا لیسیم، سقوطی که همین موجوده تسریع آن کمک می‌نموده پدید آمد."

لنین ما نقل این برآگراف از "هدم پرورم" در رساله خود "دولست و انقلاب"، می‌نویسد: "نخستین انقلاب فرانسه این تمرکز را بسط داده و مجدداً به شکل جملات ما رتیزم می‌پردازد:

"ولی در عین حال بر حجم قدرت دولتی، متعلقات آن و تعداد دستیاران آن نیز افزود. نا بلشون این ما شین دولتی را به کمال رساند..."

"سرنجام، جمهوری با رلمان، در مبارزه خود علیه انقلاب، مجبور شد وسایل قدرت دولتی و تمرکز آن را توامبا اقدامات تزییقی، تقویت بخش، تمام انقلابها، بجای دردم شکستن این ما شین، آن را تکمیل کرده اند. احزابی که یکی پس از دیگری در راه سیادت مبارزه می‌کردند، به چنگ آوردن این بنای عظیم دولتی را غنیمت عمده پیروزی خود می‌شمردند." (به نقل از "دولست و انقلاب" - لنین - منتخبات یکجلدی فارسی، صفحه ۵۲۶)

این بنای عظیم دولتی، این وسایل قدرت دولتی، این "سازمان عظیم بوروکراتیک و نظامی"، این "اردویی مستخدمین دولتی و ارتش"، این "موجوده دشتناک طفیلی"، این "متعلقات قدرت دولتی" همه و همه در این جملات ما رتیزم و مترادف با "ما شین دولتی" بکار رفته اند و ما می‌توانیم توصیفات مختلفی برای

هر شکل آن بطور کلی می‌گیریم و "ما شین نظامی - بوروکراتیک" بورژوازی را به مفهوم شکل استبدادی "دولت بورژوازی" سر با ید این نما یز که در حقیقت جعل یک مفهوم محدود و قشری برای صلاح ما رتیزم است - رفیق با با علی دیدگا ه خود را چنین بیان می‌کند:

"... خرده بورژوازی قادر به درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی نیست و این امر تنها از عهده پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و سنا سرائین دیکتا توری پرولتاریا ساخته است... اما "خرده بورژوازی" ما دگی مبارزه انقلابی برای درهم شکستن دستگا ه نظامی - بوروکراتیک دولت را در دوران مورد با پرولتاریا ارائه مشترک دارد." (صفحات ۲۲ و ۲۱ "سنا مه بیک...")

رفیق با با علی نظرا کثریت دفترسیا را نیز بدینگونه بیان می‌کند: "آنها می‌گویند که منظور سنا ر "عمیقی" از دردم شکستن ما شین دولتی "دارند، و این "مفهوم عمیق" آنها از این مسئله برای دلالت دارد که تخیریا دگان ها و شورش و غیره (با سنا بر اقدامات قهرآمیز) که خرده بورژوازی هم می‌تواند سنا سنا متوسل شود، با مسئله درهم شکستن ما شین دولتی که در عین حال مستلزم می‌تواند نشورش کند، با دگان تخیریا نماند، اما و نمی‌تواند در نشورشها متشکل شود، زیرا واحد اکثر جمهوریخواه است..." (هما نجا - صفحه ۲۲)

موضوع شکل در شورشها را در یکی از فصل بعدی سنا ل خواهم گرفت، فعلا مفهوم را که رفیق با با علی از دردم شکستن ما شین بوروکراتیک و نظامی دولت بدست می‌دهد تزییه و تحلیل کنیم، و برای آنکه تما یز میان "دردم شکستن ما شین بوروکراتیک و نظامی دولت" و "دردم شکستن ما شین دولتی" را به لنین نسبت دهد، به شرح مراحل تکامل دولت بورژوازی از قول غیر مستقیم و در "دولت و انقلاب" می‌پردازد، و با نتیجه گیری فوق (که "ما شین بوروکراتیک - نظامی دولست" را مترادف استبداد بورژوازی، و "ما شین دولتی بورژوازی" را مترادف دولت کمال شده و دمکراتیک بورژوازی گرفته است) از "تاریخچه" سبرون می‌آید، گسویی که چنین تما یز و چنین تما یز بیرون سنا سنا بیرون لنین تعلق داشته با به شرحی که او از تاریخ تکامل دولت بورژوازی می‌دهد بر بیاض شده است. جالب این است که در جملاتی هم که خود رفیق با با علی در شرح این تاریخچه نوشته است نیز چنین چیزی نیست اخودا و در توضیح دولت کمال شده بورژوازی، یعنی جمهوری دمکراتیک با رلمان، می‌نویسد:

"جمهوری دمکراتیک با رلمان که در آن بورژوازی به یک طسقه مستقیما اعمال قدرت می‌نماید و این مرحله ای است که در آن سبورژوازی دولت (را) نظیرا وراق قرضه در بورس خریداری می‌کنند و از طریق ارتش، ماموران عالی رتبه دولتی را بخدمت در می‌آورد و از طریق حق رای عمومی، بخشی از خرده بورژوازی (را) در نهادهای محلی حکومت شرکت می‌دهد و مردم را در دوره های عادی "خواب" می‌کند و مطیع می‌نماید. در این دوره، بر نهادهای سرکوب کهن (یعنی ارتش، پلیس، و بوروکراسی) با رلمان هم تاقه می‌شود." ("سنا مه بیک...") ص ۲۱ - برانترها ای ولودوم، بوخت تاکید ممتدا زمن است.)

قبول اینکه جمهوری دمکراتیک (با رلمان) بورژوازی نیز از رای ما شین نظامی و بوروکراتیک است، و در همان حال این ادعا که "ما شین نظامی و بوروکراتیک دولت" مساوی استبداد بورژوازی است، نشانه آشفته فکری است. اما ایگسائی رفیق با با علی در همین تناقض و آشفته فکری درجا می‌زد، ولی او این تناقض را در جهت تفسیر لیبرالی از "دردم شکستن ما شین نظامی و بوروکراتیک دولت" حل کرده و به نظر خود در این مورد قاطعیت داده و صراحتا و کرا را اعلام کرده و می‌گوید که "ما شین نظامی و بوروکراتیک دولت" با مرحله ما دونی آن تکامل دولت بورژوازی منطبق است که در آن هنوز با رلمان بورژوازی و حق رای عمومی موجود نمانده، خرده بورژوازی سنا سنا نوینی برای مشارکت در حکومت ندارد، در تعریف رفیق با با علی ما شین بوروکراتیک و نظامی دولت، مترادف "شکل استبدادی" دولت است:

"هنگامی که می‌گوئیم خرده بورژوازی قادر به درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی نیست و این امر تنها از عهده پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و سنا سرائین دیکتا توری پرولتاریا ساخته است، منظور دولت بورژوازی در شکل کمال شده خود یعنی جمهوری دمکراتیک با رلمان نمی‌باشد... (ما شین دولتی بورژوازی = شکل کمال شده دولت بورژوازی = هنوز تکامل نیافته، به یک جمهوری "دمکراتیک" ارتقا نیافته است، خرده بورژوازی ما دگی مبارزه انقلابی برای درهم شکستن دستگا ه نظامی - بوروکراتیک دولت را در دوران مورد با پرولتاریا ارائه مشترک دارد... (دستگا ه نظامی - بوروکراتیک دولت = دولت بورژوازی هنوز تکامل نیافته به جمهوری دمکراتیک = شکل استبدادی دولت = فقدان با رلمان) ("سنا مه بیک... صفحات ۲۲ و ۲۱ - سنا سنا سنا سنا توضیحی از من است.)"

نتیجه عملی این تما یز "شوریک" و "تقلیل معنی" ما شین بوروکراتیک - نظامی دولت "به سطح دولت تکامل نیافته بورژوازی، به سطح "استبداد بورژوازی" در برنا مه و تا کتیک ما چگونه می‌شود؟ رفیق با با علی آن را هم فرموله کرده است:

آن هستند. ما رکن مطلقاً در این قطعات، هیچگونه فرقی میان "سازمان بوروکراتیک و نظامی" و "ماشین دولتی" قائل نشده است.

این حقیقت که منظور ما رکن از درهم شکسته شدن ماشین بوروکراتیک و نظامی، نابودی شکل استبدادی دولت بورژوازی نبوده، بلکه همانا خوددولت نوع بورژوازی بوده است، بقدری واضح است که تلاش برای اثبات آن مضحک می نماید. گوئی بحث بر سر "معنی شراب در شعر حافظ" است که با پدافتن دهن کاغذیها که دریا چگونه ممکن است کسی که خود را مارکسیست می داند، نداند که مسئله مارکس "درهم شکستن"، "خرود کردن"، "انهدام"، "نابود کردن" و... شکل استبدادی دولت بورژوازی نبوده، بلکه مسئله او چگونگی تبدیل شدن پرولتاریا به طبقه حاکم و چگونگی جایگزینی دولت بورژوازی، با دولت پرولتری، یا به عبارت دیگر، جایگزین کردن دیکتاتوریا قلیت استثنایا رگر با دیکتاتوریا کثرت استثنایا رشونده بوده است؟

خود لنین هم در "دولت و انقلاب"، پس از نقل جملات فوق الذکر از "هجدهم برومر" مارکس می نویسد:

"مارکسیسم در این مبحث شگرف نسبت به "مارکسیست کمونیست" کام عظیمی به پیش بر می آید. موضوع دولت در "مارکسیست کمونیست" بطرز بسیار مجرد و مباهیم و عباراتی بسیار کلی مطرح شده است ولی در اینجا مسئله بطور مشخص مطرح گردیده و بیشکلی بسیار دقیق و صریح و عملاً محسوس، از آن نتیجه گیری شده است: همه انقلاب های پیشین، ماشین دولتی را تکمیل نموده اند و حال آنکه آنرا باید خورد کرد و درهم شکست. این استنتاج، نکته عمده و اساسی آموزش مارکسیسم در باره دولت است."

آیا ما رکن وقتی در باره ماشین بوروکراتیک و نظامی می و ضرورت درهم شکستن آن صحبت می کرد چیزی جز ماشین دولتی بطور کلی (و نه صرفاً شکل استبدادی) آن را مدنظر داشت؟ خیر! ما رکن در دو آیه از هم آ وریل (۱۸۷۱)، یعنی در روزهای کمون، طی نامه ای به لودویگ کوجل مان (L. Kugelmann) نوشت:

"... نتوانگر به آخرین فصل "هجدهم برومر" من نگاه بکنی، خواهی دید که من به عنوان اقدام بعدی انقلاب فرانسه اعلام می کنم: ماشین بوروکراتیک - نظامی دیگر مثل آنچه تا بحال می شده، دست بدست نشود، بلکه درهم شکسته شود، و این است پیش شرط هر انقلاب خلقی حقیقی در قاره... (کلیات مارکس، انگلس آلمانی - جلد ۳۳ - ص ۴۵۵)

بحث مارکس بر سر مراحل و مدارج تکامل دولت نیست، در بحث است که ماشین بوروکراتیک و نظامی در دوران استبداد سلطنتی و سقوط نشود لایسیم بوجود آمده است، اما مارکس می گوید که هر کس آمده، چیزی بر آن افزوده. او می گوید جمهوری پارلمانی هم در مبارزه با انقلاب مجبور شد این ماشین بوروکراتیک نظامی را تقویت و تکمیل کند. در نزد ما رکن، تکامل دولت بورژوازی چیزی جز تکامل همین ماشین بوروکراتیک و نظامی نیست که هر کس آمده چیزی بر آن اضافه کرده (از جمله پارلمان را). مارکس تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری را میخواهد و لازمه آن را درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، یعنی همانا ماشین بوروکراسی و نظامی - در هر درجه و مرحله ای از تکاملش که باشد می داند. او که در "هجدهم برومر" وظیفه کمون پاریس را درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دانسته بود، در اثر دیگر خود "تنگ داخلی در فرانسه" می نویسد:

"ولی طبقه کارگر نمی تواند ماشین دولتی حاضر آمده را فقط تها محک کند و آن را در راه اهداف خود بکار آندازد.

"قدرت متمرکز دولتی، با ارگانهای همه جایی و حاضر ارتش داری، پلیس، بوروکراسی، دستگاه روحانیت، دستگاه قضائی، سازمانی ساخته شده بر حسب یک تقسیم کار سیستماتیک و سلسله مراتبی. از ایام سلطنت مطلقه، یعنی از زمانیکه بعنوان یک سلاح نیرومند، به مبارزات جامعه بورژوازی موجود علیه فئودالیزم خدمت می کرد، بوجود آمده است. "مارکس سپس "رشد این بنای مدرن دولتی - نظامی تحت امپراتوری" (فرانسه) را توضیح داده و بنهایی می نویسد:

"امپریالیسم" [امپراتوری] "هر جایی ترین و در عین حال نهائی ترین شکل آن قدرت دولتی است که جامعه بورژوازی موجود آن را بعنوان ابزارهای خود ز قشود لایسیم بوجود آورده بود، ابزاری که جامعه بورژوازی تکامل یافته، آن را به ابزاری برای برده کردن کسب توسط سرمایه، مبدل ساخته است.

"کمون، درست نقطه مقابل امپراتوری بود. شعار "جمهوری سوسیال" که پرولتاریای پاریس به توسط آن انقلاب فوریه را پیش می برد، فقط بیانی بود برای مطالبه نامعین چنان جمهوری شی که نه فقط شکل سلطنتی سلطه طبقاتی، بلکه همانا خود سلطه طبقاتی را می بایست از میان بردارد. کمون، شکل معین این جمهوری بود. (کلیات مارکس، انگلس - آلمانی - جلد ۱۷، صفحات ۳۳۶ و ۳۳۸ تا کیدات از من است)

دیده می شود که هر جا مارکس راجع به وظیفه کمون صحبت کرده، اعم

از اینکه اصطلاح درهم شکستن را برای "ماشین دولتی" یا "ماشین بوروکراتیک و نظامی"، یا قدرت دولتی" یا "بنای قدرت دولتی" و غیره بکار برده باشد، یک چیز واحد را مدنظر داشته است: درهم شکستن همانا خود سلطه طبقاتی" را. انکار این که منظور مارکس از درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، همانا درهم شکستن دولت بورژوازی، و نه تنها شکل استبدادی آن بوده است، انکار هسته اصلی کمونیسم علمی، تحریف آن و تنزل دادن مارکس به سطح یک "دمکرات انقلابی موقتی" است، کسه مبارزه هر روزی لیسرا را علیه استبداد و حکومت مطلقه و همچنین افزودن پارلمان به ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، درهم شکستن ماشین بوروکراتیک دولت جا می زند!

حال به لنین روکنیم! او می گوید:

"عبارت "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی"، بیان خلاصه ایست از درس عمده مارکسیسم در مورد وظایف پرولتاریا در استبداد انقلاب نسبت به دولت. و همین درس است که در نتیجه "تفسیر" کائوتسکیستی مارکسیسم که اکنون حکمرواست، نه تنها کلی فراموش گردیده، بلکه به تمام معنا تحریف شده است. ("دولت و انقلاب" - منتخبات یک حلدی فارسی ص ۳۰۵ تا کیدات از من است)

حالا شما سیاشید تفسیر لیبرالی رفیق بابا علی را از عبارت "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" در این جملات لنینی بگذارید و از خنده روده رشوید: سرگونی استبداد بورژوازی (و در ایران، سرگونی استبداد بنا بر تئوسنی مذهبی "ولایت فقیه"، یا به عبارت دیگر حکومت کاست روحانیت) درس عمده مارکسیسم در مورد وظایف پرولتاریا در انقلاب نسبت به دولت است! امانه، لنین هم به صراحت، می گوید عبارت مورد بحث، به وظیفه پرولتاریا "نسبت به دولت" مربوط است نه نمی گوید به "شکل استبدادی" دولت.

رفیق بابا علی با تعبیر "ماشین بوروکراتیک و نظامی" به شکل استبدادی "دولت بورژوازی، و تحریف شوریک اما سی در نظریه دولت مارکس مرتکب می شود. یکی اینکه علی رغم آنکه از افزوده شدن پارلمان به همین ماشین بوروکراتیک و نظامی در جمهوری دمکراتیک بورژوازی و از تلاش آن پنده خرده بورژوازی برای توأم کردن پارلمان و این ماشین بوروکراتیک و نظامی هم سخن می گوید، با تعریف و تعبیر "ماشین بوروکراتیک و نظامی" بعنوان "شکل استبدادی" دولت بورژوازی، این فکر را القا می کند که گوئی در شکل غیر استبدادی، در شکل دمکراتیک دولت بورژوازی، ماشین بوروکراتیک و نظامی وجود ندارد! این که این ماشین در قرون وسطی و در دوران استبداد به عرصه وجود گذاشته است یک چیز است، و اینکه گویا وجوه این ماشین حاکی از سطح پائینی از تکامل دولت بورژوازی است، چیز دیگری پیدایش دستگاه نظامی و بوروکراتیک در دوره استبداد دیک مطلب است، ویکی کردن آن با استبداد، مطلب دیگر دمکراتیک - ترین دولت بورژوازی هم سرور و کراسی ما فوق مردم، و بر ارتش جدا از مردم متکی است.

این موضوع را علاوه بر مارکس، لنین هم در "دولت و انقلاب" صراحت داده است. او می نویسد:

"قدرت متمرکز دولتی که از خصایص جامعه بورژوازی است، در دوره سقوط حکومت مطلقه پدید آمده است. از مهمترین مختصات این ماشین دولتی وجود دستگاه است: دستگاه اداری، و ارتش داری. ("منتخبات یک حلدی فارسی، صفحه ۵۲۷ تا کیدات از من است)

اندکی پس از این حلمات که به صریح ترین شکلی بر یگانگی مفهوم ماشین دولتی سورژوازی، و دستگاه های نظامی و اداری آن دلالت دارد، لنین همین یگانگی را در جوامع دمکراتیک بورژوازی که شکل پارلمانی حکومت (و نه استبداد و حکومت مطلقه) در آنها سقرار است یاد آور می شود.

وی می نویسد:

"ولی نظری کلی به تاریخ کشورهای پیشرو و در پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ سیافکنیم. خواهیم دید که همان پروسه، منتها کندتر متنوع تر و در صحنه ای پهناور تر در آن کشورها نیز بوقوع پیوسته است. یعنی از یک طرف "قدرت پارلمانی" چه در کشورهای جمهوری (فرانسه، آمریکا، سوئیس) چه در کشورهای پادشاهی. (انگلیس، تا اندازه ای آلمن، ایتالیا، کشورهای اسکاندیناوی و غیره) بوجود آمده و از طرف دیگر احزاب مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی برای رسیدن به قدرت مبارزه کرده اند و "غنیست" مناغل اداری را بدون اینکه در ارگان رژیم بورژوازی تغییری داده باشند تقسیم و تجدید نموده اند و بالاخره "قوه مجریه" و دستگاه اداری و نظامی این قوه تکمیل شده و تحکیم یافته است.

"جای هیچ تردیدی نیست که اینها بطور کلی مختصات عمومی تمام سیرتکامل تدریجی نوین دول سرمایه داری است..."

"ولی بویژه امپریالیسم که در دوران سرمایه باتکی، دوران انحسارهای عظیم سرمایه داری، دوران نشوونمای سرمایه داری

## خرده بورژوازی و

## "در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی"

حال که تحریف و منطقه رفیق با عالی در مورد ماشین بوروکراتیک نظامی دولت روشن شد، دوباره به سؤال وی برگردیم که می‌برد:

"آیا در کشور ما خرده بورژوازی آماده در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت به همراه پرولتاریا هست یا نه؟"

من به این سؤال دوحواب مشروط می‌دهم: جواب اول: شرط آنکه در این سؤال، عبارت "در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" (همانطور که مورد نظر رفیق با عالی است) با عبارت "ناسودی شکل استبدادی حکومت" عوض شود، و ملاحظه شود که نقیصه استبداد به معنی در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نیست؛ در این صورت، پاسخ من به یک چنین سؤال اصلاح شده‌ای، مثبت خواهد بود، چرا که معتقدم خرده بورژوازی ایران رو به مرز فریت مبارزه انقلابی با استبداد دارد.

جواب دوم: اگر در سؤال فوق، بجای عبارت "آماده در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت"، گذاشته شود: "آماده مبارزه انقلابی و قیام مسلحانه برای تسخیر ماشین بوروکراتیک نظامی دولت" است، پاسخ من به این سؤال، باز هم مثبت خواهد بود. قیام مسلحانه و تسخیر تمامی نهادهای نظامی و انتظامی و پلیسی؛ تسخیر ادارات حساس دولتی، از وزارتخانه‌ها و استانداری‌ها و ادارات محلی گرفته تا مراکز رادیو و تلویزیون و پست و مخابرات و غیره، ضرورت حتمی مبارزه انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. خرده بورژوازی ایران رو به مرز فریت تا این حد می‌تواند انقلابی باشد و پیش‌برود و قصدش آن است که ماشین تسخیر شده دولت را، دمکراتیزه کند و آن را در راه مقاصد و منافع خود یکبار اندازه.

در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت اگر در کار باشد، کار پس از تسخیر آن است. مقطع تسخیر این ماشین، دوره‌ای بازسازی یا در هم شکستن آن است. مبارزه برای بازسازی دمکراتیک، یا برای در هم شکستن این ماشین، در هر حال باید از قیام مسلحانه و تسخیر مراکز نظامی و اداری شروع شود، ولی تسخیر این مراکز، هیچ‌گونه به معنی در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نیست؛ تسخیر ماشین نظامی و اداری دولت، کاری است که در کلیه انقلابات توده‌ای بورژوازی نیز صورت گرفته است و همین تسخیر پیروزمندان است که مارکس آن را "دست به دست شدن" ماشین دولتی نامیده است. وقتی که مارکس به پرولتاریای پاریس توصیه می‌کرد ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت را در هم شکند، مثلاً او دست زدن به قیام مسلحانه و تسخیر ماشین نظامی بوروکراتیک دولت نبود، بلکه این بود که پس از تسخیر، با این ماشین چه باید کرد؟ یا عبارت دیگر برای چه باید تسخیر کرد؟ برای نگرانداختن آن در راه اهداف خود؟ مارکس می‌گفت: نه، برای در هم شکستن آن.

پس برای در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت (ماشین دولتی)، قیام مسلحانه پیروزمند، تسخیر ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت شرط لازم و مقدماتی است، اما شرط کافی و نهائی نیست. تسخیر پیروزمندان این ماشین، برای در هم شکستن رژیم سیاسی حاکم، کافی است؛ ولی برای در هم شکستن این ماشین کافی نیست.

در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، همانطور که به معنی تسخیر و تصاحب آن نیست، به معنی شکستن و خرد کردن تفنگچها و تانکها و سمانفن‌ها و تخریب و آتش زدن ساختمانها و آرشو و تجهیزات ادارات دولتی و شکستن و خرد کردن استخوان‌های هرچه نظامی و هرچه کارمند دولتی است، نیست. در هم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت، به معنی انحلال نیروهای مسلح جدا از مردم و جایگزینی آنها با نیروی توده‌های مسلح و الفناً نظام انتخاب ماورین و مقامات الفناً امتیازات و برداخت‌های ویژه است؛ جایگزینی آنها با نظام انتخاب ماورین و مقامات از بائین تا سیالاً قابل تعویض بودن آنها در هر لحظه توسط انتخاب کنندگان؛ و رساندن حقوق کلیه صاحبان مشاغل و مقامات در سراسر کشور، به سطح دستمزد یک کارگر است. درست همین جدائی نیروهای مسلح از توده‌های مردم، و همبستن بوروکراسی انتصابی بر خوداراز مزایا و حقوق بالا و غیر قابل کنترل و تعویض از جانب توده‌های مردم، و سرباری و سیادت آن بر مردم است که شاخص ماهوی دولت نوع بورژوازی است؛ و به همین دلیل است که با انحلال نیروهای مسلح جدا از مردم و جایگزینی آن با توده‌های مسلح، الفناً نظام سیادت ماورین دولتی بر توده‌های مردم و جایگزینی آن با ارگانهای خودحکومتی توده‌های مردم و نظام انتخاب مقامات و عزل آنها

انحصاری و انتقال به سرمایه‌داری انحصاری دولتی است نشان می‌دهد که چگونه "ماشین دولتی" بطور خارق‌العاده‌ای قدرت می‌گیرد و چگونه دستگاه اداری و نظامی آن مناسبت تشدید تحقیقات علیه پرولتاریا، خواه در کشورهای پادشاهی و خواه در آزادترین کشورهای جمهوری به رشدی سابقه‌ای می‌رسد. (همانجا صفحه ۵۲۸ تاکیدات از من است.)

آیا رفیق با عالی اینهمه را هرگز نخوانده، یا خوانیده و نفهمیده است که با تعبیر ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، به "استبداد"، این ایده سوسیال دمکراسی منطوق و لیبرالی را القای کند که گوئی آنجا که استبداد و حکومت مطلقه نیست، ماشین بوروکراتیک و نظامی هم نیست؟!

دومین تحریف نظری در تئوری دولت مارکس که رفیق با عالی در تعبیر تعبیر ماشین بوروکراتیک نظامی دولت به "استبداد" مرتکب شده است، جا جا کردن مفهوم "رژیم" یا "حکومت"؛ و به بیان فلسفی، "شکل" یا "محتوا" است. "حکومت"، عبارت است از سلطه و دستکاری یک طبقه سرطیفه دیگر. "دولت" سازمانی است (با ماشین و دستگاهی است) که به این دیکتاتوری و اراده طبقه مسلط راه اجرا درمی‌آورد.

دو نوع (با دو تئوری) دولت داریم: دولت نوع بورژوازی؛ و دولت نوع پرولتری (با دولت نوع کمون). این هر دو نوع دولت، در اینست که مجسری دیکتاتوری طبقه حاکم اند، از یک "جنس" اند، اما از لحاظ "نوع"، با هم تفاوت دارند. (۹) دولت نوع بورژوازی، سازمان حکومت (دیکتاتوری) اقلیت بر اکثریت است؛ و دولت نوع پرولتری (نوع کمون)، سازمان حکومت اکثریت بر اقلیت.

چه در دولت نوع بورژوازی، چه در دولت نوع پرولتری (نوع کمون) حاکمیت طبقه مسلط، به "شکل" های مختلفی ممکن است اعمال شود. شکل های سیاسی گوناگون اعمال دیکتاتوری طبقاتی، کوچکترین تغییری در دیکتاتوری بودن این حاکمیت ها نمی‌دهد. اصطلاح "رژیم" سیاسی، فقط بیانگر آن شکل معین و مشخصی است که دیکتاتوری طبقه مسلط در یک جامعه معین در قالب آن اعمال می‌شود. رژیم سلطنت مطلق، رژیم جمهوری دمکراتیک، رژیم سلطنتی-پارلمانی؛ رژیم بنی پارلمانی؛ رژیم فاشیستی؛ و کلاً رژیم‌های استبدادی و رژیم‌های دمکراتیک، همگی شکل‌های گوناگون طبقه طبقاتی و روش‌های مختلف سرکوب اکثریت توسط اقلیت توسط دولت نوع بورژوازی اند.

این موضوع، همچنانکه در دولت نوع بورژوازی، در دولت نوع پرولتری هم صادق است و شکل حکومت، به معنی رژیم سیاسی هرچه باشد (کمون؛ شور؛ مجلس خلق و غیره) مضمون آن، حاکمیت (دیکتاتوری) اکثریت است؛ و روشندگان بر اقلیت است؛ و روشندگان خواهد بود.

ماشین بوروکراتیک و نظامی، همانطور که اخیراً از لندن نقل کردم از مهمترین مختصات دولت بورژوازی است. اراده، یا دیکتاتوری طبقه حاکم در جامعه بورژوازی، از طریق نیروهای مسلح و ادارات اداری اعمال می‌شود و مشخصه عمومی این ماشین، جدائی قوای قهریه (اعم از ارتش، پلیس، "گارد ملی"، "سپاه پاسداران" سازمان امنیت، زندان و...) از توده مردم؛ و استقلال قوه قهریه (اعم از کابینه دولت، یعنی هیئت وزیران؛ و کلیه دستگاه‌های اداری و نهادهای اجرائی) از اراده توده مردم است. شاخص دولت نوع پرولتری (نوع کمون)، درست عکس دولت نوع بورژوازی است. قوای قهریه از خود توده‌های مسلح تشکیل می‌شود و قوای مقننه و اجرائی یکجا در دست توده‌های مردم، و نهادهای مقامات اجرائی، مستقیماً تابع اراده و رای توده‌های مردم اند.

فرق رژیم های سیاسی گوناگون دولت بورژوازی، در بودن یا نبودن ماشین بوروکراتیک و نظامی است، بلکه در سطح تکامل آن و شیوه استفاده از آن برای اعمال دیکتاتوری طبقه حاکم است.

رفیق با عالی با تفسیر "ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" به "استبداد بورژوازی"، مختصه ماهوی و عام دولت نوع بورژوازی را، به شکل خاصی از این دولت منحصر می‌کند و از این تحریف شوریک، نتیجه عملی که حاصل می‌شود این است که امروزه در انقلاب ما، و "در چهارچوب فعلی تکامل دولت بورژوازی در ایران (سنایار تیزم مذهبی)" در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، به ناپدید شدن شکل استبدادی حکومت محدود می‌شود و بطور مشخص، به ناپدید شدن بنی پارتمیزم مذهبی "ولایت فقیه"؛ و اگر قبول داریم که در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت پیش شرط انقلاب توده‌ای ما نیز هست، پس تحریف شوریک مذکور در استراتژی انقلاب خلقی ما به این صورت نتیجه می‌دهد که گویا ناپدید کردن استبداد بورژوازی (که هم اکنون در هیئت ولایت فقیه ظاهر شده است) پیش شرط این انقلاب خلقی است و نه "همانگونه سلطه طبقاتی"!

و درست پس از این لطافت و از هم گسیختگی است که خرده سوزواری به بازی سازی آن می پردازد. تا اینجا درست است؛ آنچه غلط و گمراه کننده است، این لطافت و صدمات به ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت و از هم گسیختگی بیچ و مهره های آن و احیای شکستن یکی دوندانه از چرخهای این هیولای عظیم را "درهم شکستن" و "تابودشدن" ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نام دادن است. به همان اندازه که سرنگونی رژیم استبدادی را "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت سوزواری" نامیدن، وزخمی و بی حس شدن "موقتی" ماراتمی را مرگ و "تابودی" آن پنداشتن گمراه کننده و خطرناک است. ماری که "موقتا" مرده باشد، ماری است که تبرده است! مارکس هرگز نه ازدو نوع و دو مرحله از درهم شکستن سخن گفته است (یکی، و ابتدا "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت سوزواری" به همسراه خرده سوزواری؛ و دومی که بعدها نویشتن خواهد رسید، "درهم شکستن ماشین دولتی سوزواری بطور کلی"، بدست پرولتاریا و نیمه پرولتاریا!)، و نه از درهم شکستن "موقتی"! "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" برای مارکس (و همانطور برای لنین) یک معنا بیشتر نداشته است؛ بنا بود کردن سلطه طبقاتی سوزواری، و بنا بود کردن تمامی زمینها و امکانات سازسازی آن (چه به شکل دمکراتیک و چه غیر دمکراتیک)؛ و این وظیفه ای نیست که خرده سوزواری در انجام آن با پرولتاریا دارای اراده مشترک باشد، باحتی آنطور که رفیق بااعلی مدعی است. علیرغم هدف متفاوتش با پرولتاریا، "خواهان" انجام آن باشد.

اما رفیق بااعلی این نظر را قبول ندارد. اومی گوید:

"... این اراده مشترک بنیاد واقعی انقلاب حقیقتا خلقی، یعنی انقلابی برپایه اراده مشترک کارگران باتوده خرده سوزواری است" ("نامه به یک...") (ص ۲۲)

"... شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده سوزواری، تابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت است." (همانجا)

"... یوبولیزم، البته تفاوت شکل استبدادی و شکل دمکراتیک دولت سوزواری را انکار می کند و مساره خرده سوزواری برعلیه شکل استبدادی دولت سوزواری و بمنظور درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت را بنا تابودی "قلعه مبتنی بر کار مزدوری" متراصف می پندارد، و این از گنج سیری اوست؛ کسه انجام یک وظیفه انقلابی - دمکراتیک را بعنوان یک وظیفه سوسیالیستی معرفی می کند، اما این نقطه قوت و هسته انقلابی یوبولیزم است که شرط اتحاد کارگران و خرده سوزواری را بنا تابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت می پندارد." (همانجا)

اما ماجرای درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی بعنوان پیش شرط هر انقلاب حقیقتا خلقی، که مارکس از آن سخن گفته چیست و رفیق بااعلی چگونه آنرا به گواهی نامه خرده سوزواری میانه، برای درهم شکستن ماشین دولت، تبدیل می کند!

این موضوع را مارکس در همان قسمتی از نامه به "کوکل مان" که در فصل پیشین آنرا را نقل کردم مطرح کرده و گفته بود:

"... تاوگر به آخرین فصل "هدم رومر" من نگاه کنی خواهی دید که من بعنوان اقدام بعدی انقلاب فرانسه اعلام می کنم، ماشین بوروکراتیک - نظامی، دیگر مثل آنچه تا بحال می شده، دست بست نشود، بلکه درهم شکسته شود، و این است پیش شرط هر انقلاب خلقی حقیقی در قاره..."

"خلق" کیست؟ و "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی" به چه معنی است؟ تا این دو روشن نشوند، اختلاف نظر ما روشن نخواهد شد.

رفیق بااعلی پاسخ خود را به این دو سؤال در پاراگراف زیر، از "نامه به یک..." (ص ۲۲) داده است:

"... علیرغم تفاوت در اهداف پرولتاریا و خرده سوزواری، هر دوی آنها در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده مشترک دارند و این اراده مشترک، بنیاد واقعی انقلاب حقیقتا خلقی، یعنی انقلابی برپایه اراده مشترک کارگران باتوده خرده سوزواری است. اما تکرار می کنم که خرده سوزواری نه خواهان آن است و نه می تواند

که ماشین دولتی سوزواری (یعنی دولت کامل شده سوزواری - جمهوری دمکراتیک) را درهم بشکند. این امریست که فقط از عهده دیکتاتوری

پرولتاریا سومی آید. به همین دلیل، لنین در دولت و انقلاب بسه معنای انقلاب حقیقتا خلقی و مسئله تفاوت برخورد پرولتاریا و خرده

سوزواری بویژه در مسئله پارلمانتاریسم اشاره می کند. و گاتوشکی هنگامی که هنوز انقلابی بود، یعنی به هنگام نگارش اثر مشهورش

"انقلاب اجتماعی" به این حقیقت اشاره کرد که در سالهای ۱۸۷۱

به بعد، اگر چه پرولتاریا در اروپا اکثریت جامعه را تشکیل نمیداد، اما خرده سوزواری هنوز برای طرح درخواست های خسود

توسط مردم که در هر لحظه اراده کنند، ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت سوزواری "درهم می شکند"، "خورد می شود"، "منهدم می شود"؛ و درست به همین دلیل است که حد کردن معنای "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت"، از "درهم شکستن ماشین دولتی سوزواری" موضوعیت ندارد، و معنای این هر دو، یکی است.

خرده سوزواری در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماده است پرولتاریا را تا قیام مسلحانه و تسخیر ماشین دولتی، همراهی کند؛ اما این راه مشترک، درست محض تسخیر شدن ماشین دولتی و سرنگونی رژیم، به سر دوراهی دمکراتیزه کردن، و با درهم شکستن ماشین دولتی می رسد. بر سر این دوراهی، خرده سوزواری میانمی سرخ را بسمت "اما مزاده پارلمان" کج می کند. خرده سوزواری میانمی در درهم شکستن استبداد شرکت می کند، اما آماده درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک سوزواری نیست. این نیمه پرولترها و تهیدستان اند که آماده اند به همراه پرولتاریا ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را درهم بشکند.

اما رفیق بااعلی نظر دیگری دارد. اومدعی است که خرده سوزواری علیرغم آنکه هدف یکسانی با پرولتاریا در کوسیدن این ماشین ندارد، و قصدش بازسازی آن است، ولی "می خواهد" آن را "تابود" کند؛ و "تابود می کند"؛ و "سپس" به بازسازی آن می پردازد!

"... خرده سوزواری آماده گی مبارزه انقلابی برای درهم شکستن دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت را دارد؛ و در این مورد با پرولتاریا

"اراده مشترک" دارد. سی تردید، در کوسیدن دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت هدف خرده سوزواری با هدف پرولتاریا یگانه نیست. خرده

سوزواری می خواهد این دستگاه سرکوبگر را تابود نماید تا پس آن را بازسازی کند و بیه ویژه آنرا به شیوه دمکراتیک یعنی از طریق

افزودن پارلمان و جمهوری آن را بازسازی کند... بنا بر این علیرغم تفاوت اهداف پرولتاریا و خرده سوزواری، هر دوی آنها در نابودی

دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده مشترک دارند..." ("نامه به یک...") (ص ۲۲) تاکیدات دوخطی از من است!

"... خرده سوزواری اگرچه نمی تواند نابودی ماشین دولتی سوزواری را بطور کلی انجام دهد، اما می تواند در چهارچوب فعلی

تکامل دولت سوزواری در ایران (بنایار تیزم مذهبی) با پرولتاریا در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده واحد داشته

باشد..." (همانجا - تاکید از من)

"... پس از نابودی این دستگاه بوروکراتیک - نظامی، خرده سوزواری برای "بازسازی دمکراتیک" این نهادها تلاش خواهد

کرده و در اینجا روند تجزیه لنین پرولتاریا و نیمه پرولتاریا از یکسوی، و سایر لایه های خرده سوزواری از سوی دیگر صورت خواهد گرفت."

(همانجا - تاکید از من)

رفیق بااعلی در نواری که به آن اشاره کردم نیز می گوید:

"بین درهم شکستن ماشین سوزواری و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بطور موقت، فرق هست. ماشین دولتی

سوزواری بطور کامل همان جمهوری پارلمان نیست که فقط بوروکراسی و ارتش را شامل نمیشد، بلکه نظام پارلمانی را هم شامل میشد که از جمله این نظام پارلمانی به تفکیک قوا متکیه. ماشین بوروکراسی

و ارتش را همیشه در یک انقلاب خلقی موقتا همراه با خرده سوزواری، توده خرده سوزواری شکست..." (تاکیدات از من)

از "دمکرات انقلابی" موقتی، اگر قرار باشد ماشین بوروکراتیک و نظامی را بشکند و نابود کند، "طبعاً نمی توان انتظار داشت که این ماشین کهنه و

زیبا شمش را آنطور که لنین در مورد دمکرات های انقلابی می گفت، درجهت "منافع اکثریت" توده ها، یعنی اکثریت استثمارشوندگان، و به "قاطع ترین

وسی امان ترین شیوه ها درهم بشکند" بلکه همینقدر می توان توقع داشت که آن را فقط در "چهارچوب فعلی تکامل سوزواری در ایران (بنایار تیزم

مذهبی" و "موقتا" درهم بشکند." و "تابود" کند!

اما آیا "درهم شکستن" موقتی چیزی بجز درهم شکستن، و "تابود" کردن موقتی چیزی بجز نابود نکردن است؟! "درهم شکستن و نابود کردن"

موقتی البته بی معنا و غیر واقعی نیست و آن در حقیقت یک تعبیر نادقیق و اغراق آمیز از وضعیت گرختی، فلج شدگی، آشفتنگی و از هم گسیختگی

شیرازه امور، بروز طغیان و نافرمانی در سطوح پائینی و هزیمت فرماندهان ووزرا و مدیران و سران در نیروهای انتظامی و سازمان اداری دولت، است

که در جریان قیام مسلحانه و نبرد برای تسخیر این ماشین، به این یا آن درجه پیش می آید. خرده سوزواری برای دمکراتیزه کردن ماشین دولتی، مجبور است آن را ابتدا تسخیر کند و لطمه خوردن و از هم گسیختن این دستگاه در نبرد و گشاکش برای "دست به دست شدن"، طبیعی و حتمی است؛



بنای جامعه نوییتی به سنگ خود بحای جامعه منهدم شونده بود باسی گذارده اند." ( همانجا شاکیدات دوخطی از من است)

اگر در انقلاب بورژوا دیمکراتیک روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ توده خلق و اکثریت آن، عبارت از " ژرف ترین قشرهای باثینی " جامعه " بوده است که پششان در زیر ستم و استثمار دوتاشده بود" و هدف این اکثریت از درهم شکستن و انهدام جامعه کهن، بنای جامعه نوییتی بود؛ به عقیده رفیق باا علی، در انتهای قرن بیستم؛ در عصرگذار از سرمایه داری بسه سوسیالیسم؛ در کشور سرمایه داری ایران یاد دولت سوزوواشی، انقلاب حقیقتا خلقی که مضمون آن وظیفه آن اساساً سرمایه داری است ( وحصل مسائل معوقه دیمکراتیک را هم برعهده دارد)، یک " انقلاب کارگری - خرده بورژواشی " است، آنچه خرده بورژوازی میانی! و " شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، نابودی دستگاه بوروکراتیک نظامی دولت است؛ خرده بورژوازی میانی! " جامعه نویین " بحای " جامعه منهدم شونده " نیست، بلکه " بازسازی " آن است؛ خرده بورژوازی که " آماده است تا" ماشین تضییقات " یعنی پلیس، ارتش، بوروکراسی و پارلمان را علیه پرولتاریا و احزاب آن بکار گیرد ( باا علی - " نامه سه ... " ص ۲۲ )، و " علی رغم " این هدف متضاد و ضدکاری، درهم شکستن این ماشین " شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی " میانی است!!

لنین در ادامه توضیحات خود می نویسد:

" در هیچیک از کشورهای قسمت قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمی داد انقلاب " خلقی " یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط می توانست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربر گیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که " خلق " را تشکیل می دادند. دو طبقه نامبرده را این موضوع متحد می سازد که هر دو آنها به توسط " ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی " در معرض ستم، فشا و استثمار قرار گرفته اند. خورد کردن این ماشین و درهم شکستن آن - این است آنچه که منافع واقعی " خلقی "، منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را در بر دارد. این است " شرط مقدماتی " اتحاد آزادانه دهقانان تهی دست با پرولتاریا و بدون جنبش اتحادی دیمکراسی با پیدارنوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است "

می بینیم که در این قسمت هم لنین بطور مشخص، از " اکثریت دهقانان " صحبت می کند و درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولست را پیش شرط " اتحاد آزادانه دهقانان تهی دست با پرولتاریا " می نامد، و نه شرط نخستین و مقدم " اتحاد کارگران با خرده بورژوازی " میانی! فراموش نکنیم که اگر چه دهقان در مقوله " خرده بورژوا " می گنجد، اما میان خرده بورژوازی دهقانی با صنعتی، و خرده بورژوای روستایی با شهری تفاوت های مهمی هست، در یکی از فصول پیشین اشاره کرده ام که مارکسیسم، خرده مالکی روستایی را مترقی تر از بزرگ مالکی فئودالی می داند، ولی خرده مالکی در صنعت را ارتجاعی تر از مالکیت بزرگ صنعتی بحساب می آورد و از این رو، جایی که حمایت از مبارزه دهقان با ملاکان بزرگ فئودال را وظیفه حتمی خود می داند، پشتیبانی از مبارزه خرده تولید کننده با تولید بزرگ را مطلقاً وظیفه خود نمی شناسد. اما فقط این نیست. رابطه خرده بورژوازی شهری و روستایی با ماشین و بوروکراتیک دولت هم یکسان نیست. وابستگی خرده بورژوای میانی شهری به این ماشین، به مراتب بیشتر از دهقانان میانه حال است. دهقان میانه حال اگر مثلاً برای ارتش سرباز وظیفه تا مین کند و آن را ضربه ای بر نیروی کار خود توسط دولت تلقی می کند و از آن بیزار است؛ اگر این ماشین را تنها در حوض زورگویی و باج ستانی ژاندارم و کدخدای بخشدار و بانسک و غیره لمس می کند، بخش وسیعی از خرده بورژوازی میانی شهر، در تنگنای این ماشین نان می بزد. قسمت اعظم پرسنل ثابت ارتش و پلیس (کادر درجه دار و افسران جز) و انبوهی از کارمندان میان رتبه ادارات - دولتی را همین لایه میانی خرده بورژوازی شهری تشکیل می دهد و بخاطر سیر تا مین نسبی زندگی اش توسط این دستگاه و وابستگی اش به آن، در تقابل تعرض به این دستگاه، بشدت محافظه کار است و حتی واکنش ارتجاعی از خود بروز می دهد. برای خرده تولیدکنندگان صنعتی ( پیش - و رایج و خرده توزیع کنندگان (کسه) نیز این ماشین هر مزاحمت و درگیری که ایجاد کند، به " حفظ امنیت " می رزد. خرده بورژوازی میانی سهمس راه خرده بورژوازی مرفه، در بقای این ماشین خود را ذی نفخ می داند - بسد و فقط خواستار روغنکاری " دیمکراتیک " آن است. این اساساً دهقانان فقیر و لایه باثینی و تهیدست خرده بورژوازی هستند که ظرفیت همراهی پرولتاریا در درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی را دارند؛ درهم

مستای قانونی نیافته بود و پرولتاریا به اضافه خرده بورژوازی می توانستند رژیمهای موجود را واژگون کنند. اومی گوید که - بسیمارک در سالیهای پیش از کمون، هراس اصلی اش نه پرولتاریا که اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی بوده که هنوز بنای قانونی برای طرح مطالباتش نیافته بود و در صورت اتحاد با پرولتاریا، اکثریتی را تشکیل می داد که می توانست مستای دولتهای موجود وقت را بشکند. بدین لحاظ انقلاب آن دوره در اروپا، نظیر امروز در ایران یک انقلاب کارگری - خرده بورژواشی یا انقلاب حقیقتاً خلقی بود. شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت است. بدین ترتیب خرده بورژوازی اگر چه نمی تواند نابودی ماشین دولت بورژواشی را بطور کلی انجام دهد، اما می تواند در چهارچوب فعلی تکامل دولت بورژواشی در ایران ( بنا بر تیزم مذهبی ) با پرولتاریا در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده واحد داشته باشند...

من این پاراگراف طولانی را که در فصول پیشین حملاتی از آن رانقل کرده بودم، بیکجا آورده ام، چون پاسخ رفیق باا علی به ترکیب خلق و مفهومی درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت، با وضوح کامل در آن داده شده است. اومی گوید درهم شکستن این ماشین به معنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی نیست، بلکه به معنی " واژگون کردن رژیمهای " دولت کامل شده بورژوازی ( و در ایران امروز " بنا بر تیزم مذهبی " ) است، و " انقلاب خلقی حقیقی " و همینطور انقلاب امروز ایران " یک انقلاب کارگری - خرده بورژواشی " است.

رفیق باا علی در همین پاراگراف، در ارتباط با اینکه درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی امریست که فقط از عهده دیکتاتور پرولتاریا سومی آید، می گوید که " بهمین دلیل، لنین در دولت و انقلاب به معنای انقلاب حقیقتاً خلقی و مسئله تفاوت پرولتاریا و خرده سوزووازی در مسئله پارلمانتاریسم اشاره می کند، اما رفیق باا علی هیچ صلاح نمی داند به این " اشاره " لنین اشاره بکند؛ چرا؟ چون لنین در دولت و انقلاب، زمانی که در مورد انقلاب حقیقی خلقی صحبت می کند، و از لزوم درهم شکستن ستمی می گوید و آشکارا درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت را به معنای درهم شکستن ماشین دولتی بکار می برد، و با نیا ساز هم آشکارا توده خلق را در انقلاب خلقی و جایی که پرولتاریا به تنهایی اکثریت جمعیت را تشکیل نمی دهد، اقشار باثینی؛ استثمار شونده گان و دهقانان تهیدست می نامد؛ و نه بقول رفیق باا علی " توده خرده بورژوازی ". لنین در دولت و انقلاب، بس از نقل نامه ما مارکس به " کوکل مان "، دو نکته جالب توجه در آن را توضیح می دهد. یک نکته آنست که مارکس از " انقلاب خلقی " حرف زده است؛ و دوم اینست که ضرورت درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را به " قاره (۱۰) محدود کرده است. در توضیح برای نکته اخیر، لنین یادآوری می کند که در ۱۸۷۱ که مارکس " هجم سوم " را می نوشت، انگلستان یک کشور سرمایه داری بود ولی در آن دستگاه ارتشی و تادرجه زیادی بوروکراسی یافت نمی شد، با این جهت مفهوم بود که چرا مارکس نتیجه گیری خود را به قاره محدود می کرد و برای انگلستان، انقلاب خلقی بدون شرط درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک را، استثنا قائل می شد. لنین می گوید که آن دوران سپری شده، هم انگلستان و هم امریکا - که زمانی به لحاظ فقدان دستگاه ارتشی و بوروکراسی، نمونه بودند - صاحب این ماشین شده اند.

اومی نویسد:

" اکنون خواه در انگلستان و خواه در امریکا، " شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی " عبارت است از درهم شکستن و انهدام " ماشین دولتی حاضر و آماده " ( همان ماشینی که در سالیهای ۱۹۱۴-۱۹۱۷ در ایین دو کشور بحد کمال " اروپائی " یعنی کمال عمومی امپریالیستی خود رسیده است. ) ( دولت و انقلاب، منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۵۳ )

می بینیم که لنین دارد همان جملات مارکس را توضیح می دهد که در آن، مارکس اصطلاح " درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی " را بکار برده و آن را پیش شرط هر انقلاب خلقی در قاره نامیده است، و خود لنین از آن با اصطلاح " درهم شکستن و انهدام " ماشین دولتی حاضر و آماده " ( که این هم اصطلاح خود مارکس است ) با دمی کند و فرقی بین آن دو قائل نیست. لنین بس به توضیح نکته دیگر پرداخته، " انقلاب خلقی " واقعی " را معنی می کند. لنین انقلاب بورژواشی ( دیمکراتیک )

۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس را مثال آورده می نویسد که این انقلاب

" بدون شک انقلاب " خلقی واقعی " بود زیرا توده خلق، اکثریت آن، یعنی ژرف ترین قشرهای باثینی " جامعه که پششان در زیر فشار ستم و استثمار دوتاشده بود، مستقلاً برآمدگی کردند و در تمام جریان انقلاب به روشنان خواست های خود و تلاش های خود را که هدفش

شرکت مسی کند و بنا برولتاریا در اجرای برنامۀ استقلالیه اراده واحداعمال می کند و "سین" مبارزه برای سازمانی دستخده سوروکراتیک... نظامی دولت و افزودن پارلمان بر آن را آغاز می کند؛  
بیش از تمرکز روی مسئله قدرت شورائی، بگذارید توجه شمارا به استدلال رفیق بابا علی در این مورد جلب کنم که خرده سوروزوی حرا "طیرغم" آنکه در "درهم شکستن" دستگاه نظامی و سوروکراتیک دولت "هدف" متضادی باهدف پرولتاریا دارد و خواهان بناکردن حکومت شورائی نیست، از چارچوب نظم سوروزوئی فراتر می رود" به تاسیس قدرت شورائی اقدام می کند". اومی نویسد:

"... خرده سوروزوی می تواند بهنگام اوکگیری واعظامبارزه انقلابیه علیه دستگاه سوروکراتیک... نظام، دولت، موقتا از محدودۀ نظم سوروزوئی فراتر رفته و حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی، یعنی قدرتی که فراتر از نظم سوروزوئی نیست اقدام نماید..." ("نامه به یک... ص ۲۵ تا کید دوغلی ازمن است)

اولاً، این که چگونه می توان با "اقدام به تاسیس قدرت نوع شورائی"، "هدف" سازسازی ماشین سوروکراتیک... نظامی و افزودن پارلمان بر آن را "تضمین" کرد، معاشی است بزرگ!  
ثانیاً، اگر از این منطق حرکت کنیم که چون خرده سوروزوئی خواهان "تضمین" مطالبات حداقل خود است، پس به تاسیس قدرت نوع شورائی اقدام کنی کند و همین تلاش برای "تضمین مطالبات حداقل خود" است که حضور خرده سوروزوئی میانی در ترکیب طبقاتی حکومت شورائی و اراده واحد میان او و پرولتاریا را ضروری می سازد و توجیه می کند، آنکه نگاه باین سؤال مواجه می شویم که: آیا فقط خرده سوروزوئی (میانی) است که در مبارزه علیه شکل استبدادی دولت "مطالبات حداقل خود" را دارد؟ آیا فقط اوست که خواهان "تضمین" مطالبات حداقل خود در این مبارزه است؟ آزادی های سیاسی عمومی ترین درخواست در انقلاب ایران است که دامنه تقاضا برای آن، به کارگران و تهیدستان و خرده سوروزوئی میانی محدود نمی شود. در سایه استبداد بسیار فرآگیری که آزادی عقیده در انگلستان را هم "محکوم به اعدام" می کند، و آزادی بیان را برای "قائم مقام رهبری" هم تحمل نمی کند؛ امید امام و امت "راه بخاطر زبان درازی" "تعزیر" می کند؛ در سایه یک چنین رژیم میانی نه فقط آزادی های سیاسی برای طبقات پائینی میانی بلکه برای سوروزوئی بزرگ هم وجود ندارد. در این رژیم، حتی آنانی که اجازه حرف زدن دارند، حق اندیشیدن ندارند و فقط مجازند اندیشه های مهر خورده را سر زبان آورند. در خاکمیت حسن رژیم، آزادی وجدان و حق اعتقاد، حق بیان، حق داشتن حزب و روزنامه، مطالبات حداقل مطلقاً همه طبقات، اقشار و لایه های اجتماعی است که از این حقوق محروم گشته اند. این ها، نه فقط جزو مطالبات حداقل طبقه کارگر، بلکه مطالبات مشترک و عمومی همه اپوزیسیون بیرونی و درونی "ولایت مطلقه فقیه" است. تفاوت در این است که ما خواهان سید و شرط بودن این آزادی ها هستیم؛ آنها باین قید و شرط خواهان آنند که متمسول طبقه کارگر، کمونیست ها، "هرج و مرج طلبان"، "فانون شکنان"، "بی دستان" و غیره و غیره نشود. از خرده سوروزوئی میانی گرفته تا مرفه؛ از بورژوازی متوسط گرفته تا بزرگ؛ از لیبرال طرفدار جمهوری اسلامی گرفته تا لیبرال لائیک؛ از جمهوری خواه گرفته تا سلطنت طلب، و حتی طرفداران ولایت مطلقه رجوی، همه و همه و هر یک در چارچوب اهداف طبقاتی و منافعی گروهی خود، در مطالبات همگام. همچون آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات و احزاب، ذی نفوذ و شریک اند، و همگی بی استثنا و بدون تردید خواهان "تضمین" این "مطالبات حداقل خود" هستند. حال که برخلاف حکومت های مطلوب و موعود آنان، جمهوری دمکراتیک خلق شعار آزادی بی قید و شرط سیاسی را سر برچم و فرمهای دمکراتیک خود نوشته است، چرا آنان هم مثل خرده سوروزوئی میانی رفیق بابا علی "موقتا از محدودۀ نظم سوروزوئی فراتر" نروند و "حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی، اقدام" ننمایند؟ چرا آنها هم مثل خرده سوروزوئی موقتا "دمکرات انقلابیه" رفیق بابا علی "که حاضر است برای تحقق مطالبات حداقل خود" به مبارزه در محدودۀ ای فراتر از چهارچوب نظم سوروزوئی بپردازد و از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم برای "تحقق مطالبات حداقل خود"، حاضر به فراتر رفتن "موقتی" از چهارچوب سوروزوئی، و نبراسیدن "موقتی" از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نباشند، و "موقتا" دمکرات انقلابیه به حساب نیایند؟! رفیق بابا علی مدام زیر عسارت "مطالبات حداقل خود" خط تا کسب می کشد، تا بایشان اتهام را از خود دفع کند که معتقدات خرده سوروزوئی از هدف های خود فراتر می رود. او باین خط تا کید می خواهد

شکستن این ماشین بیش شرط اتحاد داوطلبانه تهیدستان شهروستانا پرولتاریا در انقلاب حقیقتاً خلقی است، و نه بیش شرط "اتحاد کارگران با خرده سوروزوئی". لنین در همان "دولت و انقلاب" تذکر می دهد:  
"بویژه این خرده سوروزوئی است که بطور عمدۀ به توسط این دستگاه سوی سوروزوئی بزرگ جلب می گردد و تابع وی می شود..."  
(منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۵۲۷)

امار رفیق بابا علی اینهمه را در دولت و انقلاب لنین دور می زند و حتی اشاره ای به آنها نمی کند؛ چون همانطور که دیدیم، در گفتار لنین نه چیزی در انطاق با تحریف رفیق بابا علی از درهم شکستن ماشین سوروکراتیک و نظامی می توان سراغ کرد، و نه در اینکه این درهم شکستن، بیش شرط اتحاد کارگران و خرده سوروزوئی میانی باشد. بلکه لنین در جهاتی صراحت دارد که نقل قول از آنها به صلاح رفیق بابا علی نیست و او ترحیح می دهد حاجا در بین پیغمبران به یاد "جرجیس" بیفتد و گاوئسکی را شاهد بگیرد - سی آنکه اقلاً به نقل قول مستند و ارائه مرجع بپردازد، تا محبت با سقم نظراتی که به او نسبت می دهد قابل کنترل باشد؛ رفیق بابا علی - همانطور که قبلاً نشان دادم - اتحاد حکومتی با خرده سوروزوئی را اصل غیر قابل تردید خود قرار داده است و در برخورد با هر اصل یا هر مسئله دیگری از این "اصل" حرکت می کند و آن را به صورتی تفسیر می کند و برای مسائل راه حلی ارائه می دهد که اصل حق حاکمیت خرده سوروزوئی، نقض شود. این روش، در برخورد با انقلاب حقیقتاً خلقی و درهم شکسته شدن ماشین دولتی نیز مصداق داشته است. او از این فرض (یا بهتر است بگویم پیش فرض) حرکت می کند که خرده سوروزوئی میانی باید به قدرت حاکمه ارتقا پیدا کند، پس انقلاب خلقی این سران را "انقلاب کارگری" - خرده سوروزوئی" نامیده، درهم شکستن ماشین نظامی و سوروکراتیک دولت بورژوازی را به سطح درهم کوبیدن شکل استبدادی دولت تنزل می دهد.

و اما اینکه آشفته فکری بوبولیسیم در کجاست و رفیق بابا علی به چه شکل از آن مرست، باید بگویم که نقطه قوت بوبولیسیم انقلابیه درست در همان نخواست که رفیق بابا علی آن را آشفته فکری و اغتشاش می نامد؛ هسته صحیح مارکسیستی در اندیشه بوبولیسیت های انقلابیه همانا این است که درهم شکستن ماشین سوروکراتیک و نظامی دولت را به سرنگونی شکل استبدادی دولت تعبیر نمی کنند و آن را به معنای درست آن یعنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و "کوبیدن برقلعه مستنی سرکار مزدوری" می فهمند؛ اما آشفته فکری بوبولیسیتی آنها در این است که چنین وظیفه ای را که تنها از اتحاد کارگران و تهیدستان ساخته است، شرط نخستین و مقدم اتحاد پرولتاریا با خرده سوروزوئی میانی قرار می دهند؛ یعنی خرده سوروزوئی میانی را اولاً در جگرک زحمتکشان می دانند، و ثانیاً متحد طبیعی پرولتاریا در امر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی. فرق رفیق بابا علی با بوبولیسیت ها در این است که مثل آنها، خرده سوروزوئی را در انهدام ماشین دولتی بورژوازی شرکت نمی دهد؛ بلکه انهدام ماشین دولتی بورژوازی را از برنامه انقلاب حقیقی خلقی حذف می کند، رفیق بابا علی در وظایف و اهداف انقلاب حقیقی ایران "تخفیف می دهد" تا از این طریق خرده سوروزوئی را بعنوان "مشتری" جلب کند؛ اگر تلاش عت بوبولیسیت های انقلابیه برای "هل دادن" خرده سوروزوئی میانی سوی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، را دیگالیم - تهیدستان را بیان می کند که میل دارند خرده سوروزوئی را به همراهی با خود تشویق کنند، نظر رفیق بابا علی، در تحلیل نهائی تردید و تنزل و تمایل لیبرالی خرده سوروزوئی میانی را بیان می کند که سعی دارد به هر ترتیب شده، تهیدستان را با خود همراهی کند و از رفتن به دنبال پرولتاریا بازماند.

## خرده سوروزوئی

### چرا از نظم معمول بورژوازیی فراتر می رود؟

رفیق بابا علی می گوید خرده سوروزوئی (میانی) سوسیالیست نیست؛ سرمایه شکن نیست؛ ماشین دولتی را هم نمی شکند؛ او "دستگاه نظامی سوروکراتیک دولت" را "موقتا نابود" می کند تا "سین" آن را "بسیه ای دمکراتیک، یعنی از طریق افزودن پارلمان و جمهوری با سازای کند". ولی از طرف دیگر، رفیق بابا علی مدعی می شود که همین خرده سوروزوئی که برای افزودن پارلمان به دستگاه نظامی - سوروکراتیک دولت مبارزه می کند، در عین حال برای تاسیس قدرت شورائی هم مبارزه می کند؛ یا بهتر است بگویم: اول برای تاسیس قدرت شورائی مبارزه می کند و به تاسیس آن اقدام می کند؛ بعد در این حکومت شورائی

بگوید که خرده بورژوازی از هدف‌های خود فراتر نمی رود، بلکه فقط " برای تحقق و تضمین " برنامه حداقل خود فراتر می رود و قدرت نوع شورائی تأسیس میکند. اما این تأکیدات، بهیچوجه این تناقض را حاصل نمیکنند که خرده بورژوازی شی که از مطالبات حداقل خود فراتر نمی رود، چگونه از مطالبه حداکثر خود که سازسازی ماشین نظامی شورویکراتیکست دولت و تاسیس پارلمان است، فراتر می رود، این ماشین را "موقتاً" نامید می کند و به تاسیس قدرت شورائی اقدام میکند و در اجرای برنامه انتقال به سوسیالیسم با برولتاریا صاحب اراده واحد میشود!

هر انقلاب را دیکال توده ای، چون رادیکال است و بیویژه هر اندازه که نقطه اوج خود نزدیکتر شود، همه طبقات و احزابی را که در برابر برژیم حاکم صف آرائی کرده اند، یک قدم به سمت "چپ" (چپ نسبت به آنچه در آستانه انقلاب بوده اند)، و یک پله بسوی رادیکال شدن (لااقل در شعارها و وعده های توخالی و عوام فریبانه شان) سوق می دهد. ما همین پدیده را بطور واضح، در انقلاب ۵۷ دیدیم که چگونه وقتی انقلاب شدت و اوج گرفت، بخشی از بورژوازی ایران که در ابتدا " باخبر و احتیاط شعار " شناسه سلطنت کند، نه حکومت " راز مژه می کرد، " جمهوریخواه " شناسه " یعنی احمدها " بی حیره خوار، " روزه سیاسی " گرفتند؛ بختیار، ساواک را منحل کرد و... انقلاب، در سطح عمومی، همه را، حتی محافظه کاران را که فرزندان خود را سابقاً از خواندن کتاب و مداخله در سیاست منع می کردند، سیاسی و " انقلابی " کرد. کسانی که قتلحرات نداشتند به پاسبان محصل چپ نگاه کنند، در خانه های خود راه روی زخمی های تظاهرات بنام می گذاشتند، بنا هاشان می دادند، با نمانشان می کردند، و فرارشان می دادند. در انقلاب حقیقتاً توده ای، اکثر طبقات و احزاب، اگر نه همه از نظم بورژوازی، لااقل از نظم استبدادی، از نظم اختناق و نظم " قانونی " فراتر می روند، و برخی هم از نظم بورژوازی و از مطالبات بورژوازی فراتر می روند.

توضیح علت این امر در مورد طبقات میانی ( و بالائی ) بدینصورت که چون می خواهند مطالبات حداقل خود را متحقق سازند و تضمین کنند از حدود خود فراتر می روند، نادرست و گمراه کننده است. فراتر رفتن آنها از چارچوبهای خود، ناو طلبانه صورت نمی گیرد، بلکه تحمیلی می شود. آنها خودشان با میل و تصمیم خودشان فراتر نمی روند، بلکه فراتر رانده می شوند. معنی فراتر رفتن " علیرغم هدف " های خود، و سبب " موقتی " بودن آن و بازگشت کردن بعضی اوقات شبانقلاب، چیزی سحر این نیست که این فراتر رفتن، از روی حساب و تصمیم و داوطلبانه نیست، علیرغم خواست و علیرغم اراده است. رفیق بابا علی می گوید:

" بیویولیتسها، البته این خصلت موقتی انقلابگیری خورده بورژوازی و دلیل با علت و مضمون بروز آن را ( که اساساً در ارتباط با مطالبات حداقل است ) درک نمی کنند و کمونیست ها در نقد ایده هستی آنها محق هستند که برابر جنبه موقتی انقلابگیری خرده بورژوازی، امکان رحمت آن و خصلت متزلزل آن با فشاری نمایند... اما لبرالها رفرمیستها، همین توانائی خرده بورژوازی در امر ایجاد قدرت شورائی ( و لوموقت ) در دوره اعتلای انقلابی و سهنگام مبارزه برای ناسودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت را منکر می شوند... " ( نامه به یک ... ص ۲۵ )

و رفیق بابا علی درک می کند که همین " خصلت موقتی "، " رجعت " پذیر و خصلت " متزلزل " معنای حزب ندارد که آن " توانائی " که رفیق بابا علی برایش بازار گرمی می کند، توانائی نیست، رانده شدن یا گمانده شدن تحت فشار است؛ فشار ناشی از " اعتلای انقلابی ".

این، انقلاب دمکراتیک است که از هدف های بورژوازی خود فراتر می رود، و نه طبقات و احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی. اعتلای انقلابی، مسدود جنش، کل جامعه را بالا می کشد. اگر قایق خرده بورژوازی میانسی " متزلزل " و " رجعت " پذیر هم " علیرغم " خودش و اهدافش به بالا پرتاب می شود، از فشار اعباق است؛ فشار از پائین است. وقتی می گویم این طبقات و احزاب میانی نیستند که از اهدافشان فراتر می روند، بلکه انقلاب است که از اهداف آنها فراتر می رود، به این معناست که نیروهای محرکه اصلی، انقلابی ترین و رادیکال ترین نیروها که انقلاب را می آفرینند و آن رابه جلومی رانند و موتور انقلاب هستند، مطالباتی فراتر از مطالبات طبقات میانی و بالائی دارند. زباده خواه تراز آنها هستند و محافظه کاری و متزلزل آنها را هم ندارند. پس با شور و قاطعیت و بیگیری و بصورت رادیکال مبارزه می کنند، آنان برای دستیابی به حداقل های خود، تاگزیرند از حداقل های طبقات میانی و بالائی فراتر روند. این طبقات میانی و بالائی نیستند که " علیرغم اهدافشان"، ولی محض تحقق و تضمین آنها موقتاً از اهدافشان فراتر می روند. بلکه این بیگیری و رادیکالیسم نیروهای محرکه و موتور انقلاب است که با رفتن از بی اهداف طبقات استثماری شده

و محروم و تحت ستم، انقلاب را دنبال اهداف خود می کشند و آن را علی رغم طبقات میانی و بالائی، از اهداف آنها فراتر می برند.

یک مارکسیست نمی تواند این موضوع را طور دیگری توضیح دهد. مثلاً وقتی انگلس حملات زیر را می نوشت:

" بورژوازی برای اینکه بتواند حتی شمره های بیروزی آن زمان راه حیب سزند، لازم بود که انقلاب از هدف های خود فراتر رود...

درست مانند ۱۷۹۳ در فرانسه و ۱۸۴۸ در آلمان، به نظری آید که واقعا این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوازی است " (آنتی دوریت)

مثل رفیق بابا علی نظرش این نبود که بورژوازی برای حیب زدن شمره های بیروزی ( " تحقق " و " تضمین " مطالبات خود ) از اهداف خود، " علیرغم " اهداف خود، فراتر می رفت. او خیلی روشن گفته است که بدین منظور لازم بود که " انقلاب از هدف های خود فراتر رود ". انقلاب دمکراتیک راه اگر واقعا انقلاب توده ای باشد فقط برولتاریا و پائین ترین و تهیدست - مطالبات بورژوا دمکراتیک فراتر برند و این ایده، که گویا این خود طبقات بورژوا یا خرده بورژوا هستند که برای " تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود"، از مطالبات و اهداف خود، فراتر می روند، یک نظریه انتقالی رویزیونیستی - بیویولیتسها است که نه با مارکسیسم قریب است، دارد، و نه با تجربه هیچکاز انقلابات توده ای.

اما سهرحال، این نظریه، یکی از دلایل چندگانه ای است که رفیق بابا علی زنجیره آنها را بنام لنین و انگلس و کاشوتسکی و غیره ردیف کرده است تا هر طور شده خرده بورژوازی راه توسط آن به پای برولتاریا سندهد. این نظریات که گویا خرده بورژوازی میانی بمنظور " تضمین " مطالبات حداقل خود " حاضرات از نظم بورژوازی فراتر رود؛ به تاسیس قدرت شورائی اقدام کند، در اجرای برنامه انتقال به سوسیالیسم با برولتاریا اراده و اجد داشته باشد، و از رفتن به سوی سوسیالیسم نمی هراسد، پس دمکرات انقلابی است و غیره، همه در خدمت یک چیزاند: " تحقق " و " تضمین " حاکمیت خرده بورژوازی.

رفیق بابا علی معتقد است که خرده بورژوازی باید برای تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود، در قدرت شورائی، در حکومت هایگزین جمهوری اسلامی، یعنی در جمهوری دمکراتیک خلق ( که طبق تعریف مورد پذیرش ما و رفیق بابا علی، دولتی است که گذار بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم را پایه عملی کند ) شرکت داشته باشد. این اصرار رفیق بابا علی برای چیست؟ چرا برای " تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود بورژوازی، حضور و نظارت ( و در معنای واقعی ) دیکتاتوری خود خرده بورژوازی " ( اراده واحد ) در حکومت ضرورت می یابد؟ مگر این یکی از اصول مورد توافق مانیده است که بیروزی قطعی ( " تضمین " ) انقلاب دمکراتیک، از طریق تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی ممکن است؟ مگر ما همواره نگفته ایم که راه ما، راه اکثر است؟ مگر ما همواره این تنها حکم مارکسیستی را که لنین بیویژه با تجربه اکثر آن را غنی کرده است پایه خط مشی خود قرار نداده ایم که: " اصلاحات بورژوا دمکراتیک، محصول فرعی انقلاب پرولتری، یعنی سوسیالیستی است... نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول می یابد. انقلاب دوم، مسائل انقلاب اول را در حریان عمل حل می کند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می نماید. " ( ۱۲ )

ونگنه همینجاست. رفیق بابا علی زیرهمه ایها زده است. او نسه اصلاحات بورژوا دمکراتیک را وظایف فرعی انقلاب ما می داند، نه معتقد است که انقلاب سوسیالیستی است که باید بر سر راه خود و در حریان عمل، مطالبات بورژوا دمکراتیک را متحقق و تضمین کند. و در این باره در دو مین نواری که پس از اخراج، در باره جمهوری دمکراتیک خلق بر کرده است برای تعیین جایگاه خرده بورژوازی در استراتژی انقلاب ما، به این امر که ما خرده بورژوازی را در ارتباط با مطالبات بورژوا دمکراتیک ( سئابه وظایف معوقه انقلاب اجتماعی ایران ) در استراتژی و تاکتیک خود در نظر می گیریم؛ به این که ما مطالبات بورژوا دمکراتیک را وظایف فرعی این انقلاب می دانیم، اعتراض می کند. این سخنان او در ابتدای رویه دوم نوار است و در نسخه ای که بدست من رسیده است شروع صحبت ضبط نشده است و آغاز مطلب ناقص است. در نوار چنین آمده است:

" در مقابل وظایف اصلی انقلاب، نه در مورد هر وظیفه فرعی، ( چون مرکز این بحث - وظایف معوقه انقلاب - وظایف فرعی انقلاب )، زنده ساد؛ خرده بورژوازی را که نمایان در مورد وظایف فرعی انقلاب توضیح بدن که - وقتی وظیفه اصلی انقلاب، سوسیالیستی، می گن: خرده بورژوازی علیرغم اینکه در مورد وظایف دمکراتیک دارای این ویژگیهاست، ولی اساساً نیروی متزلزل و بیناسینی. اون موقع شمار ماچی باید باشه؟ بورژوازی را سرنگون می کنیم، خرده بورژوازی را - نه اینکه حل می کنیم -، خنثی می کنیم؛ برولتاریا و نیهمه



"فاکت" ها متقا عدا زدگه وقتی می گوید خرده بورژوازی میانی "ازگام برداشتن در راه سوسیالیسم نمی هراسد"، حق با اوست، زیرا این "فاکت ها" نشان می دهند که خرده بورژوازی از متشکل شدن در "شوراها" و تاسیس قدرت بوع شورا می، یعنی از شرکت در کمیته های توزیع نفت و مواد غذایی، و کمیته های امداد، نهراسیده است! و این است آنچه "تئوری های د-س" از توضیح آن عاجز بوده است!

قصدم از تذکر اینک کمیته های یادشده، شورا و نطفه قدرت شورا می نبوده اند، بهیچوجه این نیست که پیدایش شکل های شورا می در قسمل از قیام ویویژه پس از آن، و همچنین شکل خرده بورژوازی در نهاد های شورا می را منکر شوم. قصدم در این مورد فقط نشان دادن میزان تعهد رفیق بابا علی در قبال حق حاکمیت خرده بورژوازی، معرفی "تئوری" درخشانی است که او "درجسته" دارد؛ "تئوری" می گوید نه تنها هرکس در مرحله ای از انقلاب در شوراها متشکل شد، بلکه حتی در کمیته توزیع نفت در مرحله هم سر و کله اش پیدا شد، از رفتن سوی سوسیالیسم نمی هراسد و "میساید" در حکومت شورا می با پرولتاریا اراده واحد داشته باشد و این "تئوری" به این شکل فرموله می شود:

"اگر سبذیریم که خرده بورژوازی در مبارزه برای ناسودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت با پرولتاریا دارای اراده واحد است، آنگاه بخودی خود واضح است که شکل سازمان یافته اتحاد وارگانی که بواسطه آن خرده بورژوازی قادر به وارد کردن ضربه متشکل سردولت می گردد، همانا شوراها و یا کمیته های انقلابی از نوع شورا خواهند بود." ("نامه به یک... ص ۲۴)

سلی؛ "اگر سبذیریم!" ولی رفیق باطلی برای آنکه به ماسپذیراند که خرده بورژوازی در "ناسودی" دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولست با پرولتاریا دارای اراده واحد است، متشکل خرده بورژوازی در شوراها و "کمیته های انقلابی از نوع شورا" (!؟) را برای ما شاهد می آورد. یعنی برای آنکه فرمول بالا را (قصیه را) به ما قسولاند، استدلالی گوشه عکس قضیه را به ما قسولاند، یعنی این فرمول را که: اگر خرده بورژوازی برای وارد کردن ضربه متشکل سردولت، در شورا و یا کمیته توزیع نفت متشکل شد و با پرولتاریا در این نهاد در مرحله ای از انقلاب اراده واحد داشت، "آنگاه بخودی خود واضح است که" این شوراها و کمیته های توزیع نفت و خود، "میساید بعنوان پایه اتحاد حکومتی تلقی شود" و "بخودی خود واضح است که" این اراده واحد، "میساید بیان حکومتی خود را نیز پسند تشکیل دولت متشکل از" خرده بورژوازی و پرولتاریا بسایند!

سلی، اینجاد "تئوری" در مقابل هم قرار دارند. یکی برای روشن کردن ترکیب طبقاتی حکومت شورا می، از اینجا حرکت می کند که وظیفه انتقال سی وقفه به سوسیالیسم را کدام طبقات می توانند انجام دهند؟ دیگری از اینجا حرکت می کند که بهنگام مبارزه علیه شکل استبدادی دولت بورژوازی؛ بهنگام مبارزه برای سرنگونی رژیم بناپارتیستی مذهبی، چه طبقاتی در شوراها و یا اصطلاح "کمیته های انقلابی از نوع شورا" (!) یعنی در کمیته های توزیع نفت و آذوقه رسانی و امداد متشکل می شوند؛ لابد رفیق بابا علی با اینهمه اطلاعات دست اول که از انقلاب ۵۷ دارد "فاکت" های آن را مدام "رومی کند"، هنوز در جانی نخوانده است، ولی من به اطلاعاتی می رسانم که شبکه عظیمی از این کمیته های که ضربه متشکل سردولت شاه وارد می کردند، "کمیته های مساجد"، "کمیته های امداد امام" "کمیته های آذوقه رسانی بازار" و نظایر آن بودند که اکثرا توسط روحانیت و بازاریان تاسیس و اداره می شدند (من شخصا به یاد دارم که در همان اوائل، مهندس سجایی لیسرال، به نمایندگی از جانب خمینی - که در نوفل لوشاتو زیر درخت سبب نشسته بود - سرپرستی این "کمیته های امداد امام" را بر عهده داشت). وجه بسیار سودمند در بین موسیسن و متشکلین در این گونه کمیته ها، در کمیته های انقلاب (که در جریان قیام بوجود آمدند) حتی در شوراها و اقما شورا، که "آنگاه بخودی خود" به کمیته های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران؛ به "شوراها اسلامی" و بسه سرکوبگران شوراها نطفه قدرت کارگران و زحمتکشان تبدیل شدند.

تاجایی که به خود شوراها مربوط می شود، البته خرده بورژوازی و نه تنها لایه های میانی، بلکه حتی لایه های مرفه آن نیز می توانند در شوراها متشکل شوند. وقتی جریان انقلاب، شکل شورا می شکل رابه میان می آورد و هنگامی که انقلاب در فاز دمکراتیک، در فاز مبارزه برای آزادی های سیاسی است و جنبش همگانی است، طبیعی این است که اپوزسیون رژیم، از باشین ترین و رادیکال ترین توده های کارگرو تولیدسته تاحی بخشی از بورژوازی در شوراها خاص خود، و در مقطعی پس از پیروزی قیام بهمین و حوصله جمع شوند. اندکی قسمل، و در مقطعی پس از پیروزی قیام بهمین و حوصله دمکراسی غیر قابل کنترل از جانب حکومت جدید، شوراها گسترش یافتند و شوراها غیر پرولتری هم در مقیاس قابل توجهی بوجود آمدند: در ادارات

رژیم استبدادی بورژوازی بوحود می آیند و شوراها می حاکم پس از این سرنگونی، فرقی نیست و همینقدر که خرده بورژوازی در "شوراها" متشکل شود یا شوراها خرده بورژوازی سازد، لزوم اعمال اراده واحد با پرولتاریا در دولت شورا می را محرز کرده است! او این ایده را به این صورت مطرح می کند که گویا هر تئوری در شوراها نطفه قدرت شورا می متشکل شد، پس در خود قدرت شورا می هم باید با پرولتاریا دارای اراده واحد باشد! اما بد نیست ببینیم رفیق بابا علی از "تشکل توده خرده بورژوازی در شوراها بهنگام مبارزه مستقیم و انقلابی بر علیه ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" چه درکی دارد؟

او می نویسد:

"در اشیات این نکته که آیا خرده بورژوازی می تواند در شوراها متشکل شود یا نه، ما احتیاج به "استدلالات تئوریک" فراوان نداریم. تنها کافیست به نقش شوراها و ادارات، کمیته های شهری امداد، آذوقه رسانی و نفت و شوراها دهقانی ترکمن صحرا شرکت فعال دهقانان مسانه حال اشاره نمائیم. آیا نهاد های شورا می مذکور که در آنها میل ترکمی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی به روشنترین وجهی آشکار بود می تواند مورد انکار قرار گیرد؟ "تئوری" اکثریت دس در توضیح استدلالی ترین فاکت های انقلاب بهمین عاجز است. آیا نهاد های مذکور نطفه قدرت نوع شورا می بودند؟ "تئوری" اکثریت د-س در این مورد هم توضیحی درجسته ندارد. ("نامه به یک... ص ۲۴) توجه کنید: کمیته توزیع نفت، کمیته امداد، کمیته آذوقه رسانی، نهاد های شورا می و نطفه قدرت نوع شورا می خوانده می شوند! اجرا؟ من نمی دانم. شاید در بهترین حالت مخاطر آنکه این کمیته ها به استکار توده ها منگی بوده و در تقابل با دولت عمل می کردند؟ در این صورت چرا کمیته های برگزاری راهپیمایی، کمیته های اعصاب، و کمیته های قیام را "شورا" و نطفه قدرت نوع شورا می ندانیم؟! جایی که در هم نشکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی به معنی سرنگونی استبداد باشد، نطفه قدرت شورا می هم باید کمیته توزیع نفت و آذوقه باشد!

اما کمیته های توزیع نفت و آذوقه، کمیته های امداد و نطفه آنها، و همچنین کمیته های برگزاری تظاهرات و اعصاب و کمیته های قیام، شورا نیستند؛ نطفه قدرت شورا می نیستند! کثر (و نه تنها همه آنها) نطفه شورا، یعنی نطفه "نطفه قدرت شورا می" هستند. یعنی این امکان وجود دارد که آنها به شورا تحول یابند. در انقلاب توده ای ۵۷، از این نوع کمیته ها و نهاد های انقلابی در محلات، ادارات، کارخانها، دانشگاهها و غیره بوحود آمدند و علیرغم اینکه چه در همان زمان و چه تا امروز بی اطلاعی از فرقی اینگونه نهادها با شورا، یا از روی همراهی با اصطلاحات شایع نام "شورا" به بسیاری از آنها اطلاق شده است، اکثریت عظیم آنها در دوره قسمل از قیام بهمین، فقط کمیته های امداد و یا تشکلهای بسند یکسانی بودند. نهاد شورا می نطفه قدرت - اگر اصطلاح "شورا" های مشورتی، اسلامی و نظایر آن مدنظر نباشد - دو شاخص عمده دارد که این دو شاخص فقط در اوج انقلاب یعنی زمانی که دولت قادر به اعمال نظم معمول نیست می توانند توما یابند. یکیش آتشها، نظامی بنامیست که مستقیم است، و دیگری تسعیت از قسمل اراده و نظم خود، اجرا قیام خود. چنین نهاد های شورا می ترا از نظم معمول بورژوازی اند و ما دام که نظام بنامیست که سراسری را بوحودتیا ورده، از جانب تمامی خلق سخن نگفته و عملا حق قدرت حاکم را نکیرند، و به قدرت یگانگانه تبدیل نکردند، نطفه قدرت شورا می قدرت در حال جنبشی نامیده می شوند. متلا کمیته کارخانه، که کنترل کارگری بر تولید را اعمال می کند و مسن قدرت دوگانه اقتصادی در واحد تولیدی است، یک نهاد شورا می است. ولی کمیته اعصاب، که این نهاد شورا می احتمالا از آن فرا روئیده است، نطفه قدرت شورا می نیست. یک کمیته اقدام است و یا در حالت دیگر، متلا یک نهاد بسندیکانی است. و من در پاسخ به رفیق بابا علی که ما گردن فرازی و تحقیر، "تئوری" اکثریت د-س را عاجز از توضیح ابتدا می بینیم فاکت های انقلاب بهمین معرفی می کند و فاکت ها می پرسد: "آیا نهاد های مذکور نطفه قدرت نوع شورا می نبودند؟" متذکر می شوم که کمیته های توزیع نفت، کمیته های تقسما رزاقی، کمیته های امداد، کمیته های برگزاری راهپیمایی ها و "جلدها"، کمیته های تسلیفاتی و خیری (که مثلا نوارها و پیمانه های خمینی یا دیگران را بخش می کردند)، کمیته های اعصاب، تحصن و غیره، و سرانجام، کمیته های قیام، نطفه قدرت شورا می نبودند، زیرا شورا نبودند. هیچ لنینیستی، نهاد های بسندیکانی و کمیته های اقدام را "شورا" و "نطفه قدرت شورا می" نسامیده است. جایی که شورا خودش نطفه قدرت است، آنها در بهترین حالت و حداکثر، نطفه شورا بودند و نه خود شورا. "تئوری" رفیق بابا علی مختص خود اوست و فقط به درد توضیح دلالت فروروت شرکت خرده بورژوازی میانی در قدرت شورا می می خورد! او با استناد به شرکت خرده بورژوازی در کمیته های توزیع نفت و آذوقه، می خواهد "فاکت های انقلاب بهمین را در" اقدام خرده بورژوازی" (میانجی) در تاسیس قدرت نوع شورا می "ارائه دهد! او می خواهد ما را با این



سورژوآشی - خرده سورژوآشی و دعوت مجلس موسان، بالا باشد؛ و با احتیاسی موازنه قوا میان شوراها و یک دولت موقت سورژوآشی (سابقه یا بالفعل) چنان شکننده باشد که بتوان از رقابت تنگاتنگ دو آلترناتیو سخن گفت. جای اندک تردیدی نیست که خرده سورژوآشی میانی در چنین وضعیتی برای تحقق آلترناتیو سورژوآشی و تقویت آن در برابر حکومت شورائی مساززه خواهد کرد؛ برای پارلمان مبارزه خواهد کرد که هدف او از براندازی استناد سوده است.

هر دو حالت مفروض نشان می دهند که با سرنگونی رژیم استبدادی، خرده سورژوآشی میانی از تداوم جنش شورائی، از ایجاد حکومت شورائی و از تحکیم و تثبیت آن به هراس می افتد. تصدیق اینکه انقلابیگری خرده - سورژوآشی، موقتی است، سده خودی خود هیچ چیزی را روشن نمی کند. مهم این است که مرز انقلابیگری خرده سورژوآشی را روشن کنیم. این مرز، در مقطع سرنگونی رژیم استبدادی و دوراهی، بازسازی دمکراتیک دولت سورژوآشی، یا پیشروی سوی سوسیالیسم است. این مرز، همانا مرز تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است.

اگر سناست که جمهوری دمکراتیک خلق (حکومت نوع شورائی)، دولت انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم باشد؛ اگر قرار است میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دیوار نکشیم و خندق نکنیم، در آن صورت باید بپذیریم که تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی، و برداشتن گامهایی به جلو، سوی سوسیالیسم، نمی تواند با تناسب طبقاتی فاز دمکراتیک انقلاب صورت پذیرد و حکومت شورائی که تداوم انقلاب و پیشروی سوی سوسیالیسم را در بر نامه خود دارد، با همان ترکیب طبقاتی می بوجود آید که در شوراها، ماقبل قدرت، یعنی در "نطفه قدرت" وجود داشته است. تبدیل شوراها، نطفه قدرت به خود قدرت حاکمه، بدون تغییر صف آرائی در درون آنها، یک فرض غیر علمی و غیر مارکسیستی و نیز مغایر با تحریکات انقلابات خلقی معاصر است. بیسان لنین در این مورد، بسیار روشن است:

"بلشویک ها تناسب طبقاتی قوا را هنگام انقلاب سورژوآشی چنین فرمولبندی می کردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را به خود ملحق می سازد، سورژوآشی لیبرال را بیطرف می نماید و سلطنت و نظامات قرون وسطائی رژیمداری اربانی را از بیخ و بن رسمی اندازد.

"همان در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور اعم است که خلعت سورژوآشی انقلاب ظاهر می گردد. زیرا دهقانان بطور اعم، مولدین خرید هستند که از تولید گالائی طرفداری می کنند. پس بلشویک ها در همان زمان اضافه می کردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استثمار، شئونندگان و زحمتکشان) را به خود ملحق می سازد، دهقانان میان حال را بیطرف نموده و سورژوآشی را سرنگون می سازد: قوی انقلاب سوسیالیستی با انقلاب پرولتاریا دمکراتیک درهمین است. ("انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد" - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۶۴ - تاکیدات دوخطی از من است)

رفیق با با علی، علیرغم آنکه مریحا وظیفه پیشروی سوی سوسیالیسم را از کرده جمهوری دمکراتیک خلق سر نمی دارد. وظاها لزوم فرارفتن از انقلاب دمکراتیک و از چارچوب سرمایه داری را کلا قبول دارد، عملا از انقلاب سورژوآشی فراتر نمی رود، زیرا همانطور که بیانات اخیر لنین به روشنی نشان می دهد، اتحاد با دهقانان بطور اعم (و در سوردما خرده سورژوآشی شهر و روستا بطور اعم) شاخص خلعت سورژوآشی انقلاب است و بیطرف کردن لایه های میانی خرده سورژوآشی و اتحاد با شهیدستان است که فراتر رفتن از انقلاب سورژوآشی را ممکن می سازد. رفیق با با علی با "فراتر بردن خرده سورژوآشی میانی از نطفه قدرت شورائی به خود قدرت شورائی؛ و به تسری دادن اراده واحد پرولتاریا و خرده سورژوآشی میانی در مرحله ای از انقلاب (فاز سورژوآ دمکراتیک انقلاب) بسینه، اراده واحد میان آن دو در حکومت انتقال به سوسیالیسم، حکومت شورائی را به دولت سورژوآشی مبدل می سازد.

لنین در همان اثر می نویسد: "تا آنجا که دهقانان حملگی با ما حرکت کردند و شوراها همه دهقانان را متحد می کردند، انقلاب ما سورژوآشی بود. آنجا که مبارزه طبقاتی در دهقانان اوج گرفت، تحریک طبقاتی اوج گرفت... اتحاد کارگران با دهقانان تبدیل به کارگران و دهقانان فقیر شد، انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مبدل شد" ("انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد" - همانجا ص ۶۹ - تاکیدات دوخطی از من است). رفیق با با علی با تفسیر رویزونیستی - پوپولیستی از "فراتر رفتن خرده سورژوآشی" و تبدیل بر نامه انتقال به سوسیالیسم،

دولتی؛ در ارتش؛ در روستاها؛ و غیره. در دوره های بادشده، خرده سورژوآشی میانی سهل است که خرده سورژوآشی مرفه و بخشی از سورژوآشی کوچک مخالف استبداد شاه یا مخالف "انحصارطلبی آخوندها" در شوراها، خاص شود جمع شده و بنام هم حرکت های خود سخن می گفتند؛ اعلامیه می دادند؛ اعتراض می کردند؛ به خصمن و اعتماد فرامی خواندند؛ قطعنامه صادر می کردند و غیره. سازاریان و اصناف؛ و کلا دادگستری؛ استادان دانشگاه ها؛ بیزتگان و مهندسان؛ جامعه فارغ التحصیلان؛ پرسنل مترقی ارتش و روزنامه نگاران نیز علاوه بر کارگران و اشرار پاشینی خرده سورژوآشی، الاقل بصورت فرمال هم که شده شکل شورائی را برای مبارزه سازمان یافتگی خود و ایراد ضربه متشکل بر استبداد و "انحصارطلبی" به رسمیت شناخته بودند.

اما این واقعیت که خرده سورژوآشی میانی در فاز مبارزه برای آزادی های سیاسی و مطالبات پرولتاریا و دمکراتیک در شوراها متشکل می شود (بنا شده بود) به ربطی به امکان و الزام اراده واحد میان پرولتاریا و خرده سورژوآشی میانی در قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم، و در قبال مبارزه با سلطه سرمایه و انتقال به سوسیالیسم دارد؟! اراده واحد در شوراها، نطفه قدرت، به چه دلیل "میبا بدبینان حکومتی" هم بیاید و به اراده واحد در خود قدرت حاکمه سیاسی هم تسری یابد؟ مگر رفیق با با با علی نمی گوید که خرده سورژوآشی در شوراها متشکل می شود تا سه مبارزه انقلابی علیه شکل تکامل نیافته و استبدادی دولت سپردازد؟ مگر او نمی گوید که خرده سورژوآشی این مبارزه را می کند "تاسیس" دستگاه نظامی و پرولتاریا در دولت را با افزودن پارلمان به آن بازسازی کند؟ بسیار خوب، باید پرسید این خرده سورژوآشی، پس از سرنگونی رژیم، پس از "ناویدی" شکل تکامل نیافته و استبدادی دولت، در دولت شورائی چه می کند و بر سر چه چیزی با پرولتاریا اراده واحد خواهد داشت؟ آیا خرده سورژوآشی بازسازی دمکراتیک ما شین نظامی و پرولتاریا در شوراها را کنار خواهد گذاشت که بتوان انتظار اراده واحد میان آن دو در حکومت شورائی را داشت؟ در دنباله مطلب نشان خواهد داد که نظرفریق با با علی بر همین حالت دوم است، و همانطور که در فصول قبلی دیدیم، جهت تمام این نظرات و در قبال استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران متوجه ایجاد یک فاصله و وقفه در بین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی، و ناقص و نافی اصل مورد اعتقاد ما، یعنی تبدیل سلافاصله انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و انتقال بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم است.

بهر حال اگر به این موضوع بایبند تا نیم که حکومت شورائی سمح سرنگونی باید پیشروی به سوسیالیسم را آغاز کند، در آن صورت حای خرده سورژوآشی میانی در ترکیب طبقاتی قدرت شورائی نخواهد بود. از لحاظ موازنه قوا در مقطع سرنگونی رژیم و جایگزینی آن، دو حالت کلی قابل تصورند. یکی اینکه شوراها بقدری نیرومند باشند که سلافاصله قدرت را بدست گیرند. در چنین حالتی، با ولاء تاسیس قدرت شورائی درست نقطه مقابل "هدف خرده سورژوآشی" از سرنگونی استبداد خواهد بود (که رفیق با با علی خود سه آن را قرار کرده است). او در تاسیس چنین قدرتی چشم انداز نا ممکن شدن هدف خود را خواهد دید و از آن "خواهد هراسید". ثانیاً حکومت شورائی که وظیفه ساز مابدهی انتقال بی وقفه به سوسیالیسم را بر عهده دارد، سلافاصله با تهاجمات، توطئه ها، خراب کاریها، محاصره ها، تحریم ها، و مقاومت های همه حاشه سورژوآشی و ارتعاج داخلی و بین المللی مواحه خواهد شد و تا گزیر باید از اولین لحظه تاسیس، برای تحکیم و تثبیت خود دست به سرکوب این شعرات و مقاومت ها بزند و از موجودیت خود دفاع کند. خرده سورژوآشی قطعاً در امر تحکیم و تثبیت چنین حکومتی با پرولتاریا اراده واحد نخواهد داشت و خود رفیق با با علی که ادعا می کند خرده سورژوآشی حاضر است "به تاسیس قدرت نوع شورائی اقدام نماید"، معتقد است:

"اما برای آنکه این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تثبیت شده و مستقر شورائی مبدل گردد، برای آنکه بتوان دستار ورده های انقلاب را حراست کرد و آن را محلو سوق داد؛ برای آنکه بتوان از احیای نظم سورژوآشی و "بازسازی دمکراتیک دولت سورژوآشی" جلوگیری کرد و خلاصه برای آنکه بتوان از موج قهقراشی انقلاب جلوگیری نمود، ضروریست که همزبونی پرولتاریا بر خرده سورژوآشی به دیکتاتوری خالصا سوسیالیستی یا دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا یابد" ("نامه به یکده ص ۲۵) حالت کلی دوم در موازنه قوا در مقطع سرنگونی رژیم این است که شوراها ضعیف تر از آن باشند که قدرت را بدست گیرند و سورژوآشی لیبرال پیش از پرولتاریا نفوذ سیاسی گس کرده و شانس تشکیل یک دولت موقت

تحریر انقلاب پرولتری روسیه کاملاً تأیید گردیده است... این است که اهالی روستائی هر سه کاتگوری نامبرده که در ذلت بی نظیر و پراکندگی به سر می برند و در معرض ظلم و ستم قرار دارند، و در کلیه کشورها، در بیشترین کشورها، به زندگی در شرایط نیمه بربریت محکومند، در حالیکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در پیروزی سوسیالیسم ذینفع میباشند، فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، پس از سرکوت قطعی زمینداران بزرگ و سرمایه داران توسط او؛ و فقط پس از آنکه این افراد زجر کشیده در عمل سبندگانه دارای پیشوای متشکل و مدافعی هستند که برای کمک و رهبری، برای نشان دادن راه صحیح، بحد کافی نیرومند و دارای عزم راسخ است میخوانند بطور قطعی از پرولتاریای انقلابی پشتیبانی کنند. ("طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ارضی، برای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی" - ژوئن ۱۹۲۰ - منتخبات دولتی فارسی جلد دوم ص ۵۴۴) ولی رفیق باعلی از اینکه خرده سوزواری میانی در فزاد انتقال به سوسیالیسم، متزلزل و مرددا رزیابی شود، دچار حیرت است؛ حال آنکه لنین در همان تز شماره ۳ که بخشی از آن را نقل کردم دهقانان میانه حال را همراه با دهقانان بزرگ، در زمره سوزواری قرار می‌دهد:

" توحه همه ایورتونیست‌ها سه طرح وسیله‌ای برای سازشکاری شوربک و پراتیک با سوزواری و از آنجمله با دهقانان بزرگ و میانه - حال (۰۰۰) مطوف بوده و هست و سهیجوجه توحی به سرنگون ساختن انقلابی دولت سوزواری و خود سوزواری توسط پرولتاریا نندارند. " (همانجا - ص ۵۴۳)

آنگاه لنین مفهوم دهقان میانه حال را شرح داده (۱۳) و سپس سیاست تاکتیکی پرولتاریا را در همه کشورهای سرمایه‌داری در قبال خرده سوزواری میانی روستا، اینگونه فرموله می‌کند:

" پرولتاریای انقلابی نمی‌تواند - لافاقل برای آینده نزدیک و برای آغاز دوران دیکتاتوری پرولتاریا - این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که قشر مزبور راه حاشب خود جلب نماید، بلکه باید به این وظیفه اکتفا ورزده وی را بیطرف نگاه دارد، یعنی در مبارزه بین پرولتاریا و سوزواری بیطرف سازد. نوسان این قشر بین دوتیرو ناگزیر است و در آغاز دوران جدید، تمایل بیشتر وی در کشورهای تکامل یافته سرمایه داری سوی سوزواری خواهد بود؛ زیرا جهان بینسی و روحیات مالک منشانه در اینها تفوق دارد؛ علاقمندی آنها به احتکار و نه " آزادی " بازرگانی و مالکیت، یک علاقمندی بلاواسطه است؛ تضاد خصمانه با کارگر اجبر، جنبه مستقیم دارد... " (همانجا ص ۵۴۵ - تاکیدات از من)

اما رفیق باعلی که در اساز نظرها آشفته و متناقض در می‌شود. مضمون حاکمیت طبقاتی حکومت شورائی (جمهوری دمکراتیک خلق) گاهی هم از آن به عنوان " نه دیکتاتوری پرولتاریا، اما نقطه آغاز مهمی برای آن" یاد می‌کند، وظیفه پرولتاریا را برای همین " نقطه آغاز دیکتاتوری پرولتاریا"، نه فقط جلب خرده سوزواری میانی شهروده به جانب خود، بلکه تاسیس حکومت مشترک، حکومت شورائی؛ و ایجاد اراده واحد حول برنامه انتقال به سوسیالیسم می‌داند؛ و بیطرف ساختن آن را کفر تلقی می‌کند؛ چرا که با " فراتر رفتن موقتی " خرده سوزواری میانی از حدود سوزواری و با شهرا سیدن" آن از گام برداشتن در سوی سوسیالیسم، ناسازگار است؛ و برای این " فراتر رفتن و شهرا سیدن " هم لنین را شاهد می‌گیرد! پرولتاریا، خرده سوزواری میانی را در مبارزه برای دمکراسی و مطالبات سوزوادمکراتیک می‌تواند و باید سمت خود، یعنی به پذیرش برنامه حداقل خود جلب کند؛ اما تصور امکان جلب این قشر به سمت خود در دوران آغاز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی جلب آن به پذیرش برنامه انتقال به سوسیالیسم، چیزی جز توهم نیست به خرده سوزواری و قائل شدن هویت و نظرت سوسیالیستی برای آن نیست. و رفیق باعلی این توهم را توصیه می‌کند و می‌گوید خرده سوزواری میانی چون دشواریهای نظیفه قدرت متشکل می‌شود پس " بخودی خود واضح است " که دشواریهای کسه قدرت سیاسی را تسخیر کرده اند نیز با بدحاشب محفوظ باشد؛ و بر ضرورت این حاکمیت " مشترک " و " اراده واحد " میان خرده سوزواری میانی و پرولتاریا، " میل ترکیبی " آنان در " نظفه قدرت نوع شورائی" را دلیل می‌آورد:

"... تنها کافیس ته نقش شوراهای ادارات، کمیته‌های شیوری امداد، آذوقه رسانی و نفت و شوراهای دهقانی ترکمن حرا با شرکت فعال دهقانان میانه حال اشاره نمائیم. آیا نهاد های شورائی مذکور که در آنها میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده سوزواری به روشنترین وجهی آشکار بود، می‌تواند مورد انکار قرار گیرد؟" ("نامه نه بک... - ص ۲۳ - تاکید و خطی از من است)

پلاتفرم اتحاد پرولتاریا با خرده سوزواری میانی؛ و با این اعتقاد که این خرده سوزواری، از رفتن سوی سوسیالیسم نمی‌هراسد، خسرده - سوزواری میانی را با پرولتاریا در سرمایه انتقال به سوسیالیسم دارای اراده واحد معرفی می‌کند، حال آنکه لنین در حملات زیر، هنگام اشاره به ضرورت گام برداشتن سوی سوسیالیسم، به روشنی نشان می‌دهد که این کار چیزی جز تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی نیست و تنها در اتحاد کارگران سوسیالیست می‌توان گامیابی از انقلاب سوزوادمکراتیک به جلو، گامیابی سوی سوسیالیسم برداشت:

" مادر سال ۱۹۱۷، آرمیل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم آشکارا به مردم می‌گفتیم و توضیح می‌دادیم که اکنون انقلاب نمیتواند در اینجا متوقف ماند؛ زیرا کشور به پیش رفته است. سرمایه‌داری به طسوسو گام برداشته است و خراسی به میزان ساسبقه‌ای رسیده است و با این امر ایجاب می‌کند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامیابی به جلو، سوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمیتوان به پیش رفت و کشوری را که در ارتحنگ شکنه و عذاب دیده است نتجات بشخبدو در دوالم زحمتکشان و استثمار شوندهگان را تخفیف داد.

" درست همانطور شد که ما می‌گفتیم، سیرانقلاب صحت قضاوت مسارا را تأیید نمود. استد با تفاق" تمامی" دهقانان علیه سلطنه علیسه ملاکین و علیه نظامات قرون وسطائی ( تا اینجا انقلاب سوزواری، سوزوادمکراتیک است). پس با تفاق دهقانان تهیدست، با تفاق نیمه پرولترها، با تفاق همه استثمار شوندهگان، علیه سرمایه‌داری و از آنجمله علیه شروتمندان روستا، کولاک‌ها، محترکین - از اینجادیگر انقلاب به سوسیالیستی بدل می‌گردد، کوشش برای کشیدن یک دیسوار چین مصنوعی بین این دو دودا نمودن آنها سوسله جیزدیگری محدر حسه آما دگی پرولتاریا و اتحاد وی س تهیدستان روستا، سزرگتر بیسن - تحریف مارکسیسم، مستذل نمودن آن و لیبرالیسم را جایگزین آن ساختن است... " (همانجا ص ۶۵۶)

و با این فرمولسندی دقیق و کوتاه:

" با دهقانان تا پایان انقلاب سوزوادمکراتیک، با بخش تهیدست، پرولتر و نیمه پرولتر دهقانان، پیش سوی انقلاب سوسیالیستی؛ چنین بود سناست بلشویک‌ها؛ و این بگانه سیاست مارکسیستی بود. " (همانجا ص ۶۶۰)

این بیان روشن لنین، بقدر کافی صریح است، اتحاد با کسل دهقانان (با خرده سوزواری)، بلوک انقلاب سوزوادمکراتیک است و پیشروی سوی (" گام برداشتن به سوی " انقلاب سوسیالیستی، فقط در اتحاد با نیمه پرولترها و تهیدستان میسر است. خرده سوزواری میانی در این فاز، در پیشروی سوی انقلاب سوسیالیستی متحد پرولتاریا محسوب نمی‌شود.

اما رفیق باعلی از این سخنان سرآشفته می‌شود، چون حکومت شورائی را که قرار است سوی سوسیالیسم گام بردارد، مرکب از بلوکی می‌داند که بلوک انقلاب سوزوادمکراتیک است. رفیق باعلی فقط اجرای برنامه جداگانه سوسیالیسم را مستنی سربلوک کارگران و نیمه کارگران و تهیدستان قلمداد می‌کند ولی انتقال به سوسیالیسم را کار بلوک مرکب از خرده سوزواری و دهقانان بطور کلی می‌داند؛ و به ماتشرمی زندگه:

" وقتی وظیفه اصلی انقلاب سوسیالیستی، میگن: خرده سوزواری علیرغم اینکه در مورد وظایف دمکراتیک دارای این ویژگیهاست، ولی اساسا نیروی متزلزل و سیناسینی. اون موقع شمار ما جی باید باشه؟: سوزواری را سرنگون می‌کنیم، خرده سوزواری را - نه اینکه جلب می‌کنیم -، خشنی می‌کنیم، پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را متحد می‌کنیم برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. معنای " آلترناتیو جمهوری اسلامی دیکتاتوری پرولتاریاست " اینه " (نوار یاد شده)

لنین، درست همین شمار مورد اعتراض رفیق باعلی را " سیاست بلشویک‌ها و بگانه سیاست مارکسیستی " دانسته و ما هم باید همین شمارو همین سیاست مارکسیستی را که سیاست بلشویک‌ها در دوره پیشروی سوی سوسیالیسم بوده است شعار و سیاست خود بدانیم.

لنین در تزهائی که در کنگره دوم انترناسیونال سوم به تصویب رسید، موضع کمونیست‌های کشورهای سرمایه داری در قبال اقشار ولایه‌های مختلف دهقانان را تعیین می‌کند. او توده‌های زحمتکش و استثمار شونده (در روستا) را پرولتاریای کشاورزی؛ نیمه پرولترها، و دهقانان خرده پادانسته، پرولتاریا را مکلف به جلب آنان برای انقلاب سوسیالیستی می‌داند. ساینحال در مورد خوشاوری و اعتماد زیاده از حد حتی نسبت به ابسسن زحمتکشان هشدار می‌دهد و می‌گوید:

" حقیقتی که از لحاظ شوربک سوسله مارکسیسم ثابت شده و بسا

## فصل چهارم

## چه چیز " ممکن " است ؛ یا ما چه می خواهیم ؟

رفیق بابا علی برای آنکه ما را به حقانیت و ضرورت تشکیل حکومت با خرده بورژوازی متقاعد کند، به نقل قول از لنین می بردا زنده در سخنرانی در گنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه در ۲۷ مارس ۱۹۲۱ (منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۷۹۶) گفته است :

" این موضوع را سیر عمومی انقلاب ها نشان داده است که در آن ها دیکتاتورهای کوتاه مدتی از زحمتکشان که بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی می شد، بوجود می آمد، ولی حکومت زحمتکشان در آن قوت نمی گرفت، همه چیز پس از مدتی کوتاه به قهقرا می رفت. علت این قهقرا هم این بود که، دهقانان، زحمتکشان و خرده مالکین نمی توانستند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یک سلسله نوسان ناچارند راه قهقرا در پیش گیرند. در انقلاب کسیر فرانسه نیز وضع به همین منوال بود. در کلیه انقلاب ها نیز ستمگانی کوچکتر وضع سه همین منوال بود. و واضح است که این درس راه همه آموخته اند. " (تأکیدات از رفیق بابا علی است )

منظور لنین، درس عبرت است، درس هشیا رویی است عثمادی نسبت به خرده بورژوازی است. ولی درسی که رفیق بابا علی از سخنان لنین می گیرد این است که :

" بنا بر این لنین از امکان بیدایش دیکتاتوری های کوتاه مدت سی از زحمتکشان صحت می کند که در آنها خرده بورژوازی شریک است. " ( "نا مه به یک ... " ص ۲۵ )

بسرزنده ما دیکتاتوری های کوتاه مدتی از زحمتکشان، که در آنها تنها خرده بورژوازی شریک است، اکتوی مشکل اصلی این بوده است که ساد نیم چنین چیزی ممکن است یا خیر؟ و حال که لنین از امکان بیدایش چنین حکومت های موقتی صحبت کرده است، پس خدا را شکر که مسئله حل شد و تنها کاری که باقی می ماند این است که برای تحقق چنین حکومتی مبارزه کنیم!

رفیق بابا علی ما این نقل قول، فقط یک " امکان " را طرح نمی کند، بلکه این نوع حکومت ها را بعنوان مدل آنچه برایش، ما بد ما رزه کرد و بعنوان الگوی جمهوری دمکراتیک خلق معرفی می کند. با این تفاوت، که برای جلوگیری از به قهقرا رفتن آن نیز راه حلی ارائه می دهد. او پس از " درس گرفتن " به نفع " شریک " بودن خرده بورژوازی در قدرت، از سخنان لنین به نتیجه گیری در مورد حکومت آلترنا تیز بورژوازم جمهوری اسلامی می بردا زدومی گوید :

" بنا بر این شورای مارکسیستی نیز علاوه بر واقعیات انقلاب بهمین (شرکت فعال خرده بورژوازی در شورا های کارکنان، کارمندان، معلمین، کمیته های امداد و آذوقه رساندن) نشان می دهد که خرده بورژوازی می توانست بهنگام اوگیری و اعطای مبارزه انقلابی علیه دستگا ه بوروکراتیک. نظامی، موقتا از محدود شده نظم بورژوازی فرا ترفسته و حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی، یعنی قدرتی که فرا ترا تنظیم بورژوازیست، اقدام نماید. اما برای آنکه این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تشبیت شده و مستقر شورائی مبدل گردد، برای آنکه بتوان دستا وردهای انقلاب را حراست کرد و آن را بجلوسوق داد، برای آنکه بتوان احیای نظم بورژوازی و " باز سازی دمکراتیک دولت بورژوازی " جلوگیری کرد و خلاصه برای آنکه بتوان از موج قهقرائی انقلاب جلوگیری نمود، ضروریست تا هژمونی پرولتاریا بر خرده بورژوازی به دیکتاتوری خالص سوسیالیستی با دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا یابد. " ( "نا مه به یک... " ص ۲۵ )

رفیق بابا علی بلافاصله به " انتقاد " از بویولیت ها می بردا زد که " خصلت موقتی انقلابیگری خرده بورژوازی، " امکان رجعت آن " و " خصلت متزلزل آن " را درک نمی کنند و می گویند که کمونیست ها حق دارند که با فشاری برابرین خصلت موقتی انقلابیگری و امکان رجعت و خصلت متزلزل خرده بورژوازی،

" ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا یا به عبارتی دیگر ضرورت ارتقا جمهوری دمکراتیک کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی) به جمهوری شوروی سوسیالیستی را خاطر نشان کنند. " ( همانجا )

تا اینجا بقدر کافی روشن است که تصور رفیق بابا علی از جمهوری دمکراتیک خلق چیست: یک حکومت موقت کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی)؛ یک دیکتاتوری موقت زحمتکشان، که در آن، خرده بورژوازی با انقلابیگری موقتی، با امکان رجعت و با متزلزل خود، شریک است و به همین علت هم هست که این حکومت " پس از یک سلسله نوسان ناچار است راه قهقرا در پیش گیرد "، منتها البته برای جلوگیری از موج قهقرائی انقلاب، ضروریست که جمهوری دمکراتیک کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی)، به دیکتاتوری پرولتاریا فراروید، بنا به نوشته صریح رفیق بابا علی، دیکتاتوری پرولتاریا برای تبدیل این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تشبیت شده و مستقر شورائی برای

چون در کمیته های محلی توزیع نفت و آذوقه رسانی و امداد، و در شورا های دهقانی " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی - روشنترین وجهی آشکارا بود، " پس: با بدار باد " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی! "

مگر در شورا های روسیه، خرده بورژوازی در شورا ها متشکل نشده بود؟ در شورا های روسیه دهقانان مرفه و بورژوازی ده هم متشکل شده بودند. درهم آمیزی طبقاتی در شورا های روسیه هم واقعیت آشکاری بود؛ اما بشود یک ها هرگز از این واقعیات غیر قابل انکار نتیجه نگرفتند که این جماعت چون در شورا های نطفه قدرت متشکل شده اند، پس از گام برداشتن سوسیالیسم نمی هراسند و نیز نتیجه نگرفتند که " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی " را باید پایه شکل حکومت شورائی مشترک و اراده واحد قرارداد. برعکس؛ بشوید که تصریح کردند که مادام که شورا ها همه دهقانان را متحد می کنند، انقلاب بورژوازی است و فرارفتن از انقلاب بورژوازی، ضرورتا باید با تفکیک تهیدستان از کل خیسورده - بورژوازی و با تخریب در ترکیب طبقاتی شورا ها توأم باشد و اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، به اتحاد کارگران و نیمه پرولتاریا و تهیدستان در شورا ها متحول شود. برای مارکسیسم و لنینیسم، بدون این تفکیک در ترکیب طبقاتی در شورا ها، فراترفتن از انقلاب بورژوازمکراتیک، بی معنی و ادعائی مسخره و توخالی است. و به همین سبب بود که بشوید که با سرخلاف رفیق بابا علی که به حفظ و تدوام درهم آمیزی طبقاتی در شورا ها، بهنگام انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم اصرار دارد، بر ضرورت حیاتی تفکیک طبقاتی در شورا ها بیشترین تأکیدات را کرده و حتی بصورت بسیار فعالی، از طریق اعزام گسترده کارگران پیشرو به دهات، تبلیغات آگاهانه وسیعی را درباره لزوم تفکیک دهقانان تهیدست و نیمه پرولتاریا، و تفکیک کارگران کشاورزی از دهقانان بطور کلی، و ایجاد فراکسیون های مستقل آنها در شورا ها، به پیش می بردند و تا حلی که از دستشان سرمی آمد به ترویج این تفکیک و سازمان دهی این شورا های مخصوص نمایندگان دهقانان تهیدست ( نیمه پرولتاریا ) و یاحداقل، به ایجاد فراکسیون های جداگانه آنان در درون شورا های عمومی نمایندگان دهقانان، کمک می کردند. اما این تفکیک میان تهیدستان ده و دیگر دهقانان در شورا ها، بخت می بشوید که بود که در نخستین نامه از " نامه های از دور " لنین، به تاریخ ۷ مارس ۱۹۲۷ به آن صراحت داده شده بود. او در آنجا گفته بود :

" تشکیل شورا های نمایندگان دهقانان و شورا های کارگران روستا - یکی از حتمی ترین وظایف ماست. گوشش های ما در این باره فقط مصروف این نخواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان نمیدار و تهیدست نیز میزا از دهقانان غنی متشکل شوند... این تنگنات... اکنون ضرورت حیاتی دارد... " ( منتخبات یک جلدی فارسی ص ۴۵ - تأکیدات دو خطی از من )

همانطور که دیده می شود، حاشی که بورژوازی روستا، کولاک ها - و محتکیرین هم در شورا ها نطفه قدرت متشکل شده بودند، بشوید که آن را توجیهی برای " میل ترکیبی طبقاتی پرولتاریا با خرده بورژوازی " قرار نداده، گوش های خود را نه فقط مصروف سازد با این " میل ترکیبی طبقاتی " کارگران با دهقانان؛ بلکه حتی سازد با " میل ترکیبی طبقاتی " دهقانان فقیر و تهیدست با دهقانان ميانه حال و مرفه می کردند.

پس موضوع اختلاف با رفیق بابا علی ابد این نیست که توان خرده بورژوازی برای شکل در شورا های نطفه قدرت مورد انکار قرار گیرد ( کمیته توزیع نفت و آذوقه که حای خود دارد )؛ و من در اینجا کاملاً صراحت عنوان می کنم که مسئله حتی برانکار این فرض کلی هم نیست که خرده بورژوازی در ترکیب طبقاتی شورا های قدرت حاکمه باشد؛ بلکه اصل مسئله این است که مادام که در شورا ها ( اعم از نطفه قدرت یا خود قدرت حاکمه ) توده خرده بورژوازی پرولتاریا حرکت می کند، ماهیت شورا ها بورژوا - دمکراتیک است و انقلاب، بورژوازی است فرارفتن از انقلاب بورژوازمکراتیک، و گام برداشتن سوی سوسیالیسم، ما حفظ این ترکیب طبقاتی خوانائی ندارد. مسئله بر سر این است که اگر این " میل ترکیبی پرولتاریا با خرده بورژوازی " در کمیته های توزیع نفت و شورا های نطفه قدرت، به شورا های ارگان قدرت حاکمه سیاسی امتداد و ترویج یابد، تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی و پیشروی بی وقفه به سوی سوسیالیسم، و وظایفی که برای جمهوری دمکراتیک خلق قائل شده ایم ناممکن خواهند شد. بحث بر سر این نیست که گریه در آید - انبار نمی افتد؛ بحث بر سر این است که اگر افتاد چه بر سر آن آب می آید و چه کنیم که چنین نشود!

"حکومت موقت نمی‌توان شورویزه کرد؟! در این امر چه چیزی وجود دارد که با تمام استدلالات و تئوری‌های که رفیق با علی‌رای توحیه شرکت خرده‌سوروزوی در دولت آلترنا تیوه آنها متوسل می‌شود، نتوان توحیهش کرد؟! از "امکان شرکت سوروزوی لیبرال در دوساله اول حکومت نیکاراگوئه که سه‌گانه بود به سوال رفیق با علی‌سرگردیم، با دیدن کارهای دیگران نکتها می‌را با در شوم و سران تا کیدکنیم که با اختلاف و بحث، مطلقا سراین نیست که آتسا شکل گیری دولتی که نه دیکتاتور سوروزوایی و نه دیکتاتور پیرولتری است، به وجود دولتی که "گه سرکه؟" در آن پاسخ نهایی نگرفته و گشاکش قدرت در آن جاری است، "ممکن" است یا نه. مسئله مورد اختلاف این است که آیا برنا ما انتقال از سرما به داری به سوسا لیست را چه دولتی می‌تواند به اجرا درآورد؟ و رفیق با با علی در تلاش برای اثبات این عقیده خود است که انتقال از سرما به داری به سوسا لیست، وظیفه دیکتاتور پیرولتر است. دیکتاتور پیرولتر را، برای اجرای برنامه جداگتر است. ولی انتقال از سرما به داری به سوسا لیست، دولت متناظرا خودش را می‌طلبد: حکومت انتقال به دیکتاتور پیرولتر را، و به عبارت دیگر، برای اجرای برنامه‌ها می‌تواند که نه دیگر سرما به داری و نه هنوز سوسا لیستی است، دولتی لازم است که نه دیگر دیکتاتور سوروزوایی و نه هنوز دیکتاتور پیرولتری است. و هم‌گام‌ها می‌شود که انتقالی، گام‌ها می‌شود که به سوسا لیست، این "حکومت موقت" پیرولتر را بعنوان خصلت سیاسی جمهوری دیکتاتور می‌توان نظر و را به این شکل در یافت و فرموله کرد.

از مثال‌ها می‌تواند که رفیق با علی می‌زند و آنها را الگوی خود قرار می‌دهد، یکی حکومت‌های موقت زحمتگان با شرکت خرده‌سوروزوایی است (به نقل از لنین)، که سرنوشت فاحشه‌باری داشته‌اند و "این درس را همه آموخته‌اند!" دولست نیکاراگوئه هم به عنوان یک مثال زنده، تحسین است، و حتی عقب نشینی مداوم است. به فشار و نقش امیریا لیست می‌توجه نیست (این فشار به این یا آن شکل در هر انقلابی، و در فردهای انقلاب خلقی ایران هم - اگر و به افتاب حرکت کند وجود خواهد داشت). در هر انقلابی پیشروی و عقب نشینی‌ها می‌شود. اینها پدیده‌های طبیعی است؛ اما مدل قرار دادن و مثال زدن از حکومتی که در آن مساعترین شرایط برای انجام انتقال به سوسا لیست است، حکومتی که (صرفنظر از علت‌های آن) پس از ده سال هنوز موفق نشده، خود را با توسل به دیکتاتور پیرولتری و سرکوب سوروزوی تشبیه کند و با مشکلات جدی دردتا و مراره خود به پیش و زیر فشارهای متناظر زلنا نه سوروزوایی قرار دهد. مدل قرار دادن و شا هد آوردن چنین حکومتی که بیان توقف آنکجا است (اگر بیان عقب نشینی و امثالیها نه باشد) برای جمهوری دیکتاتور خلق که طبق تعریف، باید گذار بلافاصله و بی وقفه از سرما به داری به سوسا لیست را انجام دهد، مدل و مثال اطمینان بخش و مطلوبی نیست. اما این مثال‌ها و الگوها یک چیز را به خوبی نشان می‌دهند: آن اینکه برای رفیق با با علی آنچه اصل است و مهم است، "شریک بودن خرده‌سوروزوایی در حکومت، و اثبات "شوریک" و "تاریخی" امکان "پیدایش چنین حکومت‌ها می‌شود. حال اگر سرنوشت جنسی حکومتی مسئله اصلی برای کسی بود، رفیق با با علی اطمینان خاطر می‌دهد که این حکومت‌ها "موقتی" اند و در آینده به دیکتاتور پیرولتر را "فرا خواهد روئید" و جای نگرانی نیست حکومت نیکاراگوئه هم حکومت "موقتی" است. و ده سال است که این حالت "موقت" ادامه یافته و معلوم نیست چندان دیگر هم ادامه می‌یابد. و رفیق با با علی آن را راسمق و الگوی انقلاب ما قرار می‌دهد با الگوها می‌تواند که رفیق با با علی می‌دهد، جمهوری دیکتاتور خلق، نه ارگان انتقال بی‌وقفه به سوسا لیست، بلکه ارگان و قف در این انتقال خواهد بود.

اگر از اینجا حرکت کنیم که چه چیزها می‌تواند "ممكن" است "اتفاق بیفتد، در آن صورت نمی‌توان این امکان را مردود شمرد که در مقطع سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، تفکیک طبقاتی درشوراها صورت نگرفته باشد و شوراها در وضعیت زمازانه قوای طبقاتی قدرت را بدست گیرند که در آنها کل خرده‌سوروزوایی، و حتی مخلوطی از کارگران - خرده‌سوروزوایی و دهقانان متشکل باشند. سلی امکان پیدایش چنین حکومتی را نمی‌توان بکلی رد کرد. اما هر اندازه که ارزیابی‌های ما درجه این امکان را بالاتر و قوی‌تر نشان دهد، به همان نسبت موضعیم از هم‌اکنون به پیرولتر را، نیمه‌پیرولتر را و تشدیدستان در این مورد خطا نکنیم و هشدار دهیم که چنین آلترنا تیو ممکن است آلترنا تیو مطلوب تلقی و تصور نکنند. ما باید به آنها بگوئیم شرکت خرده‌سوروزوایی در دولت انقلابی آلترنا تیو رژیم جمهوری اسلامی، امکان پذیر است (زیرا به چگونگی پیشرفت مبارزه طبقاتی در جریان مبارزه عمومی دیکتاتور برای سرنگونی استبداد و به موازات قواستگنی در آن) اما خرده‌سوروزوایی در این حکومت چوب‌لای خرج خواهد بود. ما حومترو مزانع پیشروی سوسیالیسم نخواهد بود. ما این امکان را رد نمی‌کنیم ولی استراتژی‌ها و تاکتیک خود را نشان ندهیم که "ممکن" است، بلکه با عزیمت از اهداف انقلاب استنتاج می‌کنیم. ما خواهان آنیم که بلافاصله پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بطور بی‌وقفه به سوسا لیست برویم، و این خواست ما تشکیل حکومتی با شرکت خرده‌سوروزوایی، که برای تصحیف حکومت شورا می‌شود، برای تبدیل آن به پیرولتر رژیم سوروزوایی و برای زمازده دیکتاتور نیک ما شین بوروکراتیک و نظامی دولت و کارکنان آن

حراست از دستاورد های انقلاب و سوق دادن آن به جلو و جلوگیری از احیای نظم سوروزوایی و "زمازای دیکتاتور دولت سوروزوایی" و خلاصه برای جلوگیری از موج قیقا می‌انقلاب، ضرورت پیدا می‌کند. و به همین علت، دیکتاتور پیرولتر را به خود جمهوری دیکتاتور خلق و خود ندارد. دیکتاتور پیرولتر را می‌گذشته بین حکومت است و دیکتاتور پیرولتر را، بنده آن:

"این دیکتاتور استبداد دیکتاتور پیرولتر است (جمهوری سوروزوایی) نیست، در عین حال دیکتاتور پیرولتر را بنده می‌شود (همانجا)

به این ترتیب، وظایف این جمهوری روشن می‌شود. لااقل روشن می‌شود که وظایفی بنده: مبارزه برای تثبیت و استقرار خود (چون حکومت "موقت" است) (حراست از دستاورد های انقلاب و سوق دادن آن به جلو، جلوگیری از احیای نظم سوروزوایی و "زمازای دیکتاتور دولت سوروزوایی"، و خلاصه جلوگیری از موج قیقا می‌انقلاب) این وظایف جمهوری دیکتاتور خلق نیستند، چون تمامی اینها مستلزم دیکتاتور پیرولتر است. شاخص جمهوری دیکتاتور خلق، "خصلت موقتی" است. امکان رجعت آن "و" خصلت متزلزل آن است. این که روزی و در آینده، نبوت به دیکتاتور پیرولتر را خواهد رسید و این خصلت‌ها و مسائل هم‌اکنون خواهد رفت، ربطی به بحث ما ندارد. صحبت سر سردرانی است که "گمونیست‌ها" در مورد خصلت موقتی، امکان رجعت و خصلت متزلزل این حکومت به "پوپولیست‌ها" هشدار می‌دهند، ولی هنوز زود می‌اند که "ضرورت دیکتاتور پیرولتر را خاطر نشان کنند!" این دوره، دوره "یک سلسله نوسان‌ها" می‌شود که بحال انتقال به سوسا لیست، سراز قیقا در می‌آورد. این "نقد" پوپولیست نیست؛ نقد پوپولیسم است.

در یک کلام، جمهوری دیکتاتور خلق در تصور رفیق با با علی، یک دوران عدم تعین، یک برزخ سیاسی است که در آن، "گه سرکه؟" نا معلوم است. ما اینحال، عشا که بحر برنامه انتقال بی‌وقفه به سوسا لیست است و خرده‌سوروزوایی به پیرولتر را در این دوره "اراده واحد" دارد؛ البته رفیق با با علی از انتقال به سوسا لیست، درک خاصی دارد. او خصلت "نه دیگر سرما به داری، و نه هنوز سوسا لیست" را که لنین در توصیف یک رشته اقدامات ضروری برای فراتر رفتن از سرما به داری و گام برداشتن بسوی سوسا لیست عنوان کرده بود، به خصلت سیاسی تمام دوران انتقال، به مضمون انتقال، و به دولت محری این انتقال هم تعمیم می‌دهد، و حاصل این می‌شود که گویا دوران انتقال به سوسا لیست، دورانی است که سوسا لیست انقلاب سوروزوایی دیکتاتور را از انقلاب سوسا لیستی جدا می‌کند. با بعضی دیگر گویا تبدیل انقلاب اول به دوم در طول این دوران صورت می‌گیرد و تا زده در پایان این دوران، هنگامی که سر طبق نسخه رفیق با با علی دیکتاتور پیرولتر را به ضرورت یافت، مرحله انقلاب سوسا لیستی آغاز می‌شود. درست از همین درک است که رفیق با با علی برای خود دولت دوران انتقال هم خصلت انتقالی قائل می‌شود و آن را به دیکتاتور پیرولتر را، بلکه انتقال به دیکتاتور پیرولتر را به توصیف می‌کند:

"اکثریت دس به این با و راست که ما با "جمهوری" (برنا ما جدا قل) مواجیم با نا دیکتاتور پیرولتر را (برنا ما انتقالی - جدا کثر) و چیزی بسام حکومت‌های انتقالی به دیکتاتور پیرولتر را موضوعیت ندارد" ("نا به سه یک ... ص ۲۷)

رفیق با با علی سپس حکومت نیکاراگوئه را مثال می‌زند و می‌نویسد:  
"گافست از آن اکثریت دس بر سر رسیده بود که حکومت فعلی در نیکاراگوئه (حکومت ساندنیست) چه نوع حکومتی است؟! با این یک حکومت سوروزوایی دیکتاتور است یا دیکتاتور پیرولتر را است و با همان حکومت کارگران، زحمتکشان و دهقانان، یعنی حکومت انتقالی به دیکتاتور پیرولتر است؟" (همانجا)  
مثال نیکاراگوئه، مثال حالسی است. در دولت نیکاراگوئه که با پیروزی قبا م‌ژوشه ۱۹۹۷ و سرنگونی سوموزا روی گارآمد خرده‌سوروزوایی و لابه میانی و بالائی آن سهل است که سوروزوایی مانی لیبرال هم "شریک" بود. در برنا ما سهید ساندنیست که در ۱۹۶۹ تصویب شده بود، "استقرار یک حکومت انقلابی سربا به اتحاد کارگران، دهقانان و جماعت همه نیروهای میهن پرست ضد امپریالیست و ضد الیگارشی کشور" پیش بینی می‌شد. ساندنیست با براساس همین برنا ما، پیش از سرنگونی سوموزا، خودشان از سوروزوایی میان لیبرال ("فدا لیگاری") برای شرکت در دولت جایگزین دعوت کردند. حکومت مشترک ساندنیست‌ها با سوروزوایی متوسطه دو سال تمام دوام آورد و در دوم سال لگرا انقلاب (ژوشه ۱۹۸۱) بود که این اختلاف حکومتی از هم گسست و سوروزوایی از قدرت حاکم سیاسی رانده شد.

مثالی که رفیق با با علی می‌زند، "امکان" تشکیل حکومت موقت زحمتگان با شرکت سوروزوایی متوسط ضد لیگاری و لیبرال راهم به ما نشان می‌دهد. بطور است که همین، را الگوی جمهوری دیکتاتور خلق قرار دهیم؟! رفیق با با علی خواهد گفت: من سوروزوایی می‌نماید نمی‌گویم. اما راستی اگر متداین است که آتسا چه را "امکان" دارد، الگو قرار دهیم، چرا این "امکان" را نه؟ چرا حکومت نیکاراگوئه را از همان ابتدا مدل قرار ندهیم و از دو سال بعدش شروع کنیم؟! مگر همان دوساله اول را هم بعنوان "فرار رفتن موقتی" سوروزوایی لیبرال "فدا لیگاری" از نظم معمول سوروزوایی "برای تضمین مطالبات جدا قل خود" و بعنوان یک دوره "موقت" از یک

نا ن، برنا مه این دیکتاتور ی: برنا مه اشتغالی، و آن را "دولت موقت انقلابی" نام می دهد.

توسل رفیق با با علی به فرمول قدیمی بلشویک ها، ما را به اختلاف میان بلشویک های قدیمی "ولنین می اندازد."

در ا لهای پیش از جنگ اول جهانی که پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک در چهار چوب سرما به اداری، برای روسیه قابل تصور بود، لنین در مقابل تروتسکی که شعار "تزارنه، حکومت کارگری" را مطرح می کرد، از اتحاد کارگران و کل دهقانان و ضرورت تقدم پیروزی انقلاب دمکراتیک برای تدارک انقلاب سوسیالیستی دفاع می کرد و می گفت پیروزی قطعی این انقلاب هم چیزی نیست مگر دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان. در واقع جوهر حرف بلشویک ها در مقابل تروتسکی که می خواست از زوری انقلاب دمکراتیک برش کند، این بود که بدون سرپل دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک کارگران و (کل) دهقانان، نمی توان به سوی سوسیالیسم رهسپار شد.

با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بورژوازی روسیه به قدرت رسید. لنین از این لحاظ که قدرت دولتی به دست بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاده بود، اشتیاق به سوز و آتش دمکراتیک روسیه را با این یافته اعلام کرد، در عین حال که قبول داشت که انقلاب دمکراتیک هنوز به معنی واقعی آن شروع نشده و توده ها به مطالباتشان نرسیده اند. لنین در "تظاهرات آوریل" خود، با این ارزیابی که با افتادن قدرت دولتی بدست طبقه بورژوازی، انقلاب سوز و آتش بورژوا دمکراتیک با این یافته است، انتقال از مرحله اول انقلاب (یعنی دمکراتیک) به مرحله دوم (یعنی سوسیالیستی) را به پیش کشید. این تز، در میان بلشویک ها جنجال آفریده. غالباً آنها اعتراض می کردند که اگر تکالیف دمکراتیک انقلاب انجام نشده، پس روسیه نمی تواند به انقلاب سوسیالیستی گذر کند. آنها می گفتند: مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوا - دمکراتیک فقط سوسیله دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان تکمیل می شود؟ آیا انقلاب ررضی - که یک انقلاب سوز و آتش بورژوا دمکراتیک است - پایان یافته است؟ آیا واقعیت این نیست که برعکس، این انقلاب، حتی شروع هم نشده است؟ این معتز لین - که خودشان را "بلشویک های قدیمی" می خواندند - کماکان بر عقیده قدیمی بلشویکها مبنی بر تقدم پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر آغاز انقلاب سوسیالیستی، و ضرورت استقرار دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان، بعنوان ارکان پیروزی قطعی این انقلاب و سرپل عبور به انقلاب سوسیالیستی، استوار و پابرجا بودند. لنین به "بلشویک های قدیمی" جواب داد: شعارها و ایده های بلشویکی در کل، توسط تاریخ اثبات شده اند، ولی بطور مشخص، رویدادها به نحو متفاوتی روی دادند. آنها بیشتر از آنچه کسی می توانست انتظارش را داشته باشد، اصلیل، ویژه و متنوع هستند... دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است (به شکل معینی و تا حدود معینی)، زیرا که این "فرمول" رابطه بین طبقات را در نظر دارد و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه را تنظیم کند. این همکاران را به مرحله عمل درآورد.

لنین، شورا های کارگران و دهقانان را که در دوره قدرت دوگانه و "هم مرز با حکومت سوز و آتش" وجود داشتند، همین "دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان" می دانست که به شکل معینی و تا حدود معینی، یعنی به شکل یکی از دو لنگه قدرت دوگانه، و در حد "حنینی" و "نطفه ای" تحقق یافته بود.

"بلشویک های قدیمی" هم معتقد بودند که این اتحاد کارگران و کل دهقانان در شورا های نطفه قدرت، "می باید" بعنوان پایه اتحاد حکومتی کارگران با کل توده دهقانان تلقی شود. "اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب ممکن می باشد، می باید" در حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت "با کل توده دهقانان" بیابد.

در "جمع بندی مباحثات وحدت" درست پس از این "می باید"ها و تعدداتی که سرخرده سوز و آتش در تشکیل دولت مشترک داده شده، چنین خط می شئی به بلشویک ها نسبت داده و نوشته شده است:

"... می باید میان حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت متشکل از این طبقات انقلابی سازماندهی طبقه کارگریا بد. مباحثات مطروحه از جانب بلشویسم در باره دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان بهترین نمونه متداولی سرخرود کمونیستها به اینگونه اتحادها ی طبقاتی در ساختار دولتی می باشد که با موفقیت از جانب انقلابیون کمونیست در انقلابات متعدد به کار رسته شد." (ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۱) در باره سرخرود طبقات و احزاب غیر پرولتاری - ص ۱۰۱ (ضمیمه راه کارگر ۴ - دوره دوم، تا کیدای زمین)

مباحثات مطروحه از جانب بلشویسم در باره دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان، هم منظور که انا ره کردیم یک دوره با منشویک ها از یک طرف و با تروتسکی از طرف دیگر بوده، که در آن به ضرورت تشکیل دولت موقت انقلابی که همانا دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان باشد تاکید داشته اند؛ و یک دوره نیز بحث میان خود بلشویک ها در فاصله انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ بوده که بلشویک های قدیمی از همان "بحث قدیمی" می باید بدینان حکومتی خود را بیابد دفاع می کردند؛ و "بحث" لنین هم این بود که تحقق دیکتاتور ی دمکراتیک

علیه پرولتاریا و شهیدستان مبارزه خواهد کرد، متضاد است. جمهوری دمکراتیک خلق نامی نیست که ما برای آن آلت لرننا تیبو "مکن" می دهیم، بلکه نام حکومتی است که ما وظائف و مشخصات معینی برای آن قائلیم و خواهان ایجاد آنیم. این که موفق می شویم یا نه، بستگی به نتیجه مبارزه دارد؛ اما استراتژی و تاکتیک این است که ما در نیمه صاف از اشیای برای یکدیگر مانده ها و اهداف لازم را رسم، و تبلیغ و ترویج و سازماندهی خود را در خدمت واقعیت بخشین به آنها قرار دهیم. استراتژی و تاکتیک تلاش برای "مکن" ساختن آن چیزی است که "می خواهیم". و نه نمونه های تاریخی شکست خورده و یا نامناب و نامطلوب را به دلیل آنکه "مکن" بوده اند، الگوی خود قرار دهیم.

### دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان، دیکتاتور ی نوع پرولتاری نیست

یقین دارم علی رغم الگوهای نامطلوب، بحرانی، با شکست خورده ای که رفیق با با علی ارائه می دهد، لا اقل از لحاظ شورویک، آنچه از حکومت "بلشویک" دیکتاتور ی سوز و آتش، نه دیکتاتور ی پرولتاری می فهمد، در جهت عدم تمسک و ناسا مشخص بودن "که بر که؟" نیست، بلکه جهت اثبات آن را در نظر دارد، به معنای دیکتاتور ی مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی. معنای این حکومت، برکشا کش و اختلاف بر سر دورا نه نیست، بلکه "اراده واحد" است. به عبارت دیگر، دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان، با کارگران و خرده بورژوازی، و خطای بزرگ او در همینجاست: دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان (شکل آن هر چه باشد، شورا یا غیر آن) بر اراده واحد حول مطالبات بورژوازی برای تحقق آنها امکان پذیر و تصور کردنی است، نه حول مطالبات انتقالی. درست به همین سبب هم دیکتاتور ی دمکراتیک میباید شده است من ناگزیر به نقل قول هائی مدها بسار نقل شده و خواننده شده و حفظ شده از لنین پیدا زم، که متأسفانه گاهی فهمیده نشده اند: "یکی از اعتراضاتی که بر ضد ما را "دیکتاتور ی انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" می شود، این است که این دیکتاتور ی لازمه اش "اراده واحد" است. در حالی که پرولتاریا نمی تواند اندک خرده بورژوازی را رده واحد داشته باشد. این اعتراض بی پایه است زیرا بنا بر آن بر تفسیر مجرد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" را دیده شده است. اراده ممکن است در موردی واحد باشد و در مورد دیگر نباشد. فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیسم و مبارزه در راه جمهوری نمی گردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن فرق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع، یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک، زیرا: وقتی این انقلاب "همگانی" بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حواش و تقاطع های همگانی را بر آورده می نماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از این حدود دمکراتیسم، از وحدت اراده سبب پرولتاریا و بورژوازی دهقانان میباید سخن نمی تواند باشد." ("دو تاکتیک...". - منتخبات یک جلدی فارسی ص ۲۶۸)

لنین در صفحه ۲۵۷ همان جا می گوید: "این دیکتاتور ی، یک دیکتاتور ی سوسیالیستی نبوده، بلکه دیکتاتور ی دمکراتیک است. این دیکتاتور ی نمی تواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمایه داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتور ی در بهترین حالت می تواند تقسیم بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی به نفع دهقانان عملی نماید، دمکراتیسم بیگروگان مل و حتی جمهوری را عملی سازد، شما خصوصیات اساسی آن را در آنجا می بینید که از زندگی دهات، بلکه از زندگی کارخانه ها نیز ریشه کن کند. به بهبودی وضعیت کارگران و ارتقا سطح رفاه مادی آنان بپردازد و در حاشیه انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز بهیچوجه انقلاب سوز و آتش ما را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دمکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی - اقتصادی سوز و آتش خارج نخواهد شد."

"دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان" وظایف انقلاب سوز و آتش را بر عهده داشت و می بايست این وظایف را به شیوه دمکراتیک و انقلابی به انجام رساند. این دولت را بلشویک ها "حکومت موقت انقلابی" در نظر می گرفتند که به شرط پیروزی کامل دمکراسی، گشای بنده یک دوران آزادی کامل برای توسعه مبارزه طبقه ای و تدارک انقلاب سوسیالیستی می شد. از طرف دیگر لنین مدام تصریح و تاکید می کرد که پیروزی انقلاب دمکراتیک از چارچوب سرمایه داری فراتر نمی رود، بلکه به تقویت سوز و آتش و توسعه سرمایه داری منجر می شود. در هر حال، "دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان" بعنوان ارکان پیروزی انقلاب سوز و آتش دمکراتیک، بر اراده واحد کل دهقانان با پرولتاریا، حول برنا مه حداقل (بورژوازمکراتیک؟) پرولتاریا بود. رفیق با با علی جهتی دمکراتیک خلق را، دیکتاتور ی کارگران و توده خرده سوز و آتش و دهقانان می داند، یعنی دیکتاتور ی دمکراتیک کارگران و دهقانان -



بود که انتقال به سویا لیسیم را آغاز کرد.

لنین چه در آستانه انقلاب اکتبر و چه پس از آن، هر جا که به دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان اشاره کرده، سهمین شورا های ارگان انقلاب بورژوا دمکراتیک نظرداشته است.

اما لنین با رها و با رها نیز حکومت شوروی را "حکومت کارگری - دهقانی" یا جمهوری شوروی را جمهوری "کارگری - دهقانی" نامیده است. باید توجه داشت که این موارد، گامی است نه لنین "دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان" می‌نامید فرقی دارند. لنین حکومت کارگری - دهقانی را دقیقاً بعنوان معادلی برای دیکتا توری سویا لیستی پرولتاریا به کار برده است. و نه دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان. منظور لنین در موارد اخیر، حکومت کارگران و دهقانان تهیدست - یا نیمه پرولتاریا - است. بی آنکه لزومی ببیند هر بار صفت تهیدست و فقیر را در مورد دهقانان قید کند:

"... دولت طراز کمون، دولت شوروی، حقیقت را آشکارا و صریح به مردم می‌گوید و اظهار می‌دارد که این دولت، دیکتا توری پرولتاریا و دهقانان تهیدست است." ("انقلاب پرولتری و گام‌های نخستین مرتد" - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۴۵۷)

این هنوز در اوایل انقلاب بود. ولی در سال ۱۹۲۵، که دیگر از شورا های ارگان دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان اثری برجای نمانده و انقلاب سویا لیستی مدتهاً بوده که در سراسر روستاها نیز گسترده شده بود، لنین از حکومت و دولت جمهوری کارگران و دهقانان سخن می‌گفت و اینکه دهقانان تهیدست را در نظرداشت قدری مدیهی است که احتیاجی به اثبات آن نمی‌بینم. او سراسر نمونه در سخنرانی در سومین کنگره سراسری سازمان کمونیستی جوانان روسیه تحت عنوان "وظایف سازمانهای جوانان"، که سه سال پس از پیروزی اکتبر و در تاریخ دوم اکتبر ۱۹۲۵ ایراد کرد چنین گفت:

"وظیفه نسل قدیم عبارت بود از سرنگون ساختن بورژوازی... ولی در برابر نسل جدید وظیفه بفرستادن قرار دارد. وظیفه شما تنها این نیست که تمام قوای خود را برای پشتیبانی از حکومت کارگری - دهقانی در مقابل تهاجم سرمایه داران متحد سازید. این وظیفه را باید انجام دهید. ولی این کافی نیست، شما باید با مدعا کمونیستی را بسازید." (منتخبات دوازدهم جلدی - فارسی - ص ۴۵)

با مثلاً در پیش نویس قطعنامه دربار فرهنگ پرولتری، به تاریخ هشتم اکتبر ۱۹۲۵ می‌نویسد:

"... در جمهوری کارگری و دهقانی شوروی، تمام ما مور، هم در ساحه سیاسی - روشنگری و هم در ساحت فرهنگی، در ساحه هنر باید منحون از روح مسازده طبقه تئپرولتاریا در راه انجام موفقیت آمیز وظایف دیکتا توری آن، یعنی در راه واکوئوسی بورژوازی، در راه محوطقات و رفع هرگونه استعمار انسانان از انسانان باشد." (همانجا - ص ۷۸)

و با با برای نمونه، در گزارش کمیته اجرائی مرکزی سراسری روسیه و شوروی کمیسرها ملی، در نشست دوم، سه میر ۱۹۲۵ دولت شوروی را "دولت کارگری - دهقانی" می‌نامد (رجوع کنید به جلدی زدهم منتخبات ۱۲ جلدی - فارسی - ص ۹۶)

اشتباه می‌گویی که برخی ممکن است مرتکب شوند این است که خیال کنند فراتر رفتن از سرمایه داری و انتقال به سویا لیسیم در روسیه، توسط دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان صورت گرفته است. این ادعایی است که رفیق ما با علی دارد. زیرا به زعم او، دیکتا توری پرولتری، فقط برای اجرای "برنامه جدا گشته پرولتاریا" موضوعیت دارد. و نام آن "جمهوری شوروی سویا لیستی" است ولی انتقال از سرمایه داری به سویا لیسیم "حکومت های انتقالی" یعنی حکومت های که انتقال از جمهوری بورژوازی به دیکتا توری پرولتاریا محسوب می‌شوند ("نامه به یک... ص ۲۷) با بد عملی شود. گویا در روسیه پس از ۱۹۱۷ برنامه انتقالی لشویک ها را یک "حکومت انتقالی" و نه دیکتا توری پرولتاریا، بلکه دولت "انتقال به دیکتا توری پرولتاریا" به اجرا در آورده و تا زه وقتی برنامه جدا گشته در دستور قرار گرفته، نوبت به دیکتا توری پرولتاریا رسیده است!

رفیق ما با علی در توضیح خلعت سیاسی این "دولت های انتقالی" به دیکتا توری پرولتاریا "بحق و گامی است که قعات لاینحل و سرگیمه است. نظرات او را در این زمینه یکبار مرور کنیم! و یکبار در توضیح "دیکتا توری های کوتاه مدت زحمتکاران" می‌گوید: "این دیکتا توری است که دیکتا توری بورژوازی (جمهوری بورژوازی) نیست، در عین حال دیکتا توری پرولتاریا نیز نمی‌باشد"

در ارجاع به نمونه دولت نیکاراگوا هم، می‌گوید این دولت انتقالی است و دیکتا توری پرولتاریا نیست. در آنجا به یک رفیق می‌گوید حکومت شوروی تهیدست نشده و موقت، دیکتا توری پرولتاریا نیست، حکومت تشبیه شده شورایی، بسا بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، دیکتا توری پرولتری است. او هم در "نامه به یک رفیق" و هم در "چگونه باید سهم خود را... در ست از این جهت علیه اکثریت دفترسیاسی" اقدام دعوی می‌کند که خلعت سیاسی جمهوری دمکراتیک خلق رادیکتاری پرولتاریا می‌داند. تا اینجا تلاش برای نگار دیکتا توری پرولتاریا در جمهوری دمکراتیک خلق، در دولت انتقال به سویا لیسیم است. تلاش برای ترویج این

کارگران و دهقانان در دوجینینی و نظف های، گامی است و نمی‌باید "سیان حکومتی خود را بسازد"، چرا که "زندگی نقد آن حد و تجاوز کرده" (از خود و سرمایه داری) و جنگ، ویرانی، فلاکت، سرمایه داری انحصاری دولتی... همه، روسیه را ناگزیر می‌کنند که گامی به جلو، به سوی سویا لیسیم بردارد. و پرولتاریا نیز ناگزیر است بدین منظور، و حتی برای عملی کردن شعار صلح و نان و زمین، بلوک با کسل دهقانان را به سلوک با دهقانان تهیدست و فقیر تبدیل کند. سهمین دلیل، لنین با واقعیت یافتن اتحاد کارگران و کل دهقانان در شورا های منطقه قدرت، تولد دیکتا توری سویا لیستی (= اتحاد کارگران و تهیدستان) از "پنجاه" است. "دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان" را مطرح ساخت که می‌بایست برنامه انتقال بیوقفه به سویا لیسیم را به اجرا گذارد.

آنچه در "جمع بندی مسائل حیات و جدت" بعنوان شاهی بر لزوم تشکیل دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان به مسائل لشویک ها نسبت داده شده است، فقط به مباحثات مربوط به انقلاب مرفا بورژوا دمکراتیک مربوط بوده و نه به انقلاب مرکب. در کشوری با نظام مسلط سرمایه داری، با دولت بورژوازی، با نام امکان شدن پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک در چارچوب سرمایه داری، با تبدیل شدن این پیروزی قطعی به محصول فرعی انقلاب سویا لیستی، آن بحث هم تهیدستی و منسوخ شده است. امروزه وقتی می‌گوئیم پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک، دیگر در چارچوب سرمایه داری میسر نیست، در واقع می‌گوئیم که دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان، دیگر به معنی ارگان پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک نیست؛ یا به عبارت کامل تر، دیکتا توری پرولتاریا است که می‌تواند ارگان پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک در عصر گذار از سرمایه داری به سویا لیسیم باشد.

اما رفیق ما با علی نسخه دیگری می‌پسندد: او دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و خرده بورژوازی را از "لشویک های قدیمی" می‌گیرد، و برنا به انتقال به سویا لیسیم را از لنین ۱۹۱۷ چنین خطی را نه "لشویک های قدیمی" مرتکب شدند، نه بلشویک های "جدید". اولی ها ترکیب طبقاتی دولت رادیکراتیک می‌خواستند، پس انتقال به سویا لیسیم را ناممکن زدود می‌دانستند. این یکی ها، انتقال به سویا لیسیم را می‌خواستند و اینجا حداکمیته دیکراتیک انقلابی را دربر، و انتقال به سویا لیسیم را توسط آن ناممکن می‌دانستند. هر دو رویه آنها اصولیست و بلشویکی و مارکسیستی خود را حفظ کرده بودند و فقط در ارزیابی شرایط اختلاف داشتند. اما ترفیق ما با علی مبتنی بر انتقال از سرمایه داری به سویا لیسیم با بلوک دمکراتیک، (دیکتا توری دمکراتیک انقلابی)، نقض اصول مارکسیستی و بلشویکی، و یک تزویزیونستی - پوپولیستی است که تنها از طریق جعل یک "طرفیت ویژه" برای توده خرده بورژوازی در چارچوب سرمایه داری وابسته، و بسا جعل ماهیت "موقتا" غیر بورژوازی برای آن، ساخته و پرداخته شده است.

در بحث های لشویک ها، و در تجربه انقلاب اکتبر، هیچکس کلامی در باره انتقال به سویا لیسیم توسط دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان نگفته و در عمل نیز ارگان این انتقال، نه دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان، بلکه دیکتا توری سویا لیستی پرولتاریا بوده است. آنچه برخی از رفقا را به اشتباه می‌اندازد برداشت نادرستی است که از ماهیت دیکتا توری در انقلاب اکتبر دارند. لنین حکومت برخاسته از انقلاب اکتبر را در آن واحد، هم دیکتا توری دمکراتیک انقلابی کا رگران و دهقانان، "هم" دیکتا توری پرولتاریا نامیده است. سبب آنکه لنین این هر دو صفت را برای دولت برخاسته از انقلاب اکتبر سگاری می‌برد تا قضی کوئی و ذهنیت مفشود شود. سبب این بود که در اکثر، زمانی که انقلاب سویا لیستی در شهرها در گرفت، انقلاب در روستاها، هنوز دمکراتیک بود. در شهرها، و دهات، حکومت شورایی برقرار شده بود، اما در شهرها، شورا های کارگران قدرت را در دست داشتند، و در روستاها، شورا های عموم دهقانان. قبلاً از لنین نقل کرده ام در توصیف تبدیل انقلاب بورژوازمکراتیک به انقلاب سویا لیستی در دهات روسیه گفته است:

"تا آنجا که دهقانان جمگی با ما حرکت کردند و شوراها همه دهقانان را متحد می‌کردند، انقلاب ما بورژوازی بود. آنجا که مبارزه طبقه تئپرولتاریا در دهقانان اوج گرفت، تحزیه طبقه تئ شدت گرفت... اتحاد کارگران و دهقانان تبدیل به کارگران و دهقانان فقیر شد، انقلاب دمکراتیک به انقلاب سویا لیستی سدل شد."

لنین در هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه در ۱۹۱۹ گفت:

"در اکتبر سال ۱۹۱۷ ما به اتفاق تمام دهقانان من حیث المجموع قدرت حاکم را بدست آوردیم. این انقلاب، انقلاب بورژوازی بود، زیرا مبارزه طبقه تئ در دهان روزا من نگرفته بود. چنانکه متذکر شدیم، فقط در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که انقلاب پرولتری واقعی در دهان آغاز گردید."

در واقع، در اکثر، در شهرها دیکتا توری سویا لیستی پرولتاریا بوجود آمد، و در دهات، دیکتا توری دمکراتیک کا رگران و دهقانان. اما دیکتا توری دمکراتیک کا رگران دهقان فقط عهده داحل مسائل بورژوا دمکرات بود و اما که تجزیه طبقه تئ میان دهقانان صورت نگرفته و بلوک کارگران با دهقانان تهیدست واقعیت نیافته بود، شورا های دهقانی از انقلاب دمکراتیک فراتر نرفتند و قدم در راه انتقال به سویا لیسیم نگذاشتند. تنها دیکتا توری پرولتاریا در شهرها

فکراست که دولت مجری برنامۀ انتقالی، (تهدیدگر سرمایه‌داری و نه همنوز سوسیالیسم) در سیاست هم‌نهد دیگر دیکتاتور بورژوازی، نه همنوز دیکتاتور بورولتری است؛ و در خدمت همین فکراست که رفیق بابا علی جاسا، دیکتاتور بورولتاریا را "دیکتاتور خالص سوسیالیستی بورولتاریا" و "جمهوری شوروی سوسیالیستی" و "برنامۀ حداکثر" تعریف می‌کند.

اما همین رفیق بابا علی که مدعی است جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتری نیست، در نواری که به آن "آشاه کریم"، از خودش نقل قول می‌کند که در راه کارگر (۵۱ صفحه) نوشته است: "جمهوری دمکراتیک خلق، شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، نوعی از دولت بورولتری است."

حل الخالق! چه معمای عجیبی! آن چه نوعی از دولت بورولتری است که شکلی از دیکتاتور بورولتری نیست؟ این می‌گوید: "دولت، ارگان استیلائی طبقه است... اگر منظور، دولت بورولتاریا است، و اگر صحت از دولت بورولتری می‌کنیم، یعنی همان دیکتاتور بورولتاریا!" (۳) یا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت را حفظ کنند؟")

رفیق بابا علی در نواریا دهنده، دانش علمی خود را به مدد می‌گیرد تا مگر ایسین معمارا برای آدم‌های کودن و بی‌دانش با زکند و شیر فهمشان کند. خوب توجه کنید!

"جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، نوعی از دولت بورولتری است. تفاوت درجه: تفاوت بین ما هیت و کیفیت، بذارین روشن کنیم: آب، بخار، یخ، هرسه ترکیب ملکولیشون، ساختمان ملکولیشون، (H<sub>2</sub>O) است. آب، یخ، گاز هرسه ما هیت یگانه‌ای دارند. ما هیتشون ۱/۵ است. دو واحد از هیدروژن و یک واحد از اکسیژن. این ترکیب همه شونه. اما کیفیات متفاوتی دارند: یخ را شام می‌تونید بردارید و بزنید سه شیشه، شیشه بشکنه؛ آب نمی‌تونید شیشه بشکنید. کیفیت یخ و آب متفاوت. یخ و آب شیشه می‌تونید بردارید و به شیشه بزنید، بشکنید. ولی ما گاز زمی‌تونید مثلا شیشه بشکنید. کیفیت گاز که بصورت بخار، آب که سیال، یخ که جامد، کاملاً متفاوت. دقیقاً تفاوت دیکتاتور بورولتاریا با شکل شورائیش، یا دیکتاتور بورولتاریا به شکل جبهه خلقیش، یا جمهوری دمکراتیک خلق یا حکومت‌های کارگران و دهقانان و حکومت‌های کارگران ترکیب‌های مختلفشون از لحاظ ما هیت یکی هستند. همه اینها ستون فقراتشون کارگران و تهیدستانند. چه در جمهوری دمکراتیک خلق، چه در مورد دیکتاتور بورولتاریا در شکل شورائی، چه در شکل جبهه خلق، ترکیب اینها اساساً قدرت ستون فقراتشون کارگران و تهیدستانند. ولی تفاوت در کیفیات دارند. در یکی خرده بورژوازی هست، در یکی دیگه نیست."

امیدوارم برای خوانندگان این سطور هم معما حل شده باشد. آنهم با آخرین متدهای علمی: ساختمان ملکولی آب و بخار یخ، H<sub>2</sub>O است. ما هیت هرسه یکی است. همه آنها از دو واحد هیدروژن و یک واحد اکسیژن تشکیل شده‌اند! این ترکیب همه شونه، منتها در یکی خرده بورژوازی هم هست، در یکی نیست! اینها اینحال "هرسه ما هیت یگانه‌ای دارند!" اما کیفیات متفاوتی دارند. اگر تا اینجا روشن شد، دنباله توضیحات "علمی" را بگیریم:

"... در یکی خرده بورژوازی هست، در یکی دیگه نیست. در یکی همنوز نقطه شروعی برای تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا است، در دیگری خود دیکتاتور بورولتاریا است. ... "سین قدرت نوع بورولتری و دیکتاتور بورولتاریا فرق هست و آن، فرق بین حکومت کارگری است که نقطه شروعی برای مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است، و دیکتاتور بورولتاریا که دیکتاتور بورولتاریا خالص سوسیالیستی کارگران است. اما وقتی یکم شکلی از دیکتاتور بورولتاریا است یعنی اینکه جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا هست، ولی یکی از اشکالش، بنا بر این اتفاقاً در استان برسر همین، جمهوری دمکراتیک خلق نوعی از حکومت بورولتریست بخاطر اینکه: ۱- همنوزی بورولتاریا درش هست؛ ۲- گام‌های بیست سوسیالیسم درش هست؛ ۳- قدرتش نوع شورائی هست. اما خود دیکتاتور بورولتاریا نیست، چرا که ترکیب طبقاتی اش به کارگران و نیمه کارگران ختم نمیشه."

در جای دیگری از همان نواریا، رفیق بابا علی می‌گوید: "جمهوری دمکراتیک خلق برای ما حکومت موقت، نقطه شروع مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است... " ما از اینجا از حکومت موقت دفاع می‌کنیم ولی نه در چارچوب یک انقلاب بورژوازمکراتیک، بعنوان نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا."

اینها را کنار هم بگذارید: جمهوری دمکراتیک خلق، "دیکتاتور بورولتاریا نیست، انتقال به دیکتاتور بورولتاریا است؛" نقطه شروعی برای مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است؛ "همنوز نقطه شروعی برای تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا است؛" نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است."

بالاخره کدام است؟ نقطه شروعی برای مبارزه در راه دیکتاتور بورولتاریا؛ یا نقطه شروعی در تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا، یا نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا؟!

اگر جمهوری دمکراتیک خلق "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است"، و بالاخره بورژوازی در آن چه می‌کند؟ آیا در شروع دیکتاتور بورولتاریا با بورولتاریا "اراده واحد" دارد؟ نکند "برای تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود" حاضری شونده فقط در شوراها متشکل شود. نه فقط به تاسیس قدرت نوع شورائی، بلکه حتی "موقتا" به تاسیس دیکتاتور بورولتاریا هم اقدام می‌کند؟! وانگهی، اگر جمهوری دمکراتیک خلق "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است"، اینهمه نقلای برای اثبات آنکه جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا نیست چه معنی دارد؟ مگر نقطه شروع یک چیز، جز آن چیز نیست؟ مگر نقطه شروع بهار، بهار نیست؟ و بالاخره اگر جمهوری دمکراتیک خلق، "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است، دیگر چرا باید "حکومت موقت" خلق شود؟ مگر بورولتاریا "موقتا" انتقالی است که حکومتی را که "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است"، حکومت موقت خلق کند و بگوید "این مجلس" (مجلس موسسان) "سویزه‌س از حکومت موقت می‌تواند عملی شود"؟! ("تا مه‌یک... ص ۲۸)

آخرین فرمول رفیق بابا علی در نواریا دهنده این است: "حکومت نوع شورائی یا جمهوری دمکراتیک خلق هم دیکتاتور بورولتریست، ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست."

تا حالا تمام حرف رفیق بابا علی این بود که جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا نیست؛ نه دیکتاتور بورولتاریا و نه دیکتاتور بورولتاریا است؛ انتقال به دیکتاتور بورولتاریا است؛ شروع مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا و شروع دیکتاتور بورولتاریا است. بله، بله، و همه در یک جلسه صحبت، رسیده است به اینکه دیکتاتور بورولتریست، ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست!

هیچ دیکتاتور طبقه‌ای نیست که فاقد شکلی باشد. دیکتاتور بورولتاریا می‌تواند اشکال متفاوت داشته باشد. دیکتاتور بورولتاریا نوع شورائی و دیکتاتور نوع بورولتری (هما نشور که در یکی از فصول پیشین اشاره کردم) دو تیپ قابل تصور دولت در دنیا می‌سازند. نوع سومی هم میان این دو گونه‌اند این باشد و آن وجود ندارد. قدرت دوگانه و حالت عدم تعیین و حالتی که در آن "که برکه" همنوزوشن نشده است، می‌تواند وجود داشته باشد که بالاخره ما باید به یکی از دو نوع اصلی دولت تبدیل شود. رفیق بابا علی با بدرون کند که آیا به نوع (تیپ) سومی دولت وارد می‌شود یا نه. همین حالت عدم تعیین و نامعلوم بودن که برکه را از لایحه بر سر نوع برای فردای سرنگونی جمهوری اسلامی معرفی می‌کند؟ در حال مسئله بر سر نوع دولت است و نه شکل. رفیق بابا علی یا معنی نوع دولت و شکل آن را نمی‌داند، یا آنکه آنها هم ما هم را مخدوش می‌کنند و مسئله را می‌بیچاند. شکل دولت موقتی که رفیق بابا علی از آن دفاع می‌کند روشن است. شکل این دولت، شورائی است. شکل دولتی هم اکثریت دفتر سیاسی آن را از لایحه تیپوفوری جمهوری اسلامی می‌داند شورائی است. پس اختلاف بر سر شکل دولت نیست که رفیق بابا علی بر سر اینکه شکلی از دیکتاتور بورولتاریا است یا نه چانه می‌زند. یکبار دیگر در ایسین گفته رفیق بابا علی توجه کنیم:

"حکومت نوع شورائی یا جمهوری دمکراتیک خلق هم یک دیکتاتور بورولتریست، ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست."

رفیق بابا علی "نوع" را به شورائی بودن حکومت اطلاق می‌کند (حال آنکه حکومت شورائی، شکل است) تا از روشن کردن نوع "حکومت موقت شورائی" خود، یعنی از روشن کردن ما هیت طبقاتی آن ظفر رود. او می‌گوید این دولت دیکتاتور بورولتریست، ولی دیکتاتور بورولتاریا نیست. منظور او این است که این حکومت، دیکتاتور (دمکراتیک) بورولتریست، ولی دیکتاتور (خالص) بورولتاریا نیست. دیکتاتور مشترک بورولتاریا و خرده بورژوازی هست؛ ولی دیکتاتور بورولتاریا و تهیدستان نیست. تمام ما این بیچ و تاب‌ها؛ شکل و نوع کردن‌ها؛ ما هیت و کیفیت کردن‌ها؛ فیزیکی و فلسفه گفتن‌ها، برای پوشیده داشتن این نکته بسیار اساسی است که دیکتاتور بورولتاریا و کارگران و دهقانان، یا دیکتاتور بورولتاریا و کارگران و خرده بورژوازی، دولت نوع بورولتاریا است. دیکتاتور بورولتاریا و کارگران و دهقانان، دیکتاتور بورولتاریا است. دیکتاتور بورولتاریا در این دیکتاتور شریک است، ولی او در دیکتاتور بورولتاریا شریک است. رفیق بابا علی می‌گوید "شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، ولی نوعی از دیکتاتور بورولتریست" و درست در همینجا است که تحریف اصولی در ما رکیسم صورت می‌دهد. دیکتاتور بورولتاریا بورولتری، نوعی از دیکتاتور بورولتری نیست. دیکتاتور بورولتری فقط یک معنی دارد: دیکتاتور سوسیالیستی بورولتاریا، یعنی در هم شکستن ما هیت دولت بورولتاریا، تا بود کردن تمام شرایط و مکانات با زبانی آن؛ درهم کوسدن مقاومت، توطئه و خراشکاری بورژوازی داخلی و جهانی، و انتقال حاسه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و سرانجام کمونیسم.

دیکتاتور بورولتریست که کارگران و دهقانان، نوعی از دیکتاتور بورولتری نیست و نمی‌تواند نباشد. دیکتاتور بورولتاریا و کارگران و دهقانان، ارگان پیروزی انقلاب دهقانان است؛ ارگان پیروزی یک انقلاب بورژوازمکراتیک است، اما زاینکه شکل شورائی داشته باشد یا شکل دیگری، ما دام که اراده کل دهقانان

فصول داربم که تولد دمکراسی سورژوئی، پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک ایران نخواهد بود بلکه تثبیت و قطعیت دمکراسی، با فرا تر رفتن از چارچوب هسای سورژوئی و یا تبدیل شدن دمکراسی سورژوئی به دمکراسی بیرونتری، یعنی دمکراسی زحمتکشان و استعمارشدگان میسر خواهد بود، و اگر قبول داریم که خرده بورژوازی در مقابل این دو نوع دمکراسی متزلزل و بیبنا سینی است، پس بدینرفته ایم که خرده بورژوازی با سرنگونی استبداد، دیگر انقلابی عمل نمی کند، خواهان تحکیم و تثبیت دمکراسی شورائی، دمکراسی واقعا انقلابی، یعنی دمکراسی استعمارشوندگان نمی شود، و نتیجه اینهمه، آنکه پس از سرنگونی استبداد، دیگر نمی توان خرده بورژوازی میانرا جزو ترکیب طبقاتی دمکراسی انقلابی به حساب آورد.

در انقلاب ایران هم دمکراسی انقلابی در مفهوم بورژوئی آن، یعنی دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور (شهروروستا) در انقلاب ۲۷-۵۶ شکل نطفه ای در هیئت شوراها برای کاندیدای در شورها و روستاها موجودیتی از خود نشان داد، در اعلا انقلابی آنی یقینا جنبش شورائی دامن و وسیعتری خواهد داشت و تحدید حیات نهادها نطفه ای دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور و خرده بورژوازی شهروروستا با زهم محتمل است. ولی اگر جنبش شورائی اینستار واقعا با بسپرد، اگر انقلاب بخواد محدودده های بورژوئی و در چسارچوب سرمایه داری زندانی و گرفتار رها تلاق نشود و بی وقفه به پیش، به سوی سوسیالیسم حرکت کند، مضمون دمکراسی انقلابی و ترکیب طبقاتی آن نیز با بنیاد مضمون و ترکیب بورژوئی فرا تر رود و دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور و خرده بورژوازی به دیکتاتور بیرونترا ریا تحول یابد.

اما آیا فرا تر رفتن مضمون دمکراسی انقلابی از حد و بورژوئی همان دمکراسی بیرونتری است؟ و آیا فرا تر رفتن ترکیب طبقاتی، به معنی دیکتاتور بیرونترا ریا است؟ اگر "یا دمکراسی سورژوئی - یا دمکراسی بیرونتری" و "یا دیکتاتور سورژوئی - یا دیکتاتور بیرونتری" داریم پس مقولات "دمکراسی توده ای" و "دمکراسی خلقی" چیستند؟ و اگر دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور و دهقانان، نمی توانند ارگان انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم باشند، بیس "جمهوری دیکتاتور خلق" چه فرقی با آن دارد؟ پس معنی "دولت انتقالی" چیست؟ این سئوال است، یکی از اصلی ترین گره های فکری پیوپولیسیم است. در زمان ما هم وجود مبارزه بدولتوریک مستمر و مادامه ای که با پیوپولیسیم داشته است، بقایای مزمین پیوپولیسیم، همچنان وجود دارند. و بقایای این گره های فکری در نزد برخی از ماها یکی از مهمترین این بقایا بوده است. قائل بودن به یک انقلاب متفاد و با انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی، اینام انقلاب تبسوده ای (گوئی که انقلاب توده ای، یا انقلاب خلقی، نه بورژوازمکراتیک است، نه سوسیالیستی و نوع سومی از انقلاب است) قائل بودن به یک "حکومت انتقالی" بعنوان ارگان پیروزی قطعی چنین انقلاب نوع سومی، حکومتی که "نه دیکتاتور سورژوئی است و نه دیکتاتور بیرونتری" یا "حکومت خلقی - البته با هژمونی بیرونترا ریا" قائل بودن به یک دوره سرخزی پس از آزادی جمهوری اسلامی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، قائل بودن به یک انقلاب فدرسما به داری که فدرسما به داری، یا نه سوسیالیستی، بلکه محدودده "نه دیگر سرمایه داری و نه هنوز سوسیالیستی" است و... همه اینها در یک تصویر تبیین جامع: انقلاب، نه بورژوئی، نه سوسیالیستی، بلکه انقلاب توده ای! دمکراسی، نه سورژوئی، نه بیرونتری، بلکه دمکراسی توده ای یا خلقی! برنا مه انقلاب! اقدامات انتقالی که نه دیگر سرمایه داری و نه هنوز سوسیالیستی اند! دولت ارگان پیروزی این انقلاب، یک دولت انتقالی! انتقال از دیکتاتور سورژوئی به دیکتاتور بیرونتری! خلعت سیاسی دولت انتقالی: نه دیکتاتور سورژوئی، نه دیکتاتور بیرونتری! و به بیانی با زهم موجز تر و سمولیک تر، همه چیز در سرخ میان "نه دیگر" و "نه هنوز" مطلق است! (۱۴)

ما انقلاب نوع سومی که نه بورژوئی باشد و نه سوسیالیستی نداریم (۱۵) انقلاب، یا سورژوئی می تواند باشد، یا سوسیالیستی، و با انقلاب مرکب، یعنی هم سورژوادمکراتیک و هم سوسیالیستی، عین آنجه انقلاب فعلی ایران است. انقلاب توده ای یا انقلاب خلقی حقیقی، نوع سومی از انقلاب، انقلابی مافوق انقلاب سورژوئی و مادون انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلاب خلقی حقیقی، انقلابی است که اکثریت توده های خلق با خواسته های مستقل خود در آن به حرکت در می آید و مهر و نشان خود را بر آن می گذارد. از این جهت، هم انقلاب بورژوئی، هم انقلاب بیرونتری و هم انقلاب مرکب می تواند انقلاب حقیقی خلقی باشند. بسته به اینکه ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آنها و مضمون طبقاتی مطالباتشان چه باشد، انقلاب توده ای، انقلاب خلقی، یا با صلااح "انقلاب شورائی" به خودی خود ما هیت انقلاب را روشن نمی کنند.

دمکراسی نیز عینا بر همین منوال است. میان دمکراسی بورژوئی و دمکراسی بیرونتری، دمکراسی نوع سومی وجود ندارد. دمکراسی توده ای، دمکراسی خلقی و دمکراسی شورائی چیز سومی در حد فاصل دمکراسی سورژوئی و دمکراسی بیرونتری نیستند. دمکراسی توده ای، خلقی (در شکل شورائی یا غیر شورائی)

با کل خرده بورژواری را دیکتاتور می کند، حکومت نوع بورژوئی است، منتها با ما هیت دمکراتیک، یک جمهوری دمکراتیک نوع سورژوئی است، منتها دیکتاتور از جمهوری دمکراتیک سورژوئی، و در ابعکال ترین نوع آن، چنین دولتی اگر وظایف سورژوادمکراتیک انقلاب را به دمکراتیک ترین و انقلابی ترین شیوه ها انجام دهد، دولت دمکراسی انقلابی است، و هیچ مارکسیستی تاکنون دمکراسی انقلابی را نوعی از دیکتاتور بیرونتری ننامیده است. این هنر تنها از کسی بر می آید که معتقد باشد اما اینکه در یکی خرده بورژوازی هست و در دیگری نیست، همه "ما هیت یگانهای دارند!"

## دمکراسی توده ای، شکلی از دیکتاتور بیرونتری است

گفتم اگر چنین دولتی وظایف بورژوادمکراتیک انقلاب را، به دمکراتیکترین و انقلابی ترین شیوه ها انجام دهد، دولت دمکراسی انقلابی است. در اینجا دوسا راه این مسئله پیش می آید: که مگر لنین نگفته است در چسارچوب سرمایه داری و در قترن سیستم دمکراتیک انقلابی کسی است که از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نهراسد؟ پس چرا دولت دمکراسی انقلابی را به انجام وظایف سورژوادمکراتیک و چارچوب سرمایه داری محدود کنیم؟ مگر گفته لنین به این معنی نیست که سرنا مه انتقال به سوسیالیسم را دولت دمکراتیک انقلابی هم می تواند اجرا کند؟ چنین سئوالی معمولا بر این نکته تکیه دارد که سرنا مه انتقالی، اگر چه دیگر سرمایه داری نیست، ولی هنوز سوسیالیسم هم نیست، و این راه لنین گفته، پس چه دلیلی وجود دارد که خرده بورژوازی از اجرای آن - که سوسیالیسم نیست، و فقط گامی به سوی سوسیالیسم است - بهراسد؟ و آیا خود لنین مراحتا نگفته بود که اگر دولت موقت فوریه در روسیه (دولت کرسکی) واقعا دمکراتیک انقلابی بود، میبایست گامهای به سوی سوسیالیسم بر می داشت و سرنا مه انتقالی را اجرامی کرد؟

دمکراسی انقلابی بعنوان ارگان پیروزی سریع حاکمیت اشراقی - فئودالی، و دمکراسی انقلابی بعنوان ارگان پیروزی بر حکومت بورژوئی، یک چیز نیستند و نمی توانند ترکیب ثابت و یکسانی داشته باشند. هر کسی که برای منافع اکثریت توده ها به نفع ترین و انقلابی ترین شیوه ای حاکمیت فئودالی می جنگد و طاب سوزا بدن همه ریشه های آن و بیبنا جاسمه سرمایه داری است، نمی تواند با همان قاطعیت و به شیوه ای انقلابی برای منافع اکثریت توده ها در یک گام سرمایه داری - یعنی به نفع حاکمیت اکثریت استعمارشوندگان - بر اقلیت استعمارگران - با حاکمیت سورژوئی جنگد. دمکرات انقلابی بودن در چسارچوب فئودالی یا نیمه فئودالی، برای دمکرات انقلابی بودن در چسارچوب سرمایه داری کافی نیست و برای همین بود که لنین می گفت در قترن سیستم در چسارچوب سرمایه داری، دمکرات انقلابی کسی است که از گام برداشتن در راه سوسیالیسم نهراسد. منظور لنین مطلقا این نبود که هر کس که در مقابل رژیم تزاری، دمکرات و انقلابی بوده، از انقلاب فوریه به بعد هم، همو دمکرات انقلابی است و از رفتن سوی سوسیالیسم نمی هراسد. اما ملاحظه لنین بر این بود که ثابت کند بدون تبدیل بلوک بیرونترا ریا - دهقانان، به بلوک بیرونترا ریا و تبسودستان، قدمی نمی توان به پیش، به سوی سوسیالیسم برداشت. دمکراسی انقلابی، یا دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور و دهقانان بعد از انقلاب فوریه در روسیه، تا جاش واقعیت و موضوعیت داشت که شوراها تجزیه نشده بودند، ما هیت سورژوئی داشتند و از چارچوب سرمایه داری فراتر نرفته بودند، اما جوهر اکثریت در این بود که شوراها مرکب از کل دهقانان (خرده سورژوادی شهری که های خود را در دیگر نهاد دمکراسی انقلابی نبودند و دیکتاتور کارگران و دهقانان در صورتی ارگان دمکراسی انقلابی در شرایط روسیه سرمایه داری می توانست باشد که دیگر دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور دیکتاتور نه دیکتاتور کارگران و تبسودستان (نیمه بیرونترا ریا)، یعنی به دیکتاتور سوسیالیستی بیرونترا ریا تحول یابد. این بود که "دمکراسی انقلابی" می که در چسارچوب سرمایه داری روسیه از رفتن به سوی سوسیالیسم نمی هراسید.

ممکن است به من اعتراض شود که: پس نمی گوئی دمکرات انقلابی کسی است که سوسیالیست باشد؟ پس فقط کمونیست ها دمکرات انقلابی اند؟ من پاسخ می دهم: نه، حرف من این نیست که فقط سوسیالیست ها و کمونیست ها دمکرات انقلابی اند، حرف من این است که دمکراسی انقلابی در چسارچوب سرمایه داری یک پدیده قرن بیستمی، نه دمکراسی سورژوئی، بلکه دمکراسی بیرونترا ریا است، یعنی حاکمیت اکثریت استعمارشوندگان بر اقلیت استعمارگران، و دمکرات انقلابی در چنین حاسمه ای کسی است که حتی اگر خودش کمونیست و سوسیالیست نباشد، ارحا بگریز شدن این دمکراسی انقلابی بجای دمکراسی سورژوئی نهراسد. ولی خرده سورژوادی میبانی از این امر می هراسد. حرف من این است که خرده سورژوادی میبانی ایران در مقابل شکل استبدادی دولت بورژوئی، در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ممکن است به شیوه ای دمکراتیک و انقلابی مبارزه کند و خواهان نا بودی و خاکشتر شدن استبداد بقایای روستائی قرون وسطائی در رژیم سیاسی باشد، ولی در مقابل حاکمیت سورژوئی، دمکرات انقلابی نیست، اگر

عبارتست از اعمال قهر مشترک و سیستم تیک (یعنی دیکتاتور) اکثریت خلق سراقلیت ستمگری که از قدرت به زیر کشیده شده است. اگر اکثریت توده، اکثریت خلق، کارگران و دهقانان بطور کلی باشند، دمکراسی توده‌ای همانا دیکتاتوری دمکراتیک (بورژوازی) کارگران و دهقانان خواهد بود. اگر این اکثریت، کارگران و تهیه‌ستان باشند، دمکراسی توده‌ای چیزی بجز دیکتاتور پرولتری (سوسیالیستی) نخواهد بود. دمکراسی توده‌ای محصول یک انقلاب حقیقی خلقی در یک جامعه سرمایه‌داری، عبارتست از اذکار اکثریت خلق، یعنی استثمار شونده‌گان (کارگران، بنیاده کارگران و توده‌های خانه‌خوار و تهی‌دست) - اقلیت استثمارگر. دمکراسی خلقی نوع‌سومی در این وسط، دمکراسی خلقی "انتقالی وجود ندارد. لنین در توصیف دولت نوع کمون صراحت دارد که دولت نوع کمون (که ما می‌گوییم جمهوری دمکراتیک خلق از این نوع است) شکل معین جمهوری پرولتری، جمهوری سوسیالیستی و تحول دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتری است. و با انتقال این جمله از ما رگس که "کمون شکل معین آنچنان جمهوری بود که میبایست نه تنها شکل پادشاهی سادات طبقاتی بلکه خود سادات طبقاتی را نیز براندازد..." می‌برد:

"با این شکل معین "جمهوری پرولتری، سوسیالیستی عبارت از چه بود؟ آن دولتی که این جمهوری به ایجاد آن دست زد چگونه بود؟ لنین فرمان‌های کمون مبنی بر انحلال ارتش دائمی و تعویض آن با مردم مسلح، انتخابات و قابل تعویض بودن انتخاب شونده‌گان و تعیین دست‌مرد یک کارگر برای مقامات را یادآوری می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که این امور فقط سمعای دمکراسی کامل تر نشودند، بلکه تحول به دمکراسی پرولتری بودند:

"لذا مثل این است که کمون بحای ما شین دولتی خورنده شده "فقط" دمکراسی کامل تری آورد که عبارت بود از انحلال ارتش دائمی، انتخابی بودن کامل و قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل ولی در حقیقت امر، این "فقط" به معنای تعویض عظیم نوعی از موسسات با نوع دیگر موسسات است که مایه بگریختن از اصولی دارند، همینجا است که یکی از موارد "تبدیل کمیت به کیفیت" مشاهده می‌شود: دمکراسی که با چنان شکل کامل و بی‌گیر عملی شده بود که اصولاً قابل تصورات، از دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتری و از دولت (نظری خاص برای مرکب طبقه معین) به چیزی تبدیل می‌گردد که دیگر دولت بمعنای خاص آن نیست. ("دولت و انقلاب" منتخبات یک حلدی - فارسی - ص ۵۳۱-۵۳۲ تا کیدات از من). اگر دمکراسی توده‌ای یا دمکراسی خلقی چیزی در حد فاصل مینوسان دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری نیست، پس اصطلاح "دمکراسی‌های توده‌ای" و "جمهوری‌های دمکراتیک خلق" سرجه دالات دارند و اگر چیزی بجز یکی از دو نوع دمکراسی، یعنی یکی از دو نوع دولت نیستند، چرا چنین اسمی روی آنها گذاشته شده است؟

دمکراسی‌های توده‌ای و جمهوری‌های دمکراتیک خلق برخلاف تصور برخی، حکومت‌های پادشاهان ترادیکتاتور پرولتاریا نبوده‌اند و نیستند. این دولت‌ها که بعد از جنگ دوم جهانی بوجود آمده‌اند، شکل ویژه‌ای از دمکراسی پرولتری، با شکل خاصی از دیکتاتور پرولتاریا هستند. این شکل ویژه در مقایسه با مدل دیکتاتور پرولتاریا در روسیه شوروی ویژه‌است که در آن نظام تک حزبی برقرار بوده و طبقه کارگر فقط از طریق یک حزب (حزب کمونیست) نمایندگی شده‌است. تا سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷ در مورد تنوع اشکال نظام‌های سیاسی برای دولت پرولتاریا شی هیچ نظریه روشنی وجود نداشت و شکل تجربه شده دیکتاتور پرولتاریا در روسیه بعد از اکتبر ۱۹۱۷، تنها شکل دیکتاتور پرولتاریا پنداشته می‌شد. در دوران مبارزه فدفا شستی، کنگره هفتم کمینترن، با توجه به موازنه‌قوایی که میان احزاب کمونیست و دیگر احزاب کارگری و زحمتکشان در کشورهای مختلف وجود داشت تشکیل جبهه واحد کارگری از پادشاهان و حکومت‌های موملفه از احزاب کارگری و زحمتکشی مختلف در هر کشور را توصیه کرد. در آلبانی و یوگسلاوی، حزب کمونیست بقدری نیرومند بود که از همان ابتدا امکان دولت را به تنهایی در دست گرفت. در چکسلواکی و مجارستان، حزب کمونیست همراه با احزاب دیگر در قدرت سیاسی سهیم شد. در بلغارستان، لیسان، رومانی و آلمان (شرقی) حزب کمونیست در ائتلاف حکومتی با دیگر احزاب کارگری و توده‌ای، و با هژمونی کامل بر آنها، قدرت سیاسی را بدست گرفت. پدیده جدید حکومت‌های کارگران و زحمتکشان که از مدل تک حزبی شوروی فاصله داشتند، در ابتدا بعنوان چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا ارزیابی شدند، چرا که تک حزبی نبودند. گئورگی دی‌میتریف در ۱۹۴۶ اعلام کرد که بلغارستان نه یک جمهوری شوروی بلکه یک جمهوری توده‌ای خواهد بود که در آن اکثریت عظیم خلق، مرکب از کارگران، دهقانان و روشنفکران وفادار به خلق نقش رهبری کننده را ایفا خواهد کرد. زدانف هنگام تشکیل کمینفرم، این دولت‌ها را برخلاف نظریه مارکسیستی - لنینیستی که پیش از دو نوع "دولت" (بورژوازی یا پرولتری) نمی‌شناسد، "نوع جدیدی از دولت" نامید. او نظراً و حکومتی که در آن "قدرت به خلق تعلق دارد و صنعت بزرگ، حمل و نقل و بانک‌ها به دولت تعلق دارند و نیروی رهبری از یلواکی از طبقات زحمتکش تشکیل شده‌است و طبقه کارگر در آن قرار دارد"، یک دولت نوعی تیب "جدید" بود. ی. واکا، این

نظریه بیگانه‌ها ما را که سیستم لنینیسم را با صراحت بیشتری فرموله کرد. او نوشت: "ما زمان اجتماعی این دولت‌ها، اما تمامی دولت‌های که تا کنون برای ما شناخته شده‌اند متفاوت است. این یک چیز مطلقاً نوین در تاریخ بشر است. این، دیکتاتور پرولتاریا نیست، لیکن دیکتاتور پرولتاریا هم نیست." (اورفیک سا با علی هم همین نظریه را در ۱۱ روز را می‌دهد: "نه دیکتاتور پرولتاریا، نه دیکتاتور پرولتری")

طولی نکشد که خود دی‌میتریف این اشتباه را که دمکراسی‌های توده‌ای چیزی بجز دیکتاتور پرولتاریا هستند اصلاح کرد. او چنان مشخصه برای این دولت‌ها برشمرد:

- ۱- دولت دمکراتیک توده‌ای "مظهر قدرت کارگران، اکثریت عظیم خلق، تحت رهبری طبقه کارگر" است. ۲- دولت دمکراتیک توده‌ای تنها به یک دولت دوره دوره گذار می‌شود، که باید توسط کشور در مسیر سوسیالیسم را تا مین کند.
- ۳- دولت دمکراتیک توده‌ای "در همکاری و دوستی با اتحاد شوروی سنایمی شود.
- ۴- دولت دمکراتیک توده‌ای "به اردوگاه دمکراتیک فدا مبریا لیستی تعلق دارد". دی‌میتریف نتیجه گرفت که دولت دمکراتیک توده‌ای (یا جمهوری دمکراتیک خلق) "همانگونه که تا کنون تجربه نشان داده‌است، می‌تواند و باید با موفقیت وظایف دیکتاتور پرولتاریا را برای از بین بردن سرمایه‌داری و سرمایه‌داری اقتصادی سوسیالیستی اعمال نماید" (دمکراسی توده‌ای، آثار منتخب، فرانسه - ص ۲۵۹-۲۶۰ تا کیداز من)
- "تروشن" نیز دمکراسی توده‌ای (جمهوری دمکراتیک خلق) را صراحتاً تکلیفی از دیکتاتور پرولتاریا دانسته‌است:

"تاریخ به شکل زیر برای دولت دیکتاتور پرولتاریا شناخته‌است: کمون پارسی، شوراهای روسیه و دمکراسی توده‌ای در بعضی از کشورهای آسیا و اروپای شرقی. دیکتاتور پرولتاریا در کشور ما به شکل دمکراسی توده‌ای است." (چگونه حزب ما را که سیستم لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست - "دو اثر از تجربیات ویتنام" - فارسی - انتشارات پیشرو ص ۴۰).

آکادمیسین‌های شوروی، بودین و روزیستال در "فرهنگ فلسفی" این مطلب را که شاخص دمکراسی‌های توده‌ای چند حزبی بودن دیکتاتور پرولتاریاست، به این صورت فرموله کرده‌اند: "این نوعی است از دیکتاتور پرولتاریا که در دهقانان "این دولت‌ها" چند حزبی هستند، اما نیروی رهبری کننده در آنها توسط احزاب کمونیست نمایندگی می‌شود که رهبری را با هیچکس نمی‌توانند و نباید تقسیم کنند."

اگر توجه کنیم، عملاً این قاعده در نا مگذارای دولت‌های نوع پرولتری عمومیت داشته‌است. مثلاً چین، جمهوری دمکراتیک نام گرفته‌است، آلبانی، جمهوری سوسیالیستی، یا ویتنام و کوبا جمهوری سوسیالیستی نام گرفته‌اند و آلمان، جمهوری دمکراتیک، گریبا نگا و رفیق با با علی به قفسه نگاه کنیم، لابد با دید جمهوری سوسیالیستی ویتنام را پیشرفته‌تر از جمهوری خلق مجارستان بدانیم. "با ملاحظه جمهوری دمکراتیک آلمان را "حکومت نوع شورایی موقت و تثبیت نشده" بدانیم که مرحله "انتقال به دیکتاتور پرولتاریا" را طی می‌کند. که هنوز در حال اجرای برنامه فوراً انتقال به سوسیالیسم است. که در آن راه و آدمیان پرولتاریا و خرده بورژوازی عمل می‌کند، که ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکسته و نمی‌شکند!

دمکراسی‌های توده‌ای و جمهوری‌های دمکراتیک خلق با آنکه صفت "دمکراتیک" آنها اطلاق شده، هیچیک دیکتاتور پرولتاریا نیستند، بلکه دیکتاتور پرولتاریا نیستند. با صورت نمایندگی چند حزبی بوده‌اند. رفیق با با علی دیکتاتور پرولتری را اجرای خود سوسیالیسم و اجرای برنامه محدودتر قلمداد می‌کنند و آن را "جمهوری شوروی سوسیالیستی" می‌نامند و مقابل، جمهوری دمکراتیک خلق را حکومتی قلمداد می‌کنند که در حال "انتقال" به دیکتاتور پرولتری، در حال "انتقال" به دمکراسی پرولتری، در حال "انتقال" به جمهوری شوروی سوسیالیستی است. تمامی آنچه رفیق با با علی بعنوان مشخصات دولت انتقالی مطرح می‌کند، با بدندان خرده بورژوازی میسالیسینا سینی و متزلزل است که جمهوری شورایی سوسیالیستی را زود می‌دانند. دیکتاتور پرولتری را زود می‌داند، درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را زود می‌داند، سرکوب و محو کامل بورژوازی را زود می‌داند و همه را به آبنسدهای نامعلوم حواله می‌دهد. اما مشخصات رفیق با با علی می‌دهد، با شناختن ما به دولت انتقال به سوسیالیسم کمینترن نخستین طراح عملی، سازمانگر، رهبر، و شارح آن بوده‌است خوانائی ندارد.

**دولت در دوران انتقال به سوسیالیسم**

اینطور تصور نمودن که گویا انقلاب سوسیالیستی و دولت سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا فقط زمانی معنی دارد که اجرای سوسیالیسم کامل اقتصاد، یعنی برنا مه‌حد اکثر پرولتاریا در دستورات (کاری که رفیق با با علی می‌کند) تحریف ما را که سیستم لنینیسم است. به این موضوع قبلاً اشاره کردیم و

نهاد ایم و این سخنان، سخنانی توخالی نخواهند بود. " (سومین کنگره شوراهای سرسری کارگران و سربازان و دهقانان روسیه - ژانویه ۱۹۱۸ م ص ۱۵۰ جلد چهارم از منتهیات جلدی آلمانی)

در مورد شوراهای صاحب قدرت و حکومت نوع شورائی نیز رفیق با با علی دجرا نخرافا است و نمی تواند آنها را بعنوان شکلی از سازماندهی دیکتاتوری پرولتاریا در دوران انتقال فهم کند. در نتیجه، شوراهای عمده ای که کاریکاتوری نظیر شوراهای سرهنگ قذافی در لیبی - اگر نگوییم شوراهای "پدر طلقائی" و نظایر آن تبدیل می شوند، کمینترن در این مورد هشدار می داد که:

"شوراهای بدون انقلاب ممکن نیستند، بدون انقلاب پرولتاری آنها ناگزیر کاریکاتوری از شوراهای واقعی خواهند بود" و می افزود: "شوراهای خالصی، فقط بمثابه شکلی از سازماندهی دولت ممکن است که از دمکراسی بیورژواشی فراتر می رود، آن را منهدم می کند و آن را با یک دیکتاتوری سبوی کارگران تعویض می نماید" و "شوراهای دیکتاتوری پرولتاریا هستند. مجلس موسسان دیکتاتوری بیورژوازی است." (تازه، قطعنامه ها و بیانیه های چهار کنگره اول انترناسیونال سوم - انگلیسی - ص ۱۲۹ - ۱۲۷)

سبب این غیرقابل فهم بودن حکومت نوع شورائی بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا برای رفیق با با علی در دوره انتقال به سوسیالیسم در این است که او دولت دوران انتقال را دولتی درک می کند؛ دولتی که هنوز دیکتاتوری پرولتاریا نیست و در حال انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا است؛ یک حکومت انقلابی موقت است. از دیدگاه ما رکیسم، دولت پرولتاریائی، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا در این حال که سازماندهی کار از سازماندهی سوسیالیسم و کمونیزم (۱۶) است، خود سنزیک دولت گذار، بسیار است بگوئیم یک دولت گذار است؛ دولتی که هر چه بیشتر وظایفش را انجام می دهد و طبقات را از میان بر می دارد، صورت وجودی خود را نیز از میان بر می دارد و خود را "محسوس" می سازد. سه این مفهوم از این نظر، یک ما رکیست، دولت دوران انتقال با دولت دوران گذار را با دیدیک دولت انتقال به سوسیالیسم و یک دولت گذار و با اصطلاح "موقتی" تلقی کند، اما حرف رفیق با با علی این نیست. او از دولت موقت انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا سخن می گوید. او دیکتاتوری پرولتاریا را با دوران انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم نا سازگار می داند و این دیکتاتوری را برای دوران انتقال، زود می داند و آن را به آینده ای دورتر برتاب می کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، حکومت موقتی که هنوز دیکتاتوری پرولتاریا نیست، حکومتی که در آن "که برکه" هنوز روشن نشده است تا ممکن نیست. و امکان این که مبارزه درونی در این حکومت فرضی به تقویت موضع پرولتاریا و تبدیل این حکومت به دیکتاتوری پرولتاریا شود، با زهم لا اقل از لحاظ نظری و بطور کلی قابل پذیرش است. اما نکته اصلی این است که ما دام که دیکتاتوری پرولتاریا واقعیت نباشد، انتقال به سوسیالیسم نمی تواند آغاز شود. سه عبارت دیگر، آنچه بعنوان دولت، با دوران انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم نا خوانا و نا سازگار است، نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه حکومت بلاهویت و سلاتکلیف و برزخی رفیق با با علی است که در بهترین حالت حکومت انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا است. مطمئناً رفیق با با علی این گفته لنین را در "دولت و انقلاب" حفظ است که:

"دوران گذار از سازماندهی به کمونیزم، (۱۶) البته نمی تواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع بوجود آورد بولی ما هیت آنها حتماً یک چیز خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا." (ص ۲۹ منتهیات یک جلدی فارسی)

ولی بیداست که این حکم ما رکیستی را قبول ندارد، چرا که اولاد دولت متناظر با دوران انتقال را نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا می داند؛ و این تجدیدنظر در ما رکیسم است. لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت:

"... ما همیشه می دانستیم، می گفتیم و همواره تکرار می کردیم که سوسیالیسم را نمی توان "با بلاغت" رف و ارد کرد؛" که سوسیالیسم در حریان یک مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی حاد و سخت تا مرزهای و تا سرحدنومیزی تکیوسن، می آید. که میان سازماندهی و سوسیالیسم یک دوره طولانی "در دزایسما" وجود دارد؛ که قهر، همواره ما می جا معکین است؛ که دوره انتقال از جامعه سورژواشی به سوسیالیسمی با یک دولت ویژه متناظر است (یعنی با یک نظام سازمان یافته قهر علیه یک طبقه معین)، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا؛ (هراسندگان از مردم شکسته شدن کینه، بورژوازدگان برای نو - ص ۹۱ جلد چهارم از منتهیات جلدی آلمانی)

لنین سومین کنگره سرسری شوراهای کارگران و سربازان و دهقانان در ژانویه ۱۹۱۸ (نیز همین موضوع را با داری کرده بود:

"پنجاه تگزاران کبیر سوسیالیسم، ما رکیس و انگلس، که چندین دهه تکامل جنبش کارگری و رشد انقلاب جهانی سوسیالیستی را مورد توجه قرار دادند، به روشنی مشاهده کردند که انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم مستلزم در دزایسما طی طولانی، یک دوره طولانی دیکتاتوری پرولتاریا در مردم کوبیدن هر چیز کهنه، نابودی بی رحمانه هر شکلی از سازماندهی، و همکاری کارگران همه کشورها

گفته لنین را از "انقلاب پرولتاری و کاتوتسکی مرتد" نقل کرد که در آنجا گفته است تفکیک انقلاب سوسیالیستی از دمکراتیک جز با درجه آمادگی پرولتاریا و اتحادش با هییدستان، بدترین تحریف ما رکیسم است. از این فرمولیست - تدویریک گذشته، تجربه تاریخی انقلاب اکتوبر و دوران انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم در روسیه هم پیش روی ما است و از لنین در باره خصلت ها و وظایف دولت در این دوره انتقالی مطالب بسیار زیاد در دست است. ما از هم اکنون باید نتوانیم پیشینی کنیم یا سنا ریوتویسی کنیم که مسائل و وظایف دوران انتقال در ایران چه ها و با چه ویژگی های خواهد بود. اما مسائل عام دوران انتقال در معین کرد، همان ها است که در روسیه بوده است. در روسیه نیز لنین بارها خود را محسوس در توضیح دهده جمهوری شوروی سوسیالیستی، لزوماً با سوسیالیسم اقتصادی و بر پایه حد اکثریک نیست. برای مثال، او در نطق خود در کنگره سوم شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان روسیه می گوید:

"من دچار توهم نیستم. من می دانم که ما هم اکنون وارد دوره انتقال بیسه سوسیالیسم شده ایم؛ که ما هنوز به سوسیالیسم نرسیده ایم. اما حق با شما خواهد بود اگر بگوئید که دولت ما، یک جمهوری شوروی سوسیالیستی است" (گزارش در باره شورای کمیساریای خلق - ژانویه ۱۹۱۸ - ص ۱۲۹، جلد ۴ از منتهیات ۶ جلدی آلمانی)

این خصلت سوسیالیستی، یعنی پرولتاری حکومت شوروی (= شورائی) را در شرایط اوائل انقلاب، لنین چنین توضیح می دهد:

"خصلت سوسیالیستی دمکراتیک، یعنی پرولتاری، در شرایط مشخص فعلی اولاد این است که انتخاب کنندگان را توده های زحمتکش و استثمار شونده گان تشکیل می دهد و بورژوازی طرفدار است. تا این است که هر نوع فرمالیته بوروکراتیک و محدودیت انتخابات منتفی است و توده ها خود، ترتیب و موعده انتخابات را تعیین می کنند و آزادی کامل دارند. منتهیات خود را با زحمتکشان و پرولتاریای صنایع بزرگ بوجود می آید و این سازماندهی پرولتاریا اجازه می دهد وسیعترین توده های استثمار شونده را رهبری کند... (وظایف نوبتی حکومت شوروی - منتهیات یک جلدی فارسی - ص ۶۱۸)

در همانجا است که لنین یکبار دیگر تکیه می کند:

"دمکراسی شورائی (یعنی سوسیالیستی)... (هما نجا - ص ۶۱۶)

همین مطلب را چند سال بعد، لنین در چهارمین سالگرد انقلاب اکتوبر بیان می کند:

"نظام شوروی حد اکثر دمکراتیک برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال برگشت با دمکراتیک بیورژواشی و پیدایش دمکراسی طراز نوین جهانی - تاریخی، یعنی دمکراسی پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا است؛ (بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتوبر - منتهیات ۲ جلدی فارسی - جلد دوم - ص ۲۸)

در باره اینکه چه چیزی اجازه می دهد دولت دوران انتقال به سوسیالیسم، جمهوری سوسیالیستی شوراهای "نامیده شود، لنین در همان مجادله مشهورش با کاتوتسکی مرتد نوشت:

"اولاً بیداین نکته را مورد تحلیل قرار داد که آن انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم که به ما حق و اجازه می دهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شوراهای بنا میم چگونده است.

"تا نیایا بیداشتا به کسانیکه شرایط اقتصادی خرده بورژواشی و محیط خرده بورژوا را دشمن عمده سوسیالیسم در کشور ما نمی شمارند، آشکارا است. تا لثا با بد معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که با دولت بورژوازی دارد بخوبی فهمید.

"هر سه این نکات را بر سر می کشیم.

"از قرا ر مطوم هنوز کمی نیست که بر سر مسئله اقتصادیات روسیه پرداخته و جنبه انتقالی آن را آشکار کرده اند. از قرا ر معلوم هم گونبستی منکر این نکته نیز نشده است که اصطلاح "جمهوری شوروی سوسیالیستی" معنایش عزم را بر سر حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و بیچوجه معنایش سوسیالیستی شدن نظام اقتصادی موجود نیست." (در باره مالیات جنسی - جلدی زده منتهیات ۲ جلدی فارسی - ص ۲۲۴ - ۲۲۵ تا کید در خطی از زمین است)

سرای رفیق با با علی، این حرفهایی معنی است و به همین دلیل اکثریت دقترسی را به یکی دانستن جمهوری دمکراتیک خلق در جرنا مع حدا کثرت پرولتاریا متهم می سازد. برای رفیق با با علی گام نهادن در راه سوسیالیسم اگر از لحاظ اقتصادی هنوز سوسیالیسم نیست، از لحاظ سیاسی هم نیست، و به همین خاطر سخن گفتن از جمهوری سوسیالیستی در دوران انتقال به سوسیالیسم را توخالی می داند. ما لنین در همان اوائل آغاز دوران انتقال در روسیه می گفت:

"ما هنوز راه درازی در پیش داریم تا دوره انتقال از سازماندهی به سوسیالیسم را با بیان بریم... ما می دانیم راهی که از سازماندهی به سوسیالیسم می رود چه راه دشواری است. ولی ما مجبوریم بگوئیم که جمهوری شورائی ما، یک جمهوری سوسیالیستی است؛ زیرا ما در این راه گسسام



است که با بدهمه تلاش خود را یکی کنند تا پیروزی نهائی را تضمین کنند. (ص ۱۵۷ - جلد ۴) از منتهیات ۶ جلدی آلمان (تی).

من میان دیدگاه هرفیق با با علی و دیدگاه هوسپال رفرمیست ها در مورد انتقال به سویالیسم هیچ تفاوت اساسی و اصولی نمی بینم. آنها هم از بلوک کارگران و خرده بورژوازی با همزبونی پرولتاریا بعنوان بلوک سمت گیری سویالیستی دفاع می کنند. آنها هم (لاقل "اکثریتی" ها) می گویند همزبونی پرولتاریا آری، ولی دیکتاتور پرولتاریا نه، برای آنها هم دولت متناظر با دورا انتقال به سویالیسم، دیکتاتور پرولتاریا نیست. ۱۰ ما بقول لنین:

"دورانی که میشد خود را و دیگران را با قصه های کودکان سرگرم کرد سیبری شده است. ما رگسیم که ضرورت مبارزه طبقاتی را تا بید کرده است، می گوید: بشریت نخواهد توانست جزا طریق دیکتاتور پرولتاریا به سویالیسم برسد." (سخنرانی دربارۀ عوام فریبی با شعار آزادی و برابری - ۱۹۱۹ ص ۱۰۴ - جلد ۱۵) از منتهیات جلدی آلمان (تی)

و با: "... فقط جا بگزینی دولت بورژوازی و با جمهوری دمکراتیک بورژوازی با دولتی از نوع کمون پارسی... با با دولتی نوع شورائیتی می توانند راه بسوی سویالیسم هموار سازند. دیکتاتور پرولتاریا است که بشریت را از یوغ سرمایه و از جنگ ها خواهد نهد. (دربارۀ دمکراسی و دیکتاتور پرو - دسامبر ۱۹۱۹ - ص ۲۷) از منتهیات جلدی آلمان (تی)

دوران انتقال از سرمایه داری به سویالیسم، حادثترین و جدی ترین دورا مبارزه طبقاتی است و در چنین دورانی نمی توان از چیز سومی که نه دیکتاتور پروژوازی است و نه دیکتاتور پرولتاریا حمایت کرد و در عین حال از انتقال به سویالیسم سخن گفت.

لنین در نقد نگارش هوسپال دمکرات های منحن به مسئله دیکتاتور پرولتاریا نوشت:

"آنچه سویالیست ها قبل از هر چیز از درک آن عاجزند، آنچه نزدیک بینی و بیاجزائی آنان بر پیشداری های خرده بورژوازی را به خیانت سیاسی نسبت به پرولتاریا منجر می سازد این است که در جا مع سرمایه داری بهنگام تشدید انبساط حدی مبارزه طبقاتی که این جا مع بر آن استوار است، چیز واسطی میان دیکتاتور پروژوازی و دیکتاتور پرولتاریا نمی تواند وجود داشته باشد. هر خوابی دربارۀ چیز سوم، نوحه سرائی یک خرده بورژواست. تجربه بیش از مدال تکامل دمکراسی بورژوازی و جنبش کارگری در همه کشورهای پیشرفته و ویژه تجربه پنج سال اخیر، شاهد این امر است." (تازه و خط بهای دربارۀ دمکراسی بورژوازی و دیکتاتور پرولتاریا - مارس ۱۹۱۹ - اولین کنگره انترناسیونال کمونیستی - ص ۳۴) جلد چهارم از منتهیات جلدی آلمان (تی) درست سربا به همین شدت وحدت مبارزه طبقاتی در دوران انتقال از سرمایه داری به سویالیسم است که لنین مدام مدام موهربا به بیانی خاطر نشان می سازد که: "بیگناهی انتقال به سویالیسم، دیکتاتور پرولتاریا اجتناب ناپذیر است." (دربارۀ اتحادیه ها، اوضاع فعلی و اشتباه هرفیق تروتسکی - دسامبر ۱۹۲۰ - ص ۵ - جلد ۵) از منتهیات جلدی آلمان (تی)

و می گوید: "دیکتاتور پرولتاریا یک ضرورت بی قید و شرط برای انتقال از سرمایه داری به سویالیسم است و در انقلاب ما این حقیقت به تمام می ناپدید شده است." (شش تزد دربارۀ وظایف نوبتی حکومت شوروی - مه ۱۹۱۸ ص ۳۷۸ - جلد ۴) از منتهیات ۶ جلدی آلمان (تی)

اهمیت اصولی این موضوع، که دیکتاتور پرولتاریا در دوران انتقال به سویالیسم یک ضرورت بی قید و شرط و اجتناب ناپذیر است، برای هر مارکسیستی که بیری از توهمات بوپولیستی، آنارشیستی و ریزیونیستی در مورد انتقال به سویالیسم باشد آشکار است. با انکار ضرورت دیکتاتور پرولتاریا در دوره انتقال از سرمایه داری به سویالیسم، اساسی ترین اصول مارکسیسم - مورد انکار قرار می گیرد، چون مارکسیسم در یک کلام چیزی نیست غیرا از اعتقاد بر اینکه حزب دیکتاتور پرولتاریا نمی توان هیچ گامی به سوی سویالیسم برداشت. در تشریح سر همین نکته بود که لنین در همین کنگره انترناسیونال کمونیستی به تاریخ اول ژوئیه ۱۹۲۱ گفت:

"من در عموماً تا ریشیت های کمی - با این حال بقدر کافی - و سرور شده و محبت کرده ام. من می توانم نسبت به آنها بر سر هدف ها تحت شرایطی تفاوت داشته باشم، اما بر اصول نه، اصول اساسی، هدف و برنامۀ ما تا کتیک و تئوری یکی نیست. تا کتیک و تئوری، اصول نیستند. از نقطه نظر اصول اساسی، چه چیزی ما را از آنارشیست ها متمایز می کند؟ اصول اساسی کمونیسم عبارتند از: سربا شی دیکتاتور پرولتاریا و بکار گرفتن قهر دولتی در دوره انتقال. این ها اصول اساسی کمونیسم اند، اما این هدف نیست..." (ص ۲۵) جلد ششم از منتهیات جلدی آلمان (تی).

آری دیکتاتور پرولتاریا هدف نیست ولی "... این هدف، بکار نمی تواند تحقق یابد. بلکه نیا زمندیک دورا نسبتا طولانی انتقال از سرمایه داری به سویالیسم است. ابتدا با خطر آنکه تجدید سازماندهی تولید کار دشواری است؛ سپس به این خاطر که برای تغییرات پیشغای در همه عرصه های زندگی وقت لازم است، و سرانجام به این خاطر که سرگذشت

نیرومند اذت و عادت به اقتصاد خرده بورژواشی و بورژواشی فقط در نتیجه یک مبارزه طولانی و بیگیرانه می توان غلبه کرد. به این سبب است که ما رکن هم از یک دورا کامل دیکتاتور پرولتاریا بعنوان دورا انتقال از سرمایه داری به سویالیسم صحبت می کنند." (لنین: "درودیه کارگران مجارستان" ص ۱۳۲ - ۱۳۱) جلد ۵ از منتهیات ۶ جلدی آلمان (تی).

براستی چگونه می توان بدون دیکتاتور پرولتاریا در دوران انتقال به سویالیسم در جهت و راستای سویالیسم، در جهت و راستای سرکوب و مقاومت سورژوازی و سازماندهی توده های استثمارشونده زیر پرچم پرولتاریا طی نمود؟ این معما شی است در نگارش هرفیق با با علی نسبت به دورا انتقال، که هیچ پاسخ عقلانی و علمی نمی توان برای آن یافت. طی این مسیر و این وظایف در دوران انتقال به سویالیسم و تا پیروزی سویالیسم، دیکتاتور پرولتاریا را ضروری می سازد:

"یکی از شرایط اصلی برای پیروزی انقلاب سویالیستی است که طبقه کارگر حاکمیت را بر پایه موزد دورا انتقال از سرمایه داری به سویالیسم، حاکمیت را عملاً عمل کند. حاکمیت پیشا هنگ همه زحمتکاران و استثمارشونده ها، یعنی پرولتاریا برای این دورا انتقال، ضروری است تا طبقات بطور کامل محو شوند، مقاومت استثمارگران سرکوب شود و شما می توانید زحمتکاران و استثمارشونده ها، مقاومت استثمارگران سرکوب شود و شما می توانید ویرا کنندگی محکوم شده اند، گرد کارگران شهری، و در اتحادی تنگ تنگ با آنان مشکل شوند." (لنین: "پاداشتی به رئیس کمیسیون کنفرانس سازمان تشریح فرهنگ پرولتاریا" - ص ۴۹۸) جلد چهارم از منتهیات جلدی آلمان (تی) - تا کتیک و خطی از من است.)

اما مسئله سرنگش هرفیق با با علی به مفهوم دورا انتقال و مضمون وظایف دولت در این دوره است. او از اصل اساسی دیکتاتور پرولتاریا در دوره انتقال از سرمایه داری به سویالیسم - بعنوان اصل اساسی کمونیسم - حرکت نمی کند. نقطه عزیمت او اصل اساسی او، الزام پرولتاریا به تشکیل حکومت بسا خرده بورژوازی در فرم داری سرگونی جمهوری اسلامی است. او از این رو، دیکتاتور پرولتاریا را هنوز زود می داند. هرفیق با با علی ضرورت دیکتاتور پرولتاریا و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، به بطور کلی، بلکه برای دورا انتقال رد می کند. او درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را به درهم شکستن استبداد دیکتاتور می کند و همین را وظیفه دولت انتقالی می داند و نه هنوز درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، بطور کلی را. او معتقد است که در دوره انتقال از سرمایه داری به سویالیسم و در دولت انتقال، بین پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی می تواند (و حتی "میاید") اراده واحد وجود داشته باشد، چرا که درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بطور کلی و درهم شکستن کامل و قطعی مقاومت بورژوازی گذاردوران انتقال نیست. این ها کار دورا سویالیسم و دیکتاتور پرولتاریا است، ولی در دورا انتقال، دیکتاتور پرولتاریا مطرح نیست و اراده واحد و در دوران انتقال به دیکتاتور پرولتاریا می گذرد و دولت انتقال به دیکتاتور پرولتاریا به دیکتاتور پرولتاریا تبدیل می شود که دورا انتقال به پایان خود رسیده و دورا سویالیسم، دورا برنامۀ جداگانه دورا دیکتاتور پرولتاریا رسیده باشد. معلوم نیست بدون درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و بدون سرکوب کامل مقاومت بورژوازی چگونه می توان مسیر انتقال به سویالیسم را تا خود سویالیسم طی کرد.

هرفیق با با علی - همانطور که گفتیم - سرکوب کامل بورژوازی را بطور کلی و برای "آینده" رد نمی کند، ولی آن را به سه نایسکه این وظیفه را فقط دیکتاتور پرولتاریا می تواند انجام دهد، وظیفه دورا انتقال نمی شمارد. و این درست اساسی ترین وجه مشخصه اپورتونیسم است. لنین در تشریح همین اپورتونیسم بود که نوشت:

"اپورتونیسم بخصوص دایره قبول مبارزه طبقاتی را به نکته عمده یعنی به دورا گذار از سرمایه داری به سویالیسم، به دورا سرگونی و محو کارگر بورژوازی نمی رساند. در واقع این دورا بطور ناگزیر دورا مبارزه طبقاتی بی نهایت شدید و شکل بی نهایت حاد این مبارزه است. و لذا دولت این دورا هم ناگزیر باید دولت دمکراتیک به شکل نوبین (علیه بورژوازی) باشد." (دولت و انقلاب - منتهیات یک جلدی فارسی - ص ۵۲۹)

ظاهراً به نظرمی رسد که هرفیق با با علی سرکوب بورژوازی یا سرکوب کامل آن را کار دورا گذار از سویالیسم به سویالیسم می داند و تا به همین که لنین با مارکس برخی اوقات از ضرورت این سرکوب در دورا گذار از سرمایه داری به سویالیسم سخن گفته اند (از جمله در گفته خیر لنین)، به توانمستمسکی برای توجیه چنین نظری باشد. ولی حتی اگر از منظر مبارزه طبقاتی در دورا انتقال - و سراسر این دورا، از آغاز تا پایان آن - و نیز از اشکات این حقیقت بگذریم که بدون سرکوب بورژوازی و خرده و خا کشی کردن ماشین دولتی آن از همان فاز اول انتقال، اصولاً نمی توان امیدوار مکانی برای عبور به فازهای بعدی داشت، از لحاظ کاربرد اصطلاحات هم می توان اشکات کرد که منظور ما رکن و لنین همانا دورا انتقال از سرمایه داری به سویالیسم بوده است. برای مثال لنین می نویسد:

مسائل معوقه انقلاب دمکراتیک، برپا نه فوری جمهوری دمکراتیک خلق را تشکیل می‌دهد. وظایف بورژوازمکراتیک، فرعبوطا سوسیا لیستی پرولتاریا هستند، یعنی بعنوان رفرم‌ها بی برسر راه انقلاب پرولتاریا بی انجام می‌شوند بی آنکه فرعی نامیدن، به معنای بی اهمیت کردن و انکار اهمیت حیاتی آنسان برای انقلاب سوسیا لیستی پرولتاریا باشد.

۳ - جمهوری دمکراتیک خلق حکومتی است برپا به سلوک کارگران و زحمتکشان.  
۴ - زحمتکشان عسارتند از: توده‌های نیمه پرولتر، تهیدست، خا نه خراب و دکلاسه شهروستا، ولایه‌های تحتانی و فقیر خرد بورژوازی ماننده ستروشان، کارمندان بیمانی و کارمندان دون بایه و کم درآمد دولت و هم سطح آنها.

۵ - خرد بورژوازی میانی در مبارزه با رژیم استبدادی بورژوازی می‌تواند انقلابی عمل کند، ولی در آغاز انتقال به سوسیا لیسم، دچار رتزلزل می‌شود و دمکراتیسم جهت لیبرالی می‌گیرد. این لایه از خرد بورژوازی تا سرنگونی استناد بورژوازی متحد ماست ولی بحض سقوط استبداد دوعزم پرولتاریا برای پیشروی بسوی سوسیا لیسم، بایبدرای بیطرف نگاه داشتن این لایه خرد به سوسیا لیسم و مانعت از بسوختن آن به بورژوازی لیبرال تلاش کرد. خرد بورژوازی میانی را فقط پس از استقرار دیکتاتور پرولتاریا، پس از سرکوب قطعی بورژوازی (و از این طریق با نابود کردن تکیه‌گاه سیاسی خرد بورژوازی) و با سیاست منعطف، کمک به رفع نیازمندی‌ها و تبدیل شدن به تکیه‌گاه قابل اعتماد آن می‌توان به حمایت از پرولتاریا جلب کرد. به همین دلیل، وقتی می‌گوئیم توده خرد بورژوازی زمانی انقلابی است و با آن ائتلاف می‌کنیم که موضع پرولتاریا را ببیند - سردی منظورمان بهیچوجه این نیست که قبل از برقراری دیکتاتور پرولتاریا به حمایت از آن، به حمایت از سوسیا لیسم یا حتی سرنا مه انتقال به سوسیا لیسم سیردادد. بلکه منظورمان این است که در مبارزه برای دمکراسی، در نومان ذاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، بدشال برنا مه لیبرالی بورژوازی نسرود و مواضع پرولتاریا را در مورد دمکراسی بیگیر بورژوازی، یعنی برنا مه احاد قسلس پرولتاریا ببیند. اما این موضوع در مورد تهیدستان، نیمه پرولترها و لایه‌های با ثبانی خرد بورژوازی فرق می‌کند. ما از آنان دعوت می‌کنیم که دیکتاتور پرولتاریا و سرنا مه انتقال به سوسیا لیسم را ببینند، زیرا آن‌ها جزوا شتمسار شونگان اند و دیکتاتور پرولتاریا، حا کعبیت توده استمنا شونگان بیرومشی استمنا رگراست.

۶ - خطت سیاسی جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتور است و نوع این دیکتاتوری، پرولتری، یعنی سوسیا لیستی است. زیرا این جمهوری، یک حکومت شورائی نوع کمون، و از سایر طبقات و دیکتاتور اکثریت استمنا شونگان، بی‌منسی کارگران، نیمه پرولترها و تهیدستان، بر اقلیت استمنا رگراست. از این سروسو جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتور دمکراتیک کارگری - خرد بورژوازی نبوده، دولت نوع پرولتری و شکلی از دیکتاتور پرولتاریا است.

۷ - دولت در جمهوری دمکراتیک خلق، اگرچه ما زماندهی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم را برعهده دارد، ولی دولت انتقالی و دولت موقت به این معنا که روزی حای خود را به دولت دیگری خواهد داد، نیست. این دولت فقط با برنا مه انتقالی هوبت می‌یابد بلکه دولت دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است که انتقال به سوسیا لیسم، فقط سرنا مه فوری آن است، نه تمامی برنا مه آن. از اینرو، جمهوری دمکراتیک نه فقط آلترنا تیو بلانسا له ما برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه در عین حال آلترنا تیوا ستراتژیک ماست. ما انتقال بی وقفه به سوسیا لیسم را هم به این معنا می‌فهمیم که وقتی انتقال و پیشروی بسوی سوسیا لیسم شروع شد، بدون گسست و سکت و مانع بودن ورطه‌ها و دوره‌های توقف به جلورود، بلکه در عین حال انتقال بی وقفه را این نیز می‌فهمیم که انتقال به سوسیا لیسم از لحظه سقوط رژیم جمهوری اسلامی و نه حتی یک روز پس از آن، و واقعما دون مکت ووقفه شروع شود.

۸ - انتقال به سوسیا لیسم و انجام اقداماتی که نه دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیا لیستی اند، توسط دولتی که نه دیگر دیکتاتور پرولتاریا نبوده هنوز دیکتاتور سوسیا لیستی است، و همچنین توسط دولت دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگری - خرد بورژوازی (یعنی دولتی در چارچوب بورژوازی سرمایه‌داری) ناممکن است. زیرا همین انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم، اگرچه هنوز سوسیا لیسم نیست، ولی وادعا سرمایه‌داری و پیشروی بسوی سوسیا لیسم است، گورکنی برای سرمایه‌داری است. اولانشا پرولتاریا است که می‌تواند این گور را برای سرمایه‌داری و دروازه‌های افق راه‌روی آفتاب‌ها بی از بردگی سرمایه‌داری رکند؛ ثانیما همین اقدامات که در حکمین گذاری و دینا میت سدی به حا کعبت سرمایه‌داری، تهاحات، تعرفات، محاصره‌ها، بایکوت‌ها، مقاومت‌ها، کارکنی‌ها و خرابکاری‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بورژوازی داخلی و بسین المللی (امپریالیسم) را بدون اندک تردیدی بدشال خواهد داشت. سرنامه "نه دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیا لیسم" را بدون سرکوب کامل و بی امان و بیرومندا نه اینمقاومت نمی‌تواند بدون وقفه و با موفقیت اجرا کرد. اگر طبیعی است که توطئه و مقاومت بورژوازی و ارتجاع داخلی و بسین المللی از نخستین روز برقراری حکومت شورائی و برای ممانعت از تحکیم و تثبیت آن، برای نابود کردن دستاورد های انقلاب و خلاصه برای به فقر اکتشادن آن آغاز شود، پس

"از نقطه نظر علمی سراسرا غلط و ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقا از همه مهمتر است، یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را - که دشوارترین کارها و درموقع انتقال به سوسیا لیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم یا روی آن مابیهیفتیم." (برنا مه جنگی انقلاب پرولتاریا بی - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۴۴۲)

ویا: "... هرکن فکرمی‌کنند می‌توان بدون سرکوب بورژوازی سوسیا لیسم رفت، سوسیا لیست نیست" (گزارش درباریه برنا مه حزب به هشتمین کنگره حزب کمونیست روسه - مارس ۱۹۱۹ - ص ۲۹ جلد پنجم از منتخبات عجلدی آلمانی)

بعید نیست که رفیق با ما علی برای خلاصی خود از مخممه، راه میانه‌ای پیدا کند و بگوید منظورمان این نیست که در دوران دوران انتقال، بورژوازی سرکوب نمی‌شود، ما شین دولتی اش در هم شکسته نمی‌شود، ولی "سطورکا مل" و "نهایتی" نمی‌شود بلکه آغاز می‌شود. کافیاست رفیق با ما علی خود را در این "درو" سیندا زد تا بلافاصله در این بن بست گیر بیفتد که بدون دیکتاتور پرولتاریا و فرا راه وادعا خرد بورژوازی میانی، در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و سرکوب بورژوازی چگونه میسر است؟!؟

سرا تمام بیش از آنکه به جمع بندی شما می مطالب گفته شده بپردازم، این فصل را با نقل قولی نسبتا طولانی و بسیا روشنگر و مؤزنده، از زلنین به پایا ن می‌برم.

"بزرگترین حماقت ویا وهترین اتویبسم است اگر کسی ببندد رده انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم بدون قیرو بدون دیکتاتور امکان پذیر است ..."

"از طرف دیگر قانع شدن به اینکه در راه انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم، دیکتاتور به دودللس عمده یا از جهت ضروری است، دشوار نیست. اولانمی‌توان بر سرمایه‌داری غلبه کرد و آن را از جا کند - بدون سرکوب سراسرا و مقاومت استمنا رگران، استمنا رگراسی که ثروت، سترسی، شکلاتی و دانشا را نمی‌توان سیک فرست ار جتکشان در آورد، بونتیجا، آنها یک دوران نسبتا طولانی به ناچار تلاش خوا هند کرد خوا هند حکومت نفرت انگیز تهیدستان را و از گون کنند، نا ساهج انقلاب کمبری و به طریق اولی سوسیا لیستی، حتی اگر جنگ خارجی وجود نداشته باشد - بدون یک جنگ در درون، یعنی جنگ داخلی، قابل تصور نیست؛ جنگی که پیرانگرای اش سمراتب سنگین نراز جنگ خارجی است. هزاران و سلبیون ها مورد رتزلزل و نومان از یک طرف به طرف دیگر؛ همرا هاداردوسمین وضعیت بی نهایت نامعین و بی تعادل و آشمتگی اوضاع است. و بدیهی است که در یک چنین تحول عمیقی تمامی عناصر فسادا معکهن - که منظورنا کزیری فراوانند و غالبا به خرد بورژوازی مربوط می‌شوند (چرا که هر جنگ و هر بحرانی قبل از همه عناصر فسادا می‌توانند جز بصورت افزایش جراثم، و با تگری، ارتشا، احتکار و شرارت‌های دیگر "روسیا بند" و سراسر آمدن از عهده اینهمه، زمان و پنجاه هین لازم است.

"هیچ انقلاب کمبری در تاریخ نبوده است که در آن، خلق، این موضوع را بطور غریزی حس نکرده و یا اقدام در جای دزدان، نا طبیعت نحات بخشی از خود نشان نداده باشد. نا کامی انقلابات پیشین در این بود که شورا نقلی توده‌ها، که آنان را در حالت سرائیکختگی نگاه می‌دارد و به آنان نیرو می‌بخشد تا فساد را قاطعا نه سرکوب کنند، زیرا ددوا نمی‌آورد. علت اجتماع، یعنی طبقاتی این که شورا انقلابی توده‌ها دوا می‌نداشت، در ضعف پرولتاریا بود. فقیسط او و نتیجا اوقاد است (به شرطی که از لحاظ تعداد، بقدر کافی نیرومند، سا آگاهی طبقاتی و منضبط باشد) اکثریت زحمتکشان و استمنا شونگان (به عسارت ما به تروعا می‌فهمیم، اکثریت تهیدستان) را سوسی خود جلب کنند و قدرت حا کعبه راهم منظور سرکوب کامل استمنا رگران و هم بمنظور سرکوب کامل همدعا مل فساد، برای مدتی بقدر کافی طولانی در دست خود نگاه دارد.

"جمع بندی همین تجربه تاریخی همه انقلابات، همین درس تاریخی جهانی - اقتصاد و سیاسی بود که ما رکن آن را در فرمول کوتاه، تیز، دقیق و سرحسته زیرسیان کرد: دیکتاتور پرولتاریا." (وظایف نوبتی حکومت شوروی - آوریل ۱۹۱۸ - ص ۳۵۷ - ۳۵۶ جلد ۴ از منتخبات ۶ جلدی آلمانی)

## شناسنامه جمهوری دمکراتیک خلق

### (جمع بندی)

۱ - جمهوری دمکراتیک خلق، آلترنا تیو بلانسا له ما برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی است.

۲ - جمهوری دمکراتیک خلق وظایف مرکب بورژوازمکراتیک و سوسیا لیستی انقلاب را برعهده دارد. اجرای سوسیا لیسم در ایران، منوط به انجام موفقیت آمیز بگرفته اقدامات فوری انتقالی است. از اینرو مجموعه اقدامات انتقالی وحل

این هم طبیعی است که دیدگنا توری پرولتا ریا هم از نخستین روزها کمت شورواها برقرار گردد و حکومت شورائی، نه حکومت انتقال به دبکتا توری پرولتا ریا، بلکه از ابتدا خود دبکتا توری پرولتا ریا باشد.

۹ - جمهوری دمکراتیک خلق که با جایگزینی دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت توسط نیروهای مسلح توده‌ای و شوراهای موجودیت می‌باشد، کار در هم شکستن تمام و انهدام کامل ماشین دولتی بورژواشی را از طریق ناممکن ساختن بازاری دمکراتیک (با غیردمکراتیک) آن و با درهم کوبیدن ازمیان بسردن تمامی شرایط و امکانات این بازاری به انجام می‌رساند.

۱۰ - خصلت مطالبات دمکراتیک انقلاب ما بورژواشی است و خصلت مطالبات فد سرمایه‌داری آن، سوسیالیستی است. اگر با سخ‌های رژیم‌ناپارتیست و مرتجع، با خرده‌بورژواهای مذهبی و غیرمذهبی به جنبش نیرومند سرمایه‌داری زحمتکشان ایران، با زکشت به قهقرای صدارت سلام، با جامعه‌بی‌طبقه توحیدی و قسطن اسلامی، و با راه‌رشد غیرسرمایه‌داری است، پاسخ ما کمونیست‌ها به این جنبش‌بجز سوسیالیسم، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد. ما با یدما به ازای اشیا می‌فروشیم و سرمایه‌داری را هنگامی که از خصلت فد سرمایه‌داری انقلاب ایران سخن می‌گوئیم با قطعیت و صراحت کامل، "سوسیالیسم" اعلام کنیم. برای ما "فد سرمایه‌داری" سی‌چهره، ضد سرمایه‌داری غیرسوسیالیستی وجود ندارد و باید در مقابل بی‌راه‌ها شای کسه برای هدایت جنبش فد سرمایه‌داری زحمتکشان از هر طرف تشبیه شده است. از نشان دادن صریح تنها راه حقیقتاً فد سرمایه‌داری که راه نجات از اسارت و ستم است به زحمتکشان، این اشیا شای حقیقی‌اش، یعنی سوسیالیسم غفلت نکنیم و خود را با "فد سرمایه‌داری" بی‌هویت و بی‌چهره همزبان نکنیم.

در مورد خصلت فد مبریا لیستی انقلاب ایران هم باید قطعیت دهیم که اگر استقلال طلبی سیاسی بخشی از مطالبات دمکراتیک انقلاب است، مبارزه برای قطع وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، یک مبارزه خاص سوسیالیستی است که با سلطه سرمایه‌داری بر ایران بستگی کامل دارد.

اما با وجود اینکه خصلت نیرومند فد سرمایه‌داری و خصلت فد مبریا لیستی انقلاب ایران، همانست سوسیالیستی این انقلاب را نشان می‌دهند؛ و با وجود اینکه انقلاب مرکب ایران اساساً یک انقلاب سوسیالیستی است که وظایف بورژوا - دمکراتیک متوقف‌شده زیر عمده دارد، ما این انقلاب را از هم اکنون یک انقلاب سوسیالیستی نمی‌نامیم زیرا:

اولاً - این انقلاب یک انقلاب مرکب است و نه فقط سوسیالیستی. ثانیاً - انقلاب سوسیالیستی ایران از درون انقلاب دمکراتیک شعله‌ور خواهد شد و از آن فراخاودر شود.

ثالثاً - ما قصد حذف انقلاب دمکراتیک با پرش از روی آن را نداریم. پیش از آنکه ویرای آنکه بلوک انقلاب سوسیالیستی در انقلاب ایران عمل و به لحاظ صف آرایی‌های سیاسی نیز به وجود آید، یعنی برای آنکه زحمتکشان در واقعیت به دور پرولتا ریای متشکل حلقه‌بزنند، طبقه کارگر با ید مقدم بر هر چیز در جنبش عمومی برای دمکراسی و در مبارزه برای کسب رهبری آن، توده‌های زحمتکش را در زیر پرچم مبارزه بیکیرو و واقعاً انقلابی بسراییم. دمکراسی، یعنی دمکراسی زحمتکشان، گردد و راه سوسیالیسم از مبارزه برای دمکراسی می‌گذرد. ما با یک جنبش دمکراتیک و یک بلوک دمکراتیک بر سر راه انقلاب سوسیالیستی روبرو هستیم و با اینکه مطالبات بورژوا دمکراتیک و مطالبات انتقالی بطور همزمان به میان می‌آیند و مبارزه برای هر دو، بطور همزمان پیش می‌رود و با اینکه از هم اکنون باید بلوک سوسیالیسم را بتوانیم صف استراتژیک سازمان داد، اما نمی‌توانیم از ضرورت شکل‌گیری یک بلوک دمکراتیک حول همین بلوک سوسیالیستی، کارگران و زحمتکشان روی بر تافت و از انقلاب سوسیالیستی خالص سخن گفت. انقلاب ما نه دمکراتیک خالص است و نه سوسیالیستی خالص. اما وقتی که بلوک کارگران و تهیه‌دستان در واقعیت شکل گرفته و قادر به تسخیر قدرت سیاسی باشد، اما از اینکه انقلاب دمکراتیک درجه مقطعی از مسیر خود باشد، انقلاب را سوسیالیستی اعلام خواهیم کرد و تماماً می‌تکالیف معوقه بورژوا دمکراتیک در مسیر این انقلاب حل خواهند شد.

زیرنویسها:

- (۱) اسنادی که ادغام گروه راه‌فدائی در سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در سال ۱۳۶۳ برپا به آنها صورت گرفت. "بیانیه وحدت" در راه کارگردوره دوم، شماره ۴ "جمع‌بندی مباحثات وحدت"، بعنوان ضمیمه‌ها شماره حساب شده‌اند.
- (۲) در کلیه نقل قولهای این نوشته، تا کیدات اسناد اصلی است مگر آنکه من تا کیدات خود را در انتهای نقل قول مشخص کرده‌ام.
- (۳) در ذکر صفات ماخذ، اسناد من به نسخه‌های دستنویس "چگونه باید سیم خود را..." و "نامه به یک رفیق" است.

(۴) رجوع کنید به: قطعنامه‌های مصوب بلنوم دی‌ماه ۶۵ کمیته مرکزی درباره حبه واحدا کارگری، تاکتیک حبه واحدهمکراتیک و فدا مبریا لیستی. همچنین به توضیحات هشیت تحریریه در راه کارگر شماره ۳۵ - دوره دوم - بهمن ۱۳۶۵، و به توضیحاتی درباره قطعنامه مربوط به تاکتیک حبه واحد دمکراتیک و فدا مبریا لیستی (ضمیمه راه کارگر ۳۹)، و نیز به "پاسخ به نامه‌ها" راه کارگر ۴۸.

(۵) رفیق شهید، چکنیز احمدی، تعریف می‌کرد که در یکی از روستاهای قره‌داغ والدین خشمگین بچه‌های دبستانی با بیل و چنگک به مدرسه هجوم آورده - سوندت‌سباهی دانشی را تشبیه کنند که کودکان آن را واداشته بود برای ساختمان حمام درده، سنگ حمل کنند. آنان سراغ معلم مربوطه را از معلم دیگری گرفته سوندت در جواب وی که پرسیده بود: چکارش دارید؟ گفته بودند: "هیج چیز، آغا معلم، آمده‌ام فقط شکش" رفیق با ما علی چه کرده است؟ هیچ چیز! فقط در استراتژی و تاکتیک سازمان تحدید نظر کرده است!

(۶) عدم قبول این نکته از جانب رفیق با با علی بادرک او از انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هم مربوط است که به آن هم خواهیم رسید. (۷) دهقان خرده‌مالک در مبارزه با بزرگ‌مالکی فئودالی، مترقی است حال آنکه پیشه و خرده‌بورژوا، در مبارزه علیه تولیدسزگ صنعتی، مرتجع است. "حمایت از پیشه‌ور، یعنی مالکیت کوچک در صنعت، هرگز نمی‌تواند کار سوسیال دمکراتیک (مارکسیستی) باشد زیرا این فعالیت بطور قطع و بطور شایسته است اما حمایت از مالکیت کوچک در کشاورزی می‌تواند وظیفه مارکسیستی باشد و هر جا که اقتصاد خرده‌بورژوازی در مقایسه با اقتصاد فئودالی بزرگ از لحاظ اقتصاد مترقی باشد، باید وظیفه آنها باشد..."

(لنسن - جلد ۱۵ انگلیسی - ص ۲۶)  
(۸) کده‌اشی علام کرد کوفندی پیدا شده. ما حش نشان‌های اینده و کوفندی را ببرد. یکی پیش خود گفت می‌روم و نشان‌های می‌دهم. اگر گرفت که با آ دیده‌است؛ و گرنه چیزی از دست ندهد. ام، هر نشان‌ها را ز قضا دست از آ برد، تا کده‌ها برسد: نرسود ما ده؟ جواب داد: نه. گفت این کوفندی ما ده است. روستایی با دستیا جکی گفت: "السته نرهم نمود!"

(۹) در طبقه‌بندی مفاهیم و مقولات در منطق، جنس، دربرگیرنده انواع، و... نوع دربرگیرنده افراد است. مثلاً درخت، جنس است؛ درخت توت، نوع است.

(۱۰) در قدیم، انگلستان را "جزیره" و "وقیه اروپا" قاره می‌گفتند.  
(۱۱) "نامه‌های... ص ۲۵ تا کیدات زمین  
(۱۲) "لنسن" - "سه مناسبت جها زمین سالکشت انقلاب اکتبر" - منتخبه‌های جلدی فارسی - ص ۲۳ تا کیدات زمین  
(۱۳) "۴ - مفهومی که از لحاظ اقتصادی ما بیداری" دهقان میانه‌حال" قائل شد، عبارتست از زمینداران کوچکی که ایضا قطعه زمین‌های کوچکی بموجب حقوق مالکیت با احار دهاری در اختیار خود دارند، ولی با این وجود، قطعه زمین‌های مزبور، اولادش را بطور سرمایه‌داری طبق معمول نه تنها هزینه‌ها را بجزا خواهد آن را تا زمین می‌کند، بلکه به آنها امکان می‌دهد ما ز ادمنیسی هم دست آورند. کسه می‌توانند اول در بهترین سالها، به سرمایه بدل شود، و تا نیای آنها شای که غالباً (مثلاً در دو - سه خانوار یکی) به اجیر کردن نیروی کار متصل می‌شوند..." (همان اثر)

(۱۴) "هنرمندی" نه تا بلوی عظیمی که بر آن هیچ چیز کشیده نشده بود و جزا مفای او در گوشه آن چیزی بریده‌اش نبود، نام "نیل" داده بود. تما شاگران ساشگاه برسدند؛ گجای اسن نیل است؟ هنرمند، به "تفسیر" اش خود برای جماعت بی‌هنر برداخت و گفت: موسی رودنسل راه دونیم کرد تا امت او عرض آن را طسی کنند. این تا بلولحظه‌ای را تصویر می‌کند که امت موسی عبور کرده ولی نیل هنوز بسته شده است!

(۱۵) رفقای "راه‌فدائی" قملادراین مورد صراحت داشتند و می‌گفتند: "نمی‌توانیم این را اصل نکنیم که انقلاب اجتماعی ایران یک انقلاب سوسیالیستی است، اما اگر این انقلاب یک انقلاب بورژواشی نیست، یک انقلاب سوسیالیستی هم نیست، پس چیست...؟ ما حشی که مطرح می‌کنیم این است که انقلاب ایران یک انقلاب شورائی است!" (بولتن سخنرانیها درباره خصلت انقلاب ایران - پسارین شوا ص ۸۲ - ص ۶۵)

(۱۶) "تفاوت علمی سوسیالیسم و کمونیسم تنها در این است که اصطلاح اول نخستین بله‌ها معنویین سرآمده از درون سرمایه‌داری، و اصطلاح دوم، بله‌های معنویین بالاتر این جامعه نشان می‌دهد." (لنسن - تلاش‌های بزرگ - ص ۱۶۴ - جلد پنجم از منتخبات جلدی آلمانی)

ALIZADI B.P.195 75564 PARIS - CEDEX 12 FRANCE	POSTFACH 650226 1 - BERLIN 65 W - GERMANY
---	---